

دانشگاه آزاد اسلامی
واحد علوم و تحقیقات

پایان نامه کارشناسی ارشد رشته الهیات – علوم قرآنی و حدیث

موضوع:

تأثیر انبیا در تاریخ بشریت از دیدگاه قرآن کریم
(با تأکید بر نقش پیامبر اعظم و تبیین ابعاد وجودی شخصیت آن حضرت)

استاد راهنما:

دکتر محمدعلی لسانی فشارکی

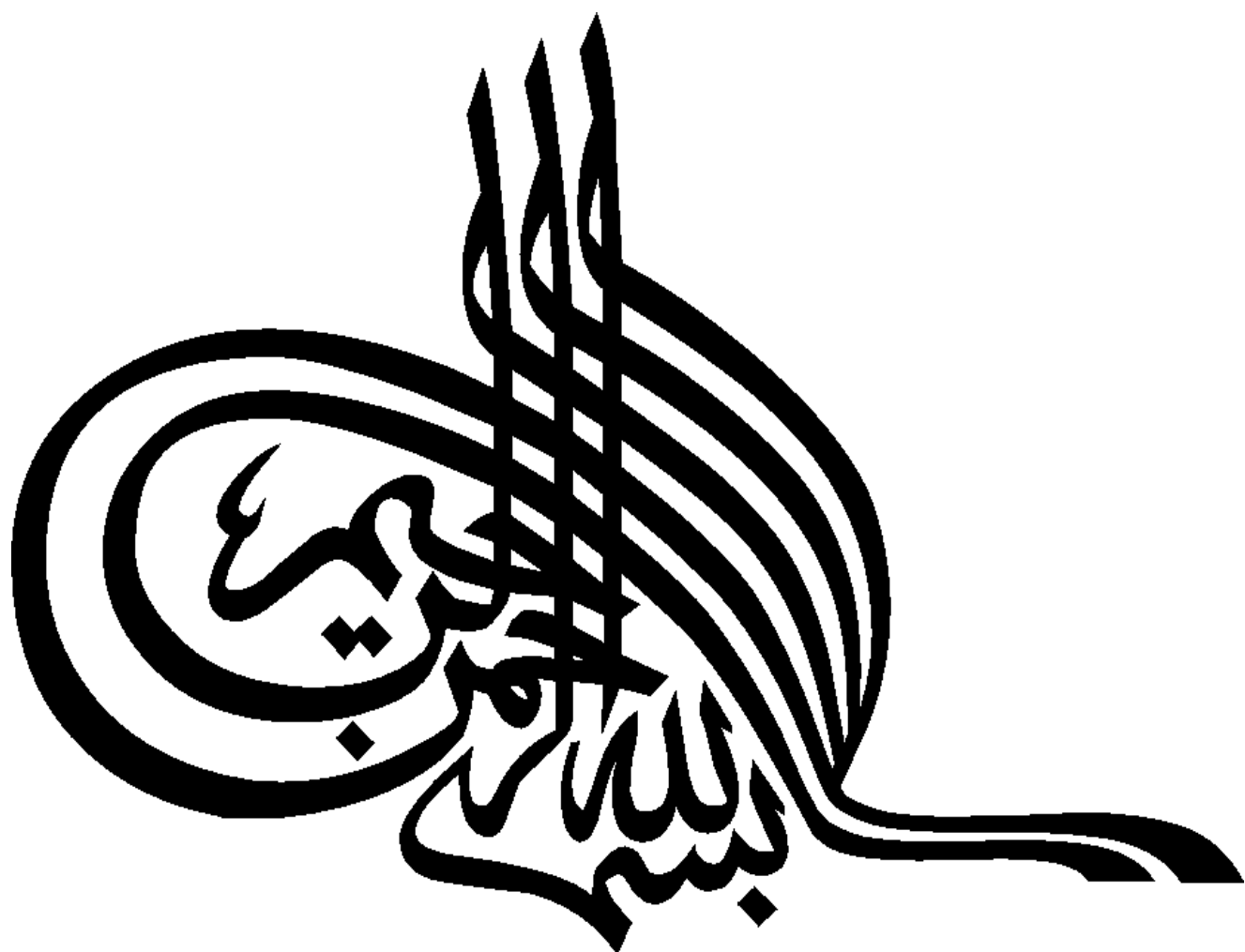
استاد مشاور:

دکتر سیدمحمدعلی ایازی

نگارنده:

رضا فقیه زاده

سال تحصیلی ۱۳۸۷ – ۱۳۸۶



۱ فهرست مطالب

۲- تقدیم و تشکرو بسم الله نیامده است.

۳- در صفحه ۱۴ از مفهوم شناسی نتیجه گیری نشده و در پایان فصل هم نیامده است.

۴-

چکیده

سخن درباره تأثیر انبیا در تاریخ بشریت است. اینکه ظهور و بروز انبیا چه تأثیری در جوامع بشری داشته است؟ مهمترین کارهای انبیا در طول تاریخ چه بوده، و چه آثار عملی در پی داشته است؟ آیا انبیا نسبت به آرمانهایشان انسانهای موفق تاریخ بوده اند، یا ناکامان و شکست خوردگان عرصه بشریت؟ این تحقیق بر آنست که تأثیر انبیا در جوامع بشری را از دیدگاه قرآن کریم مورد تحلیل و بررسی قرار دهد. و در پی ارائه این دیدگاه است که بعثت انبیا بالأخص رسول اکرم (ص) قافله بشریت را به سر منزل مقصود از خلقت که معرفت و عبادت خداوند متعال می باشد، نزدیک نموده است. همچنین، توجه به محتوای دعوت و تعلیمات انبیا که در سرلوحه آن دعوت به توحید است، و از طرف دیگر توجه به واقعیتهای عینی تاریخی، گویای این مطلب است که انبیا (ع) در زمینه های مختلف علمی، اخلاقی، فرهنگی، اجتماعی و اعتقادی بالأخص در زدودن شرک و بت پرستی و حاکم کردن توحید بر اندیشه انسانها بسیار موفق عمل کرده اند.

واژگان کلیدی: نبوت - سیره نبوی - کارکردهای نبوت - نقش دین - تفسیر موضوعی .

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله على جميع الانبياء والمرسلين، سيّما خاتم النبيّين، سيّدنا محمّد و اله الطّاهرين.

«يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِلاَّ ارْسلْناكَ شاهداً و مُبشِّراً و نَذيراً و داعياً إِلَى اللَّهِ بِلِغَتِهِ و سراجاً منيراً»

خداوند متعال واجب الوجود بالذات، واجب من جميع الجهات، و فیاض علی الاطلاق است و به هر نوعی از انواع مخلوقات ممکن الوجود، در حدی که برای آن موجود ممکن و شایسته است تفضل و عنایت دارد و همه موجودات را در مسیر کمالشان هدایت می کند، و این هدایت الهی شامل همه موجودات از پست ترین آنها گرفته تا عالیتین آنها است: «رَبُّهُ الْإِلَهِيُّ أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» بنابراین، وحی الهی در میان همه موجودات عالم جاری است، و عالی ترین درجه وحی، همان است که به سلسله جلیله انبیا اختصاص یافته است. و انبیا با پشتوانه عظیم وحی، مسرّولیت سنگین هدایت بشر را در عصرهای مختلف بر عهده گرفته اند و در جهت رسانیدن نوع بشر به مقصود از خلقت عالم و آدم که مع رفت و عبادت خداوند متعال است: «و ما خلقتُ الجنَّ و الانسَ إِلاَّ ليعبدون» با تمام توان کوشیده اند و در راستای اصلاح دنیا و آخرت مردم لحظه ای خستگی به خود راه نداده اند، و ما امروزه جلوه های خداپرستی و دیگر مفاهیم ارزشی از قبیل عدالت و آزادی و اخلاق را که در جوامع بشری شاهد هستیم، همه محصول کار انبیاست. علی الخصوص، پیامبر گرامی اسلام به عنوان اشرف انبیا و خاتم پیامبران و معجزه جاویدان آن حضرت قرآن کریم، در احیای جوامع بشری، بسیار اثر گذار بوده است و پیامبر اکرم همچون چراغی فرزونده، روشنگر راه و هدایتگر جمله ره پویان طریق هدایت تا قیام قیامت خواهد بود و بندگان شایسته خداوند وارثان زمین خواهند گردید.

این تحقیق که با انگیزه برداشتن گامی هر چند کوتاه در راه پژوهش درباره مسئله نبوت و آثار و دستاوردهای آن با راهنمایی های مشفقانه و دلسوزانه استادان محترم راهنما و مشاور صورت پذیرفته، عمدتاً بررسی تاثیر انبیا در تاریخ بشریت از دیدگاه قرآن کریم (با تاکید بر نقش پیامبر اعظم و تبیین ابعاد وجودی شخصیت آن حضرت) مطمح نظر قرار داده است و علاوه بر تحلیل مباحث، به بیان و تبیین تعبیرات دقیق

قرآن کریم در ارتباط با کارکردهای نبوت با مراجعه به تفاسیر مختلف قدیم و جدید شیعی و سنی و مجامع حدیثی عامه و خاصه پرداخته است. گفتنی است، جغرافیای این تحقیق قصص الانبیا را در برنمی گیرد و برای ترجمه آیات قرآنی در این پایان نامه از ترجمه آیت الله مکارم شیرازی استفاده شده است.

این پایان نامه دربرگیرنده چهار فصل است. فصل اول شامل چهار بخش، که به مقدمه، فضای لغوی و اصطلاحی نبی و رسول و فرق میان آن دو، ضرورت هدایت الهی و ضرورت نبوت برای جوامع بشری، هدف غایی خلقت انسان و تبیین اهداف نبوت و هدف اصلی از بعثت انبیا اختصاص یافته است. فصل دوم شامل پنج بخش، به نقش انبیا در ارائه توحیدخالص و معرفت حق تعالی و شرک زدائی، تقویت و تثبیت ایمان به معاد، داوری میان مردم، برقراری قسط و عدالت در جامعه بشری، تعلیم و تربیت انسانها و تزکیه نفوس بشری، پرداخته است. فصل سوم نیز، شامل پنج بخش به بررسی آثار عینی و عملی بعثت انبیا، با مقایسه دوران های قبل و بعد از بعثت انبیا، در ابعاد مختلف اعتقادی، اجتماعی، علمی، فرهنگی و اخلاقی اختصاص یافته است. در فصل چهارم میزان موفقیت انبیا در جهت تحقق آرمانهای ایشان مورد بررسی قرار گرفته و به این نتیجه رسیده ایم که انبیا پیروزمندان دوران های مختلف تاریخ بشریت بوده اند و همواره کاروان بشریت را به هدف غائی خلقت انسان نزدیکتر گردانیده اند. و در نهایت به رهبری وارث مواریث انبیا حضرت مهدی موعود (ع) بندگان صالح خداوند متعال وارثان زمین خواهند گردید.

نگارنده بر خود لازم می داند از راهنمایی ها و مساعدت های استادان محترم راهنما جناب آقای دکتر لسانی و استاد مشاور جناب آقای دکتر سید محمد علی ایازی، و جناب استاد دکتر سید محمد باقر حجتی، مدیر محترم گروه علوم قرآن و حدیث، و دیگر استادان ارجمندی که در طول دوره کارشناسی ارشد از محضرشان بهره مند شده است، همچنین اولیای امور و مسئولین محترم دانشکده الهیات و فلسفه - واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی - صمیمانه سپاسگذاری نماید. رَبَّنَا عَ لَیْکَ بِقَوْلِکَ وَ إِلَیْکَ أُنَبِّئُکَ وَ إِلَیْکَ الْمَصِیْرُ.

رضا فقیه زاده

تهران - دی ماه ۱۳۸۶ -

فصل اول

کلیات

۱-۱-۱. موضوع تحقیق:

موضوع این تحقیق، بررسی تحلیلی، بیان و تبیین تعبیرات دقیق قرآن کریم در ارتباط با تاثیر انبیا در تاریخ بشریت (با تاکید بر نقش پیامبر اعظم و تبیین ابعاد وجودی شخصیت آن حضرت) است که مهمترین تأثیر انبیا از دیدگاه قرآن کریم: توجه دادن به خداوند و روز قیامت و بیان قوانینی است که رستگاری انسان را در پی داشته باشد. این مسئله یعنی تأثیر انبیا غالباً در مباحث عقیدتی مفروغ عنه تلقی می گردد و به آن پرداخته نمی شود. با عنایت به «تبیاناً لكل شیء» بودن قرآن کریم، منظور این است که نکته پردازیهای دقیق قرآن کریم در رابطه با تأثیر نبوت به عنوان یکی از مسائل مهم اعتقادی تبیین شود.

۱-۱-۲. پرسشهای تحقیق

- ۱- کارکردهای اصلی نبوت از دیدگاه قرآن کریم کدامند؟
- ۲- کارکردهای نبوت چه آثار عملی در زندگی بشر داشته است؟
- ۳- انبیا نسبت به کدامیک از آرمانهایشان به لحاظ کارکردی موفق بوده اند؟

۱-۱-۳. اهداف تحقیق

- ۱- بیان و تبیین دیدگاههای دقیق قرآنی درباره یکی از مسائل مهم از اصول عقاید اسلامی
- ۲- تکمیل منابع تخصصی رشته علوم قرآن و حدیث در زمینه اصول عقاید اسلامی
- ۳- آگاهی بخشی به نسل امروزی در ارتباط با مسئله مهم نبوت و اهداف عالیه آن

۱-۱-۴. انگیزه تحقیق

انگیزه این تحقیق تقدیم خدمتی هر چند ناچیز به محضر مبارک انبیای عظام، بالأخص رسول الله اعظم با تبیین قطره ای از دریای فضائل و مآلقات آن بزرگواران و ارائی بخشی از کوششهای خستگی ناپذیر آنان در راستای اصلاح جوامع بشری بوده است. امید که این خدمت ناقابل مورد قبول و رضای خدا و رسول و مورد عنایت امام عصر (عج) قرار گرفته باشد

۱-۱-۵. پیشینه تحقیق

در مبحث نبوت به دلیل اهمیت موضوع در مقاطع مختلف تاریخ اسلام، رساله ها و مقالات و کتابهای فراوانی به نگارش درآمده و در میان مسلمانان همواره موضوع نبوت مطرح بوده است . و کمتر دانشمند اسلامی یافت می شود که درباره مسئله نبوت سخن نگفته باشد و اکثر دانشمندان اسلامی در قرون مختلف

در نوشته‌های خود، موضوع نبوت را مطرح کرده اند که از جمله نوشته‌های معاصران در این باره ، مع الانبیاء فی القرآن، نوشتۀ عقیف عبدالفتاح طباره، دراسات تاریخیة من القرآن الکریم، نوشتۀ محمد بی و می مهران، فروغ ابدیت آیت الله جعفر سبحانی، تفسیر موضوعی آیت اله جوادی آملی تحت عنوان سیره پیامبران در قرآن، بخش راهنما شناسی اصول عقاید آیت الله مصباح یزدی را می توان نام برد

۶-۱-۱. ضرورت تحقیق

با وجود اینکه موضوع نبوت یکی از مهمترین و سرنوشت سازترین اصول اعتقادی به شمار می رو د ولی تاکنون موضوع نبوت، به گونه ای که کارکردهای نبوت از دیدگاه قرآن کریم به روشنی و به طور دقیق بیان شود و نسل امروزی را با آثار عینی و عملی بعثت انبیا آشنا گرداند، در قالب یک تحقیق روشمند موضوعی در قرآن کریم مورد توجه قرار نگرفته است.

۷-۱-۱. فرضیه های تحقیق

- ۱- کلوکردهای اصلی نهیت از دیدگاه قرآن کریم توجه دادن به خداوند و روز قیامت و بیان قوانینی است که رستگاری انسان را در پی دارد، که البته بدون امنیت، عدالت، اخلاق و معنویت حاصل نمی گردد.
- ۲- مهمترین آثار عملی کارکردهای نبوت، هدایت بشر و بیدار کردن وجدان خفته بشریت، توجه دادن به آخرت و تشویق به علم آموزی و دانش اندوزی است.
- ۳- انبیا(ع) در توجه دادن بشر به خدای یگانه و حذف بت پرستی از جوامع بشری و توسعه اخلاق و ادب معنوی موفق بوده اند.

۸-۱-۱. روش تحقیق

- الف - نوع روش تحقیق: توصیفی - تحلیلی
- ب - روش گردآوری اطلاعات: کتابخانه ای
- ج - ابزار گردآوری اطلاعات: فیش
- د - روش تجزیه و تحلیل اطلاعات: مقایسه ای - استنادی

۹-۱-۱. محدودیتهای تحقیق

- ۱- تاثیر ذهن محقق، در انتخاب موارد و ارزیابی آنها غیرقابل کنترل است، اگر چه سعی بر این بود ه است که این تاثیر را به حداقل برسانیم.

۲- مشکل بودن دسترسی به کتابهای تخصصی در رابطه با موضوع و پراکنده بودن مطالب مفسران در منابع تفسیری در رابطه با موضوع و عدم دسترسی به کتب تاریخی در زمینه آثار عملی انبیا، علی الخصوص در مورد انبیای پیشین که روند تحقیق را دشوار گردانید.

۲-۱. معانی لغوی و اصطلاحی نبی و رسول

راغب می گوید: ^۱ «النَّبِيُّ بغير همزة (ء)»، یعنی نبی بدون همزه (ء) است، سپس ادامه می دهد که نحویها گفته اند: در اصل آن همزه بوده ولی همزه آن برداشته شده است. و از بعضی علما نقل می کند: نبی از «النَّبُوَّة» به معنی «الرَّفْعَةُ» نبی نامیده شده به خاطر مقام رفیعش نسبت به سایر مردم که دلالت کننده بر آن قول خداوند است: (و رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا) ^۲ بعد ادامه می دهد: «نبی» بدون همزه بلیغ تر از «نبی» با همزه است چرا که هر باخبری قدر و منزلتش رفیع نیست، بعد استناد می کند به حدیثی از ابوذر به نقل از حاکم: «جاءَ أعرابیٌّ إلى رسول الله (ص) فقال: يا نبيَّ الله، فقال رسول الله (ص): «لستُ بنبيِّ الله، و لكرِّي نبيُّ الله» ^۳ به گفته قرشی، «نبی» در اصل «نبیء» بوده که همزه آن مبدل به یاء شده و در یاء ادغام گردیده است. همچنین این لفظ که بر وزن فاعیل است اگر به معنی فاعل باشد، معنایش خبر دهنده است و اگر به معنی مفعول باشد، خبر داده شده و ظاهراً مراد از آن در قرآن معنای فاعلی است، لذا آنرا در صحاح، قاموس، مصباح و اقرب الموارد، «المُخْبِرُ عَنِ اللَّهِ» معنی کرده اند. ^۴

به هر تقدیر، واژه «نبی» که صفت مشبّهه و بر وزن «فَعِيل» است، اگر از ماده «نبوه» به معنای «رفعت و بلندی مقام» گرفته شده باشد مفهوم «بلند مرتبه و والامقام» را می رساند و چنانچه از ماده «نباء» به معنای «خبر» گرفته شده باشد، به معنای «آگاه و با اطلاع» خواهد بود.

با عنایت به اینکه این عنوان در مورد پیامبران بکار رفته اگر برگرفته از: «نباء» بدانیم، مناسبتر خواهد بود، یعنی بگوئیم نبی کسی است که خود از پیام آسمانی آگاه بوده، مردم را نیز از آن آگاه می سازد. کما اینکه به

۱- مفردات، ص ۷۹۰

۲- مریم، ۵۷

۳- ر.ک: نیشابوری، المستدرک، ج ۲، ص ۲۳۱ (به نقل از راغب، مفردات، واژه نبی، ص ۷۹۰): عرب بادیه نشینی نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: یا نبیء الله، رسول خدا (ص) فرمود: نبیء الله نیستم بلکه نبیء الله هستم.

۴- ر.ک: قرشی، قاموس قرآن، ج ۷، ص ۷ و ۸

گفتۀ علامه نیز، نبی کسی است که حامل خبری باشد و لذا نبی شرافت علم به خدا و به اخبار خدایی دارد.^۱ که در این صورت مسلماً رفعت مقام نیز از اوصاف بارز انبیا خواهد بود نه معنای مطابقی «نبی».

رسول: از ریشه «رَسُولَ» است که در اصل به معنای بپاختن با تئنی می‌باشد. عنوان رسول گاهی به پیام اطلاق می‌شود و گاهی به شخص پیام آور اطلاق می‌شود.^۲

به گفته قرشری «رسول» به معنی فرستاده است، کما اینکه در اقرب الموارد نیز به معنای رسالت، مرسل و فرستاد شده آمده است.^۳ به گفته علامه نیز «رسول» کسی است که حامل رسالت و پیامی است و لذا رسول شرافت وساطت میان خدا و خلق را دارد.^۴

اجمال مطلب اینکه واژه «رسول» به معنای فرستاده و پیام آور است، خواه رسالت او رسانیدن پیام باشد، و خواه انجام یک کار، چنانکه در داستان حضرت مریم، قرآن کریم از زبان یکی از فرشتگان چ نین می فرماید: «قال إنما أنا رسولُ ربِّكَ لِأَهْبَ لَكَ غُلاماً زكياً»^۵

۱-۲-۱. فرق رسول و نبی

از آنجا که رسول به معنی حامل پیام است و نبی به معنای عالم و با اطلاع به اخبار خدایی می‌باشد، لذا معنای این دو تعبیر مختلف است. با توجه به آیاتی از قبیل «و ما أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ...»^۶ فهمیده می‌شود که رسول و نبی دو مفهوم مختلف دارند و همچنین با عنایت به لفظ «و ما أَرْسَلْنَا» نمی‌توان گفت که نبی مأمور به تبلیغ رسالت نیست، زیرا صراحت در این دارد که رسول و نبی هر دو مأمور به تبلیغ‌اند. همچنین آیه «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِذْ كَانَ مُخْلَصاً وَكَانَ رَسُولاً نَبِيًّا»^۷ و آیه «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِذْ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولاً نَبِيًّا»^۸ و ... ضمن اینکه روشن می‌نماید، برخی از پیامبران هم مقام رسالت را داشته‌اند و هم مقام نبوت را تبیین کننده این امر نیز می‌باشد که مفهوم رسول و نبی با هم مختلف است. و اینکه گفته شود: «تقابل میان نبی و رسول از حیث عموم و خصوص مطلق است، به این معنا

۱- ر.ک: طباطبائی، المیزان، ج ۲، ص ۱۳۹

۲- ر.ک: راغب، مفردات، ریشه رسل، ص ۳۵۲

۳- ر.ک: قرشری، قاموس قرآن، ج ۳، ص ۹۱

۴- ر.ک: طباطبائی، المیزان، ج ۲، ص ۱۳۹

۵- مریم، ۱۹: «و گفت همانا من فرستاده پروردگار تو هستم و آمده‌ام تا پسر پاکیزه‌ای به تو ببخشم»

۶- حج/۵۱: «و پیش از تو هیچ رسول و نبی نفرستادیم»

۷- مریم/۵۱: «به یاد آر موسی را در کتاب، که همانا او بند های خالص و رسول و نبی بود.»

۸- مریم/۵۴: «به یاد آر اسماعیل را در کتاب، که همانا او در وعده صادق و رسول و نبی بود.»

که رسول آن کسی است که هم مبعوث است، و هم مامور به تبلیغ رسالت، و اما نبی کسی است که تنها مبعوث باشد، چه مامور به تبلیغ هم باشد چه نباشد^۱ با این آیات و آیه قبلی موافق نمی باشد. چرا که در این آیات «رسولاً نبیاً» ذکر عام بعد از خاص خواهد بود و این با بلاغت قرآن کریم سازگار نیست. علامه طباطبائی ضمن بررسی آیات مختلف در این رابطه می فرماید: «نبی عبارت است از کسی که برای مردم آنچه مایه صلاح معاش و معادشان است، یعنی اصول و فروع دین را بیان دارد، و اما رسول عبارت است از کسی که حامل رسالت خاصی باشد، مشتمل بر اتمام حجتی که به دنبال مخالفت با آن عذاب و هلاکت و امثال آن باشد، همچنانکه فرمود: «لَا يَكُونُ لِلرَّسُولِ عَلَى اللَّهِ حِجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ»^۲»^۳

اما مراجعه به روایات و احادیث اسلامی مفهوم این دو را بهتر روشن می نماید، مثلاً در کتاب کافی در باب «الفرق بین الرسول و الرئی و المحدث»^۴ چهار تا روایت آورده که مضمون آنها قریب به هم می باشد، در این باب از زرارہ نقل می کند که: «از امام باقر (ع) درباره قول خدای عز و جل که می فرماید «و کان رسولاً نبیاً» سوال کردم: رسول چیست؟ و نبی چیست؟ فرمود: نبی شخصی است که فرشته وحی را در خواب می بیند و صدای او را می شنود ولی خود فرشته را نمی بیند و رسول کسی است که صدای فرشته را می شنود و در خواب می بیند و با فرشته دیدار می کند: (زراره می گوید) گفتم: مقام امام در این رابطه چیست؟ فرمود: صدا را می شنود ولی او را نمی بیند و با او ملاقات نمی کند، سپس آیه شریفه را چنین تلاوت فرمودند: «و ما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبی ولا مُحدث»^۵ و^۶

همچنین از زرارہ نقل شده که گفت: از امام صادق (ع) فرق میان «رسول» «نبی» و «محدث» را پرسیدم، فرمود: رسول کسی است که فرشته را می بیند که از ناحیه پروردگارش رسالت می آورد و می گوید: پروردگارت چنین و چنان دستورت داده، و رسول در عین حال نبی هم هست، و اما «نبی» فرشته ای را که بر او نازل می شود نمی بیند بلکه فرشته، پیام الهی را به قلبش می اندازد و نبی در حال گرفتن پیام حالتی چون بیهوشی به خود می گیرد و مطلب را در خوابش می بیند، (زراره می گوید) گفتم: پس از کجا می فهمد که

۱ - گفته برخی مفسرین به نقل از، طباطبائی، المیزان، ج ۲، ص ۱۳۹

۲ - نساء/۱۶۴: «تا برای مردم بعد از آمدن رسولان حجتی علیه خدا نباشد»

۳ - ر.ک: طباطبائی، المیزان، ج ۲، ص ۱۴۰

۴ - کلینی، اصول کافی/ج ۱/ ۲۴۸

۵ - لازم به تذکر است که در قرآن کریم کلمه «ولا محدث» وجود ندارد و شاید این تفسیر و توضیحی باشد که امام (ع) فرموده اند.

۶ - کلینی، اصول کافی/ج ۱/ ۲۴۸

این را که می بیند از ناحیه خدا و حق است؟ فرمود: خدای تعالی برایش مشخص می کند، بطوری که یقین می کند که آنچه می بیند حق است، ولی فرشته را به عیان نمی بیند. و اما محدث کسی است که صدایی را می شنود ولی صاحب صدا را نمی بیند.^۱

همچنین از روایات مشهور، روایت ابوذر است که گفته است: به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرضه داشتم: انبیا چند نفر بودند؟ فرمود: صد و بیست و چهار هزار نفر، پرسیدم: مرسلین از آنان چند نفر بودند؟ فرمود: سیصد و سیزده نفر که خود جمعیتی بسیارند، پرسیدم: اولین پیغمبر چه کسی بود؟ فرمود: آدم، پرسیدم: آدم جزء مرسلین بود؟ فرمود: آری خدا او را به دست قدرت خود بیافرید؛ و از روح خود در او بدمید...^۲

نکاتی که از این روایات بدست می آید:

۱- همانطوریکه قبلاً نیز اشاره شد و آیاتی از قرآن از جمله «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا»^۳، «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا»^۴، «وَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ الرَّحْمَنَ الْأَمِّيَّ الْكَافِي...»^۵، «فَامْنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ الرَّحْمَنِ الْأَمِّيَّ»^۶ و ... به آن مطالب اشاره دارند این که در بعضی پیامبران هر دو مقام رسالت و نبوت جمع شده است کما اینکه روایات اخیر نیز این مطلب را تأیید نمودند.

۲- از روایت ابوذر اینگونه برداشت می شود که برخی از پیامبران فقط مقام نبوت را داشته اند و مرسلین آنها فقط ۳۱۳ نفر بوده اند. بنابراین معنای رسالت (از نظر مصداق و نه مفهوم) اخص از معنای نبوت خواهد بود. و روشن می شود که هر رسولی نبی هست، اما هر نبی رسول نیست، لذا بین نبی و رسول، عموم و خصوص مطلق است. به این مطلب (عموم و خصوص مطلق) در مجمع البیان ذیل آیه ۵۲ حج، و در المیزان در تفسیر آیه ۲۱۳ بقره، نیز اشاره شده است.

۱- صفار، ابوجعفر محمدبن حسن، بصائر الدرجات، جزء ۸، باب اول، ح ۳، ص ۳۸۹

۲- صدوق، خصال، ص ۵۲۴

۳- مریم/۵۱ و ۵۴

۴ ت مریم/۵۱ و ۵۴

۵ - اعراف/۱۵۷ و ۱۵۸

۶- اعراف/۱۵۷ و ۱۵۸

نگاهی به آیات قرآن نیز مبین این مطلب است که پیامبران همه نبی بوده اند و صفت نبی بر همه آنها بکار رفته است. مثلاً در آیات: «ولكنَّ البَيِّنَاتِ مِنَ اللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالرَّسُولِ...»^۱ «كان الناسُ أُمَّةً واحدةً فَبَعَثَ اللَّهُ الرَّسُولَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ»^۲ «وَضَعِ الْكِتَابَ وَجِءَ بِالرَّسُولِ وَالشَّهَدَاءِ...»^۳ «همچنین «و اذ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الرِّسَالَةِ...»^۴ و «إِلَّا أَوْحِينَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحِينَا إِلَى نوحٍ وَالرِّسَالَةِ مِنْ بَعْدِهِ...»^۵ و غیره. لفظ «النبیین» شامل همه پیامبران است اعم از رسول و نبی، لکن آنچه که از روایات نیز برداشت می شود این مطلب است که خصوصیت نبوت دیدن رؤیا و خصوصیت رسالت دیدن فرشته وحی است. ولی نبی به عنوان اولی شامل همه پیامبران است و از لحاظ مصداق اگر کسی نبی نباشد رسول هم نخواهد بود.

۳- با توجه به این توضیحات اگر گفته شود مراد از آیه «ولكن رسول الله و خاتم النبیین» این است که منظور خاتم النبیین است نه خاتم رسولان، حرف درستی نخواهد بود، چرا که وقتی عام متوقف شود، خاص نیز به تبع آن متوقف خواهد شد. یعنی نبی نبودن توأم با رسول نبودن خواهد بود.

جمع بندی مفهوم شناسی

۱- بقره، ۱۷۷: بلکه نیکی (و نیکوکار) کسی است که به خدا، و روز رستاخیز، و فرشتگان و کتاب (آسمانی) و پیامبران ایمان آورد.

۲- بقره، ۲۱۳: «مردم (در آغاز) یک دسته بودند. خداوند، پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت و بیم دهند».

۳- زمر، ۶۹: و نامه های اعمال را پیش می نهند.

۴- آل عمران، ۸۱: و (به خاطر آورید) هنگامی را که خداوند، از پیامبران (و پیروان آنها)، پیمان مؤکد گرفت.

۵- نساء، ۱۶۳: ما به تو وحی فرستادیم همان گونه که به نوح و پیامبران بعد از وحی فرستادیم.

۳-۱. ضرورت نبوت

۱-۳-۱. تمهید

قبل از ورود به بحث تاثیر انبیاء با توجه به مرتبط بودن این بحث با مواردی از قبیل اینکه آیا اساساً از دیدگاه قرآن کریم ضرورتی برای نبوت وجود دارد؟ و اگر ضرورت دارد، هدف از بعثت انبیا چیست؟ ضروری می نماید که قدری در این باره با یاری گرفتن از آیات قرآن کریم بحث شود و سپس وارد بحث اصلی یعنی تاثیر انبیا از دیدگاه قرآن کریم و نقش آن بزرگواران در تاریخ بشریت را مورد تحلیل قرار دهیم.

۲-۳-۱. ضرورت تعلیم و تربیت الهی

برای درک ضرورت وجود تعلیم و تربیت الهی و به تبع آن وجود انبیا عظام به عنوان سفیران وحی و برای درک احتیاج بشر به هدایت انبیا باید خلقت انسان و هدف از این خلقت و عوامل رساننده و بازدارنده از آن هدف را شناخت، و رسیدگی به عمق این مباحث چنان که از عنوان بحث پیداست در این مختصر نمی گنجد، ولی به قدر ضرورت به بعضی از جهات اشاره می شود:

۱- انسان مخلوقی است مرکب از جسم و جان (روح)، که با توجه به جسم بودنش خواسته هایی دارد و به دلیل بُعد روحانی اش خواسته هایی دیگر. و در ترقی و پیشرفت می تواند از ملائک بالاتر رود و در پستی و دنائت می تواند از حیوانات پست تر شود. از عبدالله بن سنان نقل شده که از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام پرسیدم، آیا ملائکه افضل هستند یا بنی آدم؟ امام علیه السلام فرمود: «که امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ رَكَّبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلاً بَلَّ شَهْوَةً، وَ رَكَّبَ فِي الْبَهَائِمِ شَهْوَةً بَلَّ عَقْلاً، وَ رَكَّبَ فِي بَنِي آدَمَ كُلِّهِمَا، فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتُهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَ مَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلُهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ»^۱

۱- صدوق، علل الشرایع، ج ۱، صفحه ۵

و این آفریش آن چنان عظمت دارد که خدای تعالی خودش را به خاطر این خلقت تحسین می نماید :

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ. ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ. ثُمَّ خَلَقْنَا الرُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَّوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»^۱

با توجه به عظمت این خلقت و با توجه به حکمت حکیم علی الاطلاق که آیات متعدد قرآنی به آن اشاره دارند از جمله: «قالوا سبحانک لاعلم لنا الا ما علمت لنا انک انت العليم الحکیم»^۲ که اتفاقاً در آیات مربوط به «جعل خلیفه» در روی زمین و سؤال ملائکه در مورد این امر و سپس اقرار آنها به نادانی خودشان مسئله علم و حکمت خداوند مطرح شده است. و همچنین با توجه به آیاتی از قرآن کریم از جمله «أَفَعَسِرِيقُ أَفَّاخَ لَقْنًا كَمْ عَثَبٌ وَاَنْتُمْ إِلَيْنَا لَا تَرْجِعُونَ»^۳ که عث و بیهوده نبودن خلقت را گوشزد می نماید، درمی یابیم که انسان برای زندگی محدود مادی دنیوی ساخته نشده چرا که حکمت اقتضا می کند کیفیت خلقت هر چیزی متناسب با هدف از آن خلقت باشد و گرنه برای زندگی مادی دنیوی، نیازی به اعطاء عقلی که عاشق فضائل و کمالات اخلاقی، و گریزان از رذائل اخلاقی می باشد، نیست، بلکه همان شهوت و غضب برای زندگی حیوانی کافی می باشد.

از طرف دیگر حکمت حکیم علی الاطلاق ایجاب می کند که اگر استعدادی در وجود مخلوقاتش گذاشته عوامل به فعلیت رساندن آن استعداد را نیز مهیا نماید و گرنه دادن استعداد بالقوه ای که هرگز به فعلیت نرسد، لغو است و در حریم خدای تبارک و تعالی کار بیهوده هرگز جایی ندارد. خدای متعال اگر به دانه استعداد ثمر داده عوامل به ثمر نشستن آن از جمله آب و خاک و ... را نیز آفریده، بنابراین اگر به انسان روح داده که استعداد تکامل و رسیدن به لقاء الله را دارد مگر ممکن است لوازم تکامل آن را پدید نیآورد، مگر ممکن است قانون «أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»^۴ در مورد انسان تخصیص بخورد؟! ۲- انسان به دلیل احتیاجات مختلف و سخت و بلکه ناممکن بودن رفع آنها به صورت فردی چاره ای جز زندگی اجتماعی ندارد، زیرا او به تنهایی نمی تواند دشواری های فراوان حیات را از سر راه زندگی خود برچیند و به خواسته های برخاسته از حاجت های طبیعی خود برسد. از این رو نیازمند زندگی دسته جمعی است، این مطلبی است که نگاهی به تاریخ زندگی انسانها نیز آن را اثبات می نماید و برچیده شدن زندگی

۱- مومنون ۱۲/۱۴: همانا انسان را از گل خالص آفریدیم، پس آنگاه او را نطفه گردانیده و در جای پس از آن خلقتی دیگر انشاء نمودیم پس آفرین بر بهترین آفریننده

۲- بقره، ۳۲: (فیشتگان) گفتند: پاک و منزهی تو، علمی برای ما نیست جز آنکه تو خود تعلیم به ما فرموده ای و تویی دانای حکیم.

۳- مؤمنون، ۱۱۵: آیا اینطور پنداشتید که ما شما را بیهوده آفریده ایم و شما به سوی ما بر نمی گردید؟

۴- طه، ۵۰: به هر چیزی آفرینش آن راداد پس هدایت کرد.

فردی انسانها از بی‌اینها و جنگلها و شکاف کوهها، و گسترش زندگی دسته جمعی حاکی از آن است که بشرخواه‌ان زندگی اجتماعی است، تا در پرتو همکاری بتواند بر بسیاری از مشکلات پیروز گردد، و موانعی را که بر سر راه زندگی سعادتمندانه او قرار گرفته است از میان بردارد. اما مسلماً این زندگی اجتماعی حقوق متقابل را می‌طلبد تا هر کسی وظیفه خود را دانسته و به حریم دیگران تجاوز ننماید و بدون احقاق این حقوق، حیات اجتماعی قابل بقا نیست. و تامین آن حقوق هم میسر نیست مگر به وضع و اجرای قوانینی مصون از نقص و خطا و مبرا بودن مقام وضع و اجرا از تائزات مصالح شخصی و انحراف از حق و عدالت، و این مهم محقق نمی‌شود مگر به وسیله قوانین و مقررات و مجریان الهی، که قرآن کریم به آن اشاره دارد: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^۱.

۳- از طرف دیگر حب ذات و خویشتن دوستی که انسان دارد، همه چیز را برای خود می‌خواهد و در این راه هیچ حد و مرزی برای خود قائل نیست و همواره به فکر استخدام دیگران به نفع خویش است، دارای هوا و هوس و شهوت و غضبی است که حد و مرزی برای فساد و خرابکاری چنین انسانی متصور نیست و به فرموده قرآن صلاح و فساد زمین وابسته به صلاح و فساد انسان است «ظَلَمَ رَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ»^۲ لذا چنین انسان تربیت نشده‌ای اگر بخواهد قانونی هم وضع نماید، مطمئناً به نفع گروهی و به ضرر گروهی دیگر وضع خواهد نمود تا منافع خود را در نظر داشته باشد و این مطلبی است که متاسفانه بشر به ظاهر متمدن امروزی با هم ه ادعاها یش نسبت به حقوق بشر ،امروزه نیز در قانونگذاریهایش با این مسئله زشت دست به گریبان است تا چه رسد به تصمیم‌گیری در رابطه با سعادت دنیا و آخرت انسانها که حتی در تشخیص راه سعادت، نیز عاجز است چه بوسد به اینکه آن را اجرایی نماید. نگاهی به تاریخ بشریت مبین این مطلب است که بشر هیچ موقع از استخدام دیگران رویگردان نبوده و تاریخ هیچ اجتماعی را در اعصار گذشته سراغ ندارد که خالی از مردانی خودکامه و مسلط بر سایر افراد آن جامعه باشد، تا آنجا که افراد را به قید بر دگی خود کشیده جان و مال آنان را تملک کرده است، بلکه تا آنجا که وضع جوامع را نشان داده وجود چنین افرادی را ضبط کرده است.

قرآن کوبم به عنوان یک سند تاریخی دست نخورده و مصون از تحریف مثلاً در مورد فرعون زمان حضرت موسی (ع) می‌فرماید: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلًا شَرًّا يَسْتَغْفِرُ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَذْبَحُ

۱- حدید ۲۵: ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند.

۲- روم، ۴۱: فساد در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده است.

أَبْنَاءُهُمْ وَیَسْتَجِیْبُ نِسَاءَهُمْ إِنْ كَانَ مِنَ الْمُنْصَرِّحِينَ^۱ که اتفاقاً یکی از انبیای اولوالعزم الهی یعنی حضرت موسی (ع) به مبارزه با چنین شخصی و نجات بنی اسرائیل مبعوث می شود.

نبلبراین با وجود اشخاصی مثل فرعون جامعه را فساد و تباهی می گیرد و در چنین فضایی بشریت به هدف از خلقتش راهبری نمی شود. شخصی که ملاک خوشبختی و رستگاری بشر را گردنکشی زورمندان می داند و آن را منطق خود می کند: «فَاجْمَعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ أَتُوا صَرْفًا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى»^۲ قطعاً به چیزی غیر از استثمار دیگران فکر نمی کند و این فساد و تباهی به دنبال دارد. بنابراین آنچه اصلاح چنین موجودی را تضمین می نماید تنها هدایت الهی است که توسط انبیای عظام در بین جوامع بشری تبلیغ می شود.

۴- از سوی دیگر، عقل بشر در پیمودن راه تکامل و سعادت، گرچه نقشی مهم دارد اما به تنهایی نمی تواند از عهده کشف همه مسائل و مجهولات دربیاید، چرا که عقل بشری مثلاً در مسائل ماوراء طبیعت چه نظری می خواهد داشته باشد؟ بسیاری از مسائل مبدأ و معاد از دسترس عقل بشری خارج است، و با عنایت به ضرورت هدایت انسان به مبدا و معاد و هدف از آفرینش و لزوم رسیدن آدمی به کمال نظری و عملی و تعدیل هوسهای نفسانی و تامین حقوق فردی و اجتماعی وی، باید دانست که این مقاصد جز از طریق وحی و نبوت میسر نیست و مغز آلوده به خطا و هوی و هوس نمی تواند برای معرفت به این امور کافی باشد. و به قولی دانش انسانی که از ادراک اسرار نهفته در دل ذره ای عاجز است چگونه می تواند راهنمای آغاز و انجام انسان و جهان و مشکل گشای وی در مبدا و معاد و راهنمای سعادت دنیا و آخرت او باشد؟!^۳

با توجه به مواردی که مطرح شد، عقل می پذیرد که بشر نیازمند هدایتی است که کوچکترین خطا و نقصانی در آن نباشد و عقول بشر هم نفی تواند به تنهایی راهنمای بشر به مقصود از خلقتش باشد بنابراین حتماً بایستی مخلوقی که خالقش هادی همه مخلوقات است برای انسان نیز راه هدایت را بنمایان د: «رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ نَقِّهْ دِي»^۴ تا بشریت به مقصود از خلقتش که معرفت و عبادت خداوند متعال است: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِعِبَادَتِي»^۵ و در سایه این دو به کمال حقیقی نائل می شود و به لقاء

۱- قصص، ۴: فرعون در زمین برتری جویی کرد، و اهل آن را به گروههای مختلفی تقسیم نمود گروهی را به ضعف و ناتوانی می کشاند، پسرانشان را سر می برید و زنانشان را (برای کنیزی و خدمت) زنده نگه می داشت او به یقین از مفسدان بود.

۲- طه، ۶۴: تمام نیرو و نقشه خود را جمع کنید و در یک صف (به میدان مبارزه) بایید، امروز رستگاری از آن کسی است که برتری خود را اثبات کند.

۳- وحید خراسانی، توضیح المسائل، مقدمه، ص ۵۶

۴- طه، ۵۰: پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی آنچه را لازمه آفرینش او بود داده سپس هدایت کرده است.

۵- ذاریات، ۵۶: من جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند)

الله می پیوندد، راهبری شود و فردای قیامت در مقابل خدای تبارک و تعالی حجتی برای خرابکاریهایش نداشته باشد.

اما چگونه؟ آیا هر انسانی می تواند مورد خطاب مستقیم خداوند واقع شود؟ انسانی که سراپا جهل است و خطا و هوی و هوس آیا می تواند با خالق پاک و منزّه از تمام نقایص هم کلام شود؟ اگر به فرموده قرآن کوه تاب تحمل نزول وحی را نداشته و در صورت نزول از خشیت خداوند متلاشی می شود: «لَوْ أَنزَلْنَاهُ هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّصَفًّوْعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»^۱ قلب هر کسی می تواند ظرف وحی الهی واقع شود؟ اینجاست که خود قرآن ما را دلالت می کند به این امر که تنها قلب انسان کامل می تواند ظرف وحی الهی باشد: «وَإِنَّا لَنَنْزِلُ رَبُّ الْعَالَمِينَ . نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ . عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ»^۲ انسانی که صاحب خُلق عظیم باشد: «وَإِنَّا لَنَعْلَمُ خُلُقَ عَظِيمٍ»^۳.

بنابراین وجود واسطه ای لازم است که با داشتن صورت انسانی - که لازمه ارتباط با خلق است - دارای عقلی منزّه از خطا، و نفسی مقدس از هوی، و سیرتی الهی باشد، تا شایسته آن گردد که به نور وحی منور و ابواب معارف الهیه را به روی بشر بگشاید و بشر را به صراط مستقیم حق هدایت کند: «وَإِنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفْشَوْا بِكُم عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَلَّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۴ این مطلبی است که خود قرآن به آن تاکید می نماید، اینکه برای هدایت به صراط مستقیم حق هر کسی شایستگی ندارد: «وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَوْلَا لَنَا نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رَسُولُ اللَّهِ أَعلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رَسَالَتَهُ»^۵ و لذا پیامبران افراد برگزیده ای هستند که صلاحیت دریافت وحی و هدایت الهی را از جهان غیب غیب دارند، و این صلاحیت را تنها خدا می داند و بس.

شیخ طبرسی در شأن نزول این آیه می نویسد:^۶ این آیه درباره ولید بن مغیره (از سران معروف بت پرستان و به اصطلاح مغمز متفکر آنها) نازل شده است که به پیامبر (ص) گفت: به خدا قسم اگر نبوت راست

۱- حشر/۲۱: اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، می دیدی که در برابر آن خاشع می شود و از خوف خدا می شکافد.

۲ - شعراء/۱۹۲-۱۹۴: مسلماً این (قرآن) از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است! روح الامین آن را نازل کرده است. بر قلب (پاک) تو، تا از انداز کنندگان باشی!

۳- قلم/۴: و تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری!

۴- انعام/۱۵۳: این است راه راست، پیروی آن کنید و از راه های دیگر که موجب تفرقه و پریشانی شماست جز از راه خدا متابعت نکنید. این است سفارش خدا به شما، باشد که پرهیزکار شوید.

۵ - انعام/۱۲۴: و هنگامی که آیه ای برای آنها بیاید می گویند ما هرگز ایمان نمی آوریم مگر اینکه همانند چیزی که به پیامبران خدا داده شده است به ما هم داده شود، خداوند آگاهتر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد...»

۶- ر.ک: مجمع البیان، ج ۳ و ۴، ص ۵۵۹

باشد من به این مقام از تو سزاوارترم زیرا هم سنم از تو بیشتر است و هم مالم! همچنین گفته شده درباره ابی جهل بن هشام نازل شده است که می گفت: ما و قبیله بنی عبد مناف (طایفه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) در همه چیز با هم رقابت داشتیم مانند دو اسب مسابقه که دوش به دوش هم پیش می رفتیم، تا اینکه آنها ادعا کردند پیامبری برای ما است که به او وحی می شود، به خدا قسم به او ایمان نمی آوریم و هرگز از او پیروی نمی کنیم مگر اینکه به ما نیز وحی شود.

که در این آیه اشاره ای کوتاه و پرمعنی به طرز تفکر و ادعاهای مضحک این سردمداران باطل کرده است که فکر می کرده اند احراز مقام رسالت و رهبری خلق به سن و مال و یا به رقابتهای کودکانه قبایل است و خدا نیز موظف است که رعایت این رقابتهای مضحک و بی اساس را بکند و بر آن صحنه بگذارد، رقابتهائی که از نهایت انحطاط فکری و عدم درک مفهوم نبوت و رهبری خلق سرچشمه می گیرد.

روشن است رسالت نه ارتباطی به سن و مال دارد و نه به موقعیت قبایل، بلکه شرط آن قبل از هر چیز آمادگی روحی، پاکی ضمیر، سجایای اصیل انسانی، فکر بلند و اندیشه قوی و تقوی و عصمتی است که انبیا در مراحل سه گانه دریافت، نگهداری و ابلاغ وحی بایستی مصون از خطا و اشتباه باشند و این صفات را هر کسی نمی تواند دارا باشد و تشخیص این اشخاص از عهده هر کسی جز خداوند متعال خارج است.

در اصول کافی از هشام بن حکم نقل شده که گفت: امام صادق علیه السلام در جواب زندیقی که از آن حضرت سوال کرد، پیغمبران و رسولان را از چه راه ثابت می کنی؟ فرمود: چون ثابت کردیم که ما آفریننده و صانع داریم که از ما و تمام مخلوق برتر و با حکمت و رفعت است و روا نباشد که خلقش او را ببینند و لمس کنند و بی واسطه بلیکدیگر برخورد و مباحثه کنند، ثابت شد که برای او سفیرانی در میان خلقتش باشند که خواست او را برای مخلوق و بندگانش بیان کنند و ایشان را به مصالح و منافعشان و موجبات تباه و فانیان رهبری نمایند، پس وجود امر و نهی کنندگان و تقریر نمایندگان از طرف خدای حکیم دالّ در میان خلقتش ثابت گشت و ایشان همان پیغمبران و برگزیده های خلق او باشند، حکیمانی هستند که به حکمت تربیت شده و به همان حکمت مبعوث گشته اند، و در عین اینکه از نظر خلقت ظاهری مانند سایر افرادند از نظر حقیقت و حال غیر آنهایند، از جانب خدای حکیم دانا به حکمت مویّد باشند، سپس آمدن پیغمبران در هر عصر و زمانی بسبب دلائل و براهینی که آوردند ثابت شود، تا زمین خدا از حجتی که همراه او عّ لهی باشد که بر صدق گفتارش و وجوب عدالتش دلالت کند، خالی نباشد.^۱

۱- کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳۶

همچنین از فضل بن شاذان از امام رضا (ع) در ادامه حدیثی نقل شده که چون قوای فکری بشر قادر به درک مصالح خودشان نیست و صانع بشر نیز بالاتر از آن است که شیخ صابراً بر بشر عادی به علت ضعف و عجزشان از درک خداوند، تجلی کند چاره‌ای نیست جز اینکه فرستاده‌ای بین او و بندگانش باشد، معصومی که اوامر و نواهی او را به بندگان برساند و آنان را بر مصالح و مفاسد امورشان آگاه کند...»^۱

قرآن کریم نیز به دلایل مختلفی ارسال رسل را امری ضروری می‌داند که به برخی از آنها در فلسفه بعثت اشاره خواهد شد و اینجا نیز به مناسبت به چند آیه اشاره می‌شود: بارزترین آیات در این باره آیات مربوط به اتمام حجت برای بشر می‌باشد، نگاهی به این آیات مبین این مطلب است که از دیدگاه قرآن حتماً باید در بین همه اقوام مردم، هدایت الهی توسط انبیای عظام جاری باشد تا مردم علیه خداوند حجتی نداشته باشند و گو اینکه خداوند متعال اعتراض مردم در صورت مبعوث نشدن انبیا در جوامع بشری را امری موجه می‌داند: «رُسُلًا مَبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانُ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا»^۲ بنابراین حکمت خداوند اقتضا می‌کند که راه عذر و بهانه را به مردم ببندد، لذا بعثت انبیای الهی امری است ضروری و مطابق حکمت الهی.

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُحْيِي لَكُمْ عَلَىٰ فَتْوَةٍ مِّنَ الرُّسُلِ أَن تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِن بَشِيرٍ وَ لَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۳

«... وَ مَا كَلَّمَ عَذْبِينَ حَنِئٍ نَّبَعْتَ رَسُولًا»^۴

«وَ لَوْ أَلَّا هَٰؤُلَاءِ لَكُنَّاهُمْ بَعْدَٰبٍ مِّن قَبْلِ لَقَالُوا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَنَّبَعِ آيَاتِكَ مِن قَبْلِ أَن نَذِلَّ وَ نَخْزَىٰ». «که تدبر در این آیات^۵ گویای این مطالب است:

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۶، باب ۲۳ (علل الشرایع و الاحکام)، ص ۶۰

۲- فرستادگانی بشارت دهنده و انذار کننده تا برای مردم بر علی خداوند بعد از فرستادگان حجتی نباشد، و خداوند مقتدر و کارهایش بر اساس حکمت است.

۳- مائده/۱۹: ای اهل کتاب: رسول ما بسوی شما آمد تا (راه هدایت را) به شما بنمایاند، در زمانیکه پیغمبری نبود، تا نگوئید برای ما بشارت دهنده‌ای و انذار کننده‌ای نیامد، همانا بشارت دهنده و انذار کننده برای شما آمد و خداوند بر هر چیزی قادر است.»

۴- اسراء/۱۵: و ما عذاب نمی‌کنیم (قومی را) مگر اینکه فرستاده‌ای را مبعوث کنیم (در بین آن قوم)

۵- طه/۱۳۴: و اگر ما آنها را (اسراف کاران و آنهایی که به آیات پروردگارشان ایمان نمی‌آورند منظور کافران و مشرکان قریش است) با نزول عذاب هلاک می‌کردیم قبل از فرستادن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آنها می‌گفتند: پروردگارا چرا بر ما رسولی نفرستادی تا قبل از اینکه به خواری و ذلت بیفتیم از آیات تو پیروی می‌کردیم.

۶- جهت تدبر بیشتر رجوع شود به آیات: انعام/۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۵۷-۱۵۵، یونس/۴۷، شعراء/۲۰۸-۲۰۹، قصص/۴۷ و ۵۹- یس/۷۰-۶۹

۱- از نظر قرآن به دلایل مختلف از جمله اتمام حجت بر مردم، ارسال رسل امری ضروری و مطابق حکمت الهی است. انسان در صورتی به هدف از خلقتش هدایت می شود که خود راه هدایت مشخص بلشد.

۲- از نظر قرآن در صورت مبعوث نشدن انبیا و شناساندن راه هدایت حجت بر مردم تمام نمی شود و جالب اینکه خداوند متعال در جواب اهل باطل اگر بگویند: «چرا بسوی ما پیامبرانی بشارت دهنده و انداز کننده نفرستادی تا ما را به راه هدایت رهنمون باشند؟» نمی فرماید، حرف بی ربطی می زنید من به شما عقل داده بودم، باید خودتان هدایت می شدید! بلکه با صراحت تمام می فرماید: «و إن من أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»^۱.

۱-۳-۳. لزوم بعثت از نظر تعلیم و آموزش

از دلایل دیگر لزوم بعثت از دیدگاه قرآن کریم مسئله تعلیم و تربیت و تزکیه بشریت است که در آیات متعددی مطرح شده است، این مسئله در مبحث اهداف نبوت نیز مطرح خواهد شد اما آنچه که در آیات مربوط به تعلیم انبیا در راستای ضرورت بعثت آن بزرگواران نمایان است «تعلیم آنچه که نمی توانستیم یاد بگیریم» می باشد: «كَمَا أَرْسَلْنَا فَيَكُم رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيْكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَ هَ وَ يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»^۲.

جمله (و يعلمکم ما لم تكونوا تعلمون) از معارف و حقایقی خبر می دهد که بشر با همه پیشرفتهایش از رسیدن به آن تعلیم ناتوان است و تنها دستاوردهای وحی و نبوت می تواند آن تعلیم را به بشریت یاد دهد که اگر انبیای الهی به عنوان گیرندگان وحی، نباشند عقول بشر از درک آن تعلیم عاجز است، نه تنها عقول بشر عادی بلکه حتی عقل پیامبران و حتی با فضیلت ترین آنها یعنی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) که عقل کل است نیز نمی تواند به آن معارف دسترسی پیدا کند: «... وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا»^۳ بنابراین اگر عنایت پروردگار نبود، حتی پیامبر (ص) توان یادگیری برخی مسائل فراطبیعی را نداشت.

۱- فاطر/۲۴: و هیچ امتی نیست مگر اینکه در بین آنها نذار کننده ای بوده است.

۲- بقره/۱۵۱: همانطوریکه در بین شما فرستاده ای از خودتان ارسال کردیم تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را پاک کند و به شما کتاب و حکمت بیاموزد و آنچه را نمی توانستید بدانید به شما یاد دهد.

۳- نساء/۱۱۳: خداوند، کتاب و حکمت بر تو نازل فرمود و آنچه را تو ای محمد (ص) نمی توانستی بدانی به تو آموخت و فضل خداوند همواره بر تو بزرگ بود.

یا در جای دیگر خطاب به پیامبر (ص) می فرماید: «و کذلک أوحینا إلیک روحاً من أمرنا ما کنت تدّری ما الکتاب ولا الإیمان و لکن جعلناه نوراً نهدی به من نشاء من عبادنا و انک لهدی إلی صراط مستقیم».^۱

یعنی برای هدایت بشریت به صراط مستقیم حق، حتما هدایت الهی لازم است و راه دیگری ندارد، بدیهی است که فعل ماضی منفی «ما کنت تدّری» هرگونه توان فهمیدن را نفی می کند و تنها فضل و وحی الهی است که سبب می شود تا دریچه هایی از جهت غیب به روی انسان باز شود و معارف ناب و حقایق نامتناهی به بشر روی آورد و عقل او را بارور کند. و آنچه که مسلم است اینکه خداوند متعال همه را مطلع بر علم غیب نمی نماید، بلکه خداوند از میان رسولان خود هر کس را بخواهد انتخاب می نماید تا رساننده پیام الهی به بندگانش و واسطه فیض الهی بر بندگانش باشد: «... و ما کان الله لیطّلعَ کُم علی الغیب و لکنّ الله یختبئ من رُسُلِهِ من یشاء فامنوا بالله و رُسُلِهِ و إن تؤمنوا فلکم أجرٌ عظیم»^۲

شیخ طبرسی در شان نزول این آیه از «سدی» و «کلبی» نقل می کند^۳ که مشرکین به ابوطالب گفتند اگر محمد (ص) راست می گوید به ما خبر دهد که کدام یک از ما ایمان آورده ایم و کدام از ما کافر است پس اگر خبرش را موافق عقایدمان یافتیم به او ایمان می آوریم، این به پیامبر (ص) نقل شد و خداوند این آیه را نازل کرد، همچنین از ابی العالیه و ضحاک نقل می کند که مومنان گفتند که نشانه ای به آنها داده شود تا توسط آن بین مومن و منافق تمیز داده شود، پس این آیه نازل شد.

به هر تقدیر آنچه که از این آیه برداشت می شود این است که خداوند متعال هر کسی را آگاه به علم غیب نمی نماید ولی منتخبی از انبیا توسط خداوند متعال آگاه به علم غیب شده و در راستای بندگی بندگان الهی از آن استفاده می نمایند. و ما بندگان الهی موظفیم که به خدا و فرستادگانش ایمان داشته باشیم که در آن صورت پاداش بزرگی خواهیم داشت و نتیجه هدایت پذیری ما در سایه هدایت الهی که بر پیامبران نازل می شود رستگاری دنیا و آخرت ما خواهد بود: «ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمقین. الذین یؤمنون بالغیب و یمیمون الصلوة و مما رزقناهم یقفون. و الذین یؤمنون بما أنزل إلیک و ما أولّ من قبلک و بالآخره هُم یوقنون. اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون».^۴

۱- شوری/۵۲: و این گونه روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم تو نمی توانستی بدانی که کتاب و ایمان چیست ولی آن را نوری قرار دادیم که هر یک از بندگان خود را بخواهیم، به وسیله آن راهنمایی می کنیم و همانا تو هدایت می کنی به راه راست.

۲- آل عمران/ ۱۷۹: ممکن نبود که خداوند شما را از اسرار نهان آگاه سازد، لکن خداوند از میان رسولان خود هر کس را بخواهد برمی گزیند پس به خدا و فرستادگانش ایمان بیاورید و اگر ایمان بیاورید، پاداش بزرگی برای شماست.

۳- طبرسی، مجمع البیان، ج ۱ و ۲، ص ۸۹۵

۴- بقره ۵/۲

نگاهی به زندگی انسانها در عصرهای مختلف از صدر تاریخ تا به امروز مبین این مطلب است که اگر تعلیم و تربیت انبیا نبود، بشریت راه پر پیچ و خمی در پیش رو داشت و هرگز به هدف از خلقت خودش نمی رسید. قدری بیشتر این مسئله را توضیح می دهیم: همانطوریکه در بحث اهداف نبوت و فلسفه بعثت انبیا به طور مفصل مطرح خواهد شد هدف از خلقت عالم، معرفت و عبادت خداوند متعال و در نتیجه تکامل بشریت است. «و ما خلقت الجنَّ و الإنسَ إلاَّ لیَعْبُدُون»^۱ و هیچ فردی هر چه هم با نظر سطحی به جهان آفرینش بنگرد، نمی تواند باور کند که هستی بی هدف می باشد و آفریدگار جهان هدفی از خلقتش ندارد! چرا که خداوند جهان «حکیم» است و شخص حکیم هرگز کار لغو و بیهوده نمی کند. اما ما می خواهیم به این سوال پاسخ دهیم که اگر انبیا مبعوث نمی شدند و تعلیم و تربیت آنها که برگرفته از وحی است نبود، آیا بشریت به هدف از خلقتش می رسید؟

اگر جواب داده شود که عقل می تواند راهنمای بشریت باشد می گوئیم بشر در افکار و عقاید خود مصون از خطا نیست و در بسیاری از موضوعات مرئی و نامرئی دچار اشتباه و خطا می گردد، و هر روز در مسائل زندگی و امور مربوط به علوم، فرضیه ای جایگزین فرضیه دیگر شده و افکار تازه تری به محافل علمی عرضه می شود، از این نظر معلومات و دانش های بشری در مسائلی که پایه سعادت و اساس تکامل روحی او را تشکیل می دهند، مورد اعتماد نیست. ولی وحی آسمانی که یگانه مصدر و منبع علوم پیامبران به شمار می رود کوچکترین خطائی در آن وجود ندارد، چرا که برگرفته از علم مطلق خداوند متعال است و تعلیماتی که بر چنین مبنائی استوار باشد می تواند راهنمای واقعی بشر به سوی سعادت باشد.

ضمن اینکه اشتباهات بشر در مسائلی نیست که بی ارتباط با سعادت او باشد بلکه یک دفعه مثلاً در مسئله خداشناسی که اساس هر نوع سعادت است دچار لغزش می گردد، که نه تنها حیات معنوی او را به خطر می افکند، بلکه بر اثر انحراف از جاده توحید، تیشه به ریش حیات مادی خود نیز می زند. مثلاً امروزه ملت هند با جمعیت چند صد میلیونی با گرسنگی و قحطی دست به گریستن است، در حالی که گاوهای به اصطلاح مقدس آزادانه می گردند و هر چیزی را هم پایمال می کنند، و بر اثر افکار عمومی غلط کسی جرات ندارد درباره آنها حرفی بزند.

۱ - ذاریات ۵۶: ما جن و انس را نیافریدیم مگر برای عبادت

هنوز هزاران نفر در این سرزمین گاوان مقدس و اجرام آسمانی را می‌پرستند تا آنجا که اگر گاوی بر سر راه قطاری بخوابد، هیچ مقامی حق ندارد به مقام رفیع گاو اهانت کرده و آنرا از جای خود بلند کند، بلکه باید قطار آنقدر صبر کند که معبود مسافران با کمال میل از میان خط برخیزد.

هنوز در کشور صنعتی ژاپن، برای هر رویدادی خدایی می‌اندیشند و پیکرهایی را که حاکی از صورت خیالی آن خدایان دروغی است می‌پرستند تا آنجا که دختران دم بخت برای شوهریابی بت‌هایی را که به صورت آلت تناسلی مرد است، پرستش می‌کنند و تصور می‌نمایند که خدای شوهر رسان به همین شکل می‌باشد.

هنوز بشر مدعی تمدن مشکل نژاد را که الفبای تز زندگی م‌سالمت آمیز است به طور صحیح حل نکرده و هر روز در گوشه و کنار دنیا سیلابی از خون بر سر این موضوع جاری می‌گردد و روزی نیست که مشکلی از این بابت گریبانگیر بشریت نباشد.

این است وضع خداشناسی و معارف الهی در عصر فضل و قرن اتم آنهم پس از بعثت هزاران پیامبر، حال اگر انبیا مبعوث نمی‌شدند و با این همه مظاهر شرک و فساد مبارزه نمی‌کردند و در زدودن بت پرستی از جوامع بشری که قریب به اتفاق آنها گریبانگیرشان بوده تلاش نمی‌نمودند وضع مردم الان در بحث خداشناسی و ... به چه نحوی بود، خدا می‌داند!

نارسایی دانشهای بشری منحصراً به مسائل مبدء و معاد و خدا و صفات او نیست، تا بشر در دیگر قسمتهای زندگی از ارشاد و راهنمایی پیامبران بی‌نیاز باشد، بلکه دامنه جهل و بی‌اطلاعی بشر، به بسیاری از مسائل اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی که پایه‌های سعادت دنیوی او را نیز تشکیل می‌دهند کشیده شده است، و افکار متضاد مکتب‌های گوناگون مبین این مطلب است که بشر نیازمند تعلیم و تربیتی است که مولود عقل انسانی که آمیخته با خطا و اشتباه می‌باشد نبوده بلکه برگرفته از هدایت الهی باشد.^۱ توضیح مفصل در این باره در فصل بررسی آثار عملی تاثیر نبوت از دیدگاه قرآن کریم خواهد آمد.

۴-۱. اهداف نبوت

۴-۱-۱. هدف از خلقت انسان: از مهمترین سوالاتی که برای هر کسی احتمال دارد پیش بیاید این است که اصلاً ما برای چه آفریده شده ایم؟ و هدف از خلقت ما و آمدن به این جهان چیست؟

بر اساس جهان بینی مادی، جهان نمی‌تواند فلسفه و هدف داشته باشد، چون هدف و فلسفه لازمه شعور است و در این جهان بینی جهان بی شعور فرض شده است. ولی آیا امکان دارد مخلوقی که مخلوقات

۱- ر.ک: سبحانی، الهیات و معارف اسلامی، بخش خدا و پیامبران، ص ۱۹۳-۱۸۲.

دیگر مسخر اویند، خورشید و ماه، و ابرها و باده‌ها، و دشته‌ها و کوه‌ها و.... حتی چارپایان و پرندگان و ماهیان و.... همه برای او آفریده شده اند و به تعبیر قرآن کریم «وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِی السَّمَوَاتِ وَ مَّا فِی الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِی ذَٰلِكَ لَاٰیَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»^۱ همه آنچه که در آسمانها و زمین است مسخر انسانند، خلقت خود این انسان بی هدف باشد؟

ما انسانها که سراسر زندگیمان پر است از اشتباهات و تخیلات واهی، هیچ کاری را بدون هدفی انجام نمی دهیم! چطور ممکن است این مطلب را در مورد خدای حکیم فرض بکنیم که هدفی از خلقت انسان ندارد؟

نگاهی به جزء جزء بدن انسان مبین این مطلب است که هر کدام از آنها حتی ریزترین جزء آن مثل یک سلول هدف و فلسفه‌ای دارد، نه تنها اعضای همچون قلب و مغز و عروق و اعصاب، بلکه اعضای همانند ناخن‌ها، مژه‌ها، خطوط سر انگشتان و... هر کدام برای خود فلسفه‌ای دارد و این را امروزه علم پزشکی به راحتی ثابت می نماید، پس چگونه ممکن است ما برای همه اینها هدف قائل باشیم ولی مجموع را بی هدف بدانیم؟

اینها مطالبی است که قرآن کریم ما را به تفکر در آنها دعوت فرموده و معتقد به عبث و بیهوده بودن خلقت را صراحتاً محکوم فرموده است: «أَفَعَسِبْتَ أَنْفًا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا أَلَمْ يَلِنَا لَا يَتَّعِجُونَ»^۲. بنابراین حتماً خداوند متعال از خلقت انسان هدفی دارد؟ و سوال این است که هدف از خلقت انسان چیست؟

درباره هدف از خلقت انسان، قرآن کریم تعبیرهای مختلفی دارد:

- در یک جا می فرماید: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ الْإِنْسَانَ آمَةً وَاحِدَةً وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ - إِلَّا مِنْ رَّحْمَةِ رَبِّكَ وَ لَذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ...»^۳ بر طبق این آیه مورد رحمت واقع شدن بندگان هدف آفرینش مطرح شده است.

- در جای دیگر می فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِعِبَادُونَ»^۴ طبق این آیه نیز هدف اصیل آفرینش جن و انس منحصر شده است در عبادت.

۱- جائیه، ۱۳: او آنچه در آسمانها و زمین است، همه را از سوی خودش، مسخر شما ساخته، در این نشانه‌های مهمی است برای کسانی که اهل فکرند.

۲- مومنون، ۱۱۵: آیا پنداشتید که ما شما را بیهوده آفریدیم و شما به سوی ما باز نمی گردید؟

۳- هود/۱۱۶ و ۱۱۹: اگر پروردگارت می خواست همه مردم را امت واحده قرار می داد، ولی آنها همواره در اختلافند- مگر آنکه پروردگارت رحم کند و برای همین آنها را آفریده.

۴- ذاریات/ ۵۶: من جن و انس را نیافریدم مگر برای اینکه عبادتم کنند.

- در آیه دیگری می فرماید: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا»^۱ طبق این آیه شریفه نیز هدف اصیل خلقت نظام کیهانی، علم و آگاهی و عارف شدن انسانها به قدرت و احاطه علمی خداوند به همه چیز مطرح شده است.

و آیات دیگری از جمله: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»^۲ در اینجا نیز مساله آزمایش و امتحان انسانها از نظر «حسن عمل» به عنوان یک هدف معرفی شده است.

بر اساس این آیات برخی از مفسران، هدف نهایی از خلقت انسان را همان حقیقت عبادت دانسته اند. یعنی اینکه بنده از خود و از هر چیز دیگر بریده، به یاد پروردگار خود باشد و او را ذکر گوید^۳ و در نتیجه در سایه عبودیت که نهایت تسلیم و اطاعت بی قید و شرط و فرمانبرداری در تمام زمینه ها در برابر ذات پاک حضرت احدیت است، بشریت به تکامل برسد.^۴

برخی نیز رسیدن به رحمت و ثواب الهی را هدف از خلقت عنوان کرده اند که در نتیجه عبادات حاصل می گردد.^۵ برخی نیز هدفی جز علم و معرفت برای آفرینش انسان نگفته اند و عبادت و مانند آن را نیز برای آن دانسته اند که انسان در علوم و معرفت الهی پیشرفت کند.^۶

گفتنی است منافع معرفت و عبادت انسانها به خود آنها برمی گردد، زیرا خداوند متعال به عنوان فیاض علی الاطلاق، اولاً هر چیزی که قابلیت وجود داشتق باشد را خلق می کند و ثانیاً همه مخلوقات را تحت حمایت خود، از نقص به کمال می برد. لذا همه برنامه هایی هم که برای مخلوقش در نظر می گیرد، در راستای رسانیدن مخلوق به عالیتترین درجه وجودی خویش است و انسان نیز از این قاعده مستثنا نیست. و اگر گفته شود چرا خداوند جواد کریم از آغاز عالیتترین درجه وجودی یعنی تکامل را به بندگان نمی دهد تا ه مگی در جوار قرب او جای گیرند و بهره مند شوند؟ جواب این است که برای رسیدن به تکامل و

۱- طلاق/۱۲: خداوند کسی است که هفت آسمان را آفریده و از زمین نیز مانند آن خلق کرده است، فرمان او در میان آنها نازل می شود تا بدانند خداوند بر هر چیز تواناست، و علم او به همه چیز احاطه دارد.

۲- ملک/۲: او کسی است که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را آزمایش کند، کدامین نفر بهتر عمل می کند.

۳- ر.ک: طوسی، التبیان، ج ۹، ص ۳۹۸- فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۱۰، ص ۱۹۲- طباطبائی، المیزان، ج ۱۸، ص ۳۸۸- فضل الله، من وحی القرآن، ج ۲، ص ۲۲۴- مدرسی، من هدی القرآن، ج ۲، ص ۷۴- مکارم شیرازی، نمونه، ج ۲۲، ص ۳۸۷.

۴- ر.ک: مدرسی، من هدی القرآن، ج ۱۴، ص ۷۴- مکارم شیرازی، نمونه، ج ۲۲، ص ۳۹۲.

۵- ر.ک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۹ و ۱۰، ص ۲۴۳

۶- ر.ک: جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۷، ص ۷۸، همچنین ج ۸، ص ۱۲۱-۱۱۹

عالیترین درجه وجودی اختیار لازم است که انسانها باید با اراده و تصمیم خویش مراتب کمال را طی نمایند و منحصرأ رسیدن به تکامل از طریق اعمال اختیاری میسر است.^۱

همچنین معرفت و عبادت، لازم و ملزوم یکدیگرند، یعنی در اثر عبادت انسان عارف می شود، کما اینکه نتیجه معرفت نیز عبادت خواهد بود چرا که کسی که عارف به حقایق هستی و خالق هستی شود، مسلماً عابد واقعی الهی خواهد بود. چنانکه حضرت علی (ع) می فرماید: «الهی ما عبده تک خوفا من نارک و لا طمعاً فی جنگ بل وجدتک اهاً للعباده فعبدتک».^۲

همچنین از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: «روزی حسین بن علی علیه السلام بین اصحابش آمد و فرمود: خدای عز و جل خلق را نیافرید مگر برای اینکه او را بشناسند، چون اگر او را بشناسند، عبادتش هم می کنند و اگر عبادتش کنند به وسیله عبادت او از پرستش غیر او بی نیاز می شوند».^۳ بنابر این حدیث آزاد شدن انسان از پرستش غیر خدا هدف اعلای آفرینش است و بدین گونه توحید و یکتاپرستی محور اساسی هر یک از سوره های قرآن و آیات آن است.

درباره آیه ۵۶ سوره ذاریات که خلقت جن و انس را منحصر به عبادت کرده است روایاتی از ائمه علیهم السلام رسیده است که مبنی این آیه است:

در حدیثی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام آمده که از آن حضرت سوال کردند معنی این سخن پیامبر که فرموده: «اعْمَلُوا فِكْلَ مِيسِرٍ لِّمَا خُلِقَ لَهُ»: «عمل کنید که هر کس برای هر چه خلق شده، رسیدن به آن هدف را برایش آسان کرده اند» چیست؟ فرمود: «ان الله عز و جل خَلَقَ الْجِنَّ وَالْانْسَ لِيَعْبُدُوهُ، و لم يَخْلُقْهُمْ لِيَعْبُوهُ و ذلك قوله عزوجل و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون فیسر کما خلق له، فویل لمن استحب العمی علی اله دی»^۴: «خدای عز و جل جن و انس را آفرید برای اینکه بندگیش کنند، و نیافریده که نافرمانیش کنند و این همان است که می فرماید: «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون» پس وقتی خدای تعالی همه را برای این هدف مقدس خلق کرده قطعاً هر کس می تواند به آن هدف برسد، پس وای بر کسی که کوری را بر هدایت ترجیح داده، آن را انتخاب کند». این حدیث ضمن اینکه اشاره به این دارد که هدف از خلقت جن و انس عبادت خداوند متعال است، مبین این حقیقت نیز هست که چون خداوند

۱- ر.ک: مکارم شریازی، تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۳۹۳

۲- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۱، باب ۱۰۱، ص ۱۴

۳- صدوق، علل الشرایع، باب ۹، ص ۹، ح ۱

۴- بحرانی، البرهان، ج ۵، ص ۱۷۲

انسانها را برای هدف تکاملی آفریده و سائل آن را نیز از نظر تکوین و تشریع فراهم ساخته و در اختیار او گذارده است.

همچنین ابوبصیر از امام صادق (ع) نقل کرده که از آن حضرت (ع) از قول خدای عز و جل : «و ما خلقت الجنَّ و الانس» سوال کردم، فرمود: «خَلَقَهُمْ لِيُأْمِرَهُم بِالْعِبَادَةِ» یعنی آنان را آفرید تا امر به عبادتشان کند. پس از آن ابوبصیر می گوید از این قول خدای عز و جل: «و لا يزالون مختلفين. الا من رَحِمَ رَبُّكَ و لذلك خَلَقَهُمْ» سوال کردم، فرمود: «خَلَقَهُمْ لِيَفْعَلُوا مَا يَسْتَوْجِبُونَ به رحم بقا فیرحمهم»^۱ یعنی آنها را خلق کرده تا عمل کنند به آنچه به واسطه آن مستوجب رحمت الهی می شوند تا رحمتشان کند.

همچنین از امام صادق (ع)، یعقوب بن سعید روایت کرده که درباره این آیه از آن حضرت (ع) سوال کردم، فرمود: «خلقهم للعبادة» سپس سوال کردم در آیه «و لا يزالون مختلفين الا من رحم ربك و لذلك خلقهم» خداوند می فرماید آنها را برای رحمت آفریدم، فرمود: «این که تو خواندی بعد از آن آیه نازل شد».^۲ یعنی امام خواسته بفرماید آیه «و ما خلقت ...» توسط «و لا يزالون ...» نسخ شده، مطلبی که در تفسیر قمی نیز مطرح شده است.^۳

به عقیده علامه مراد از این نسخ، بیان مطلب و رفع ابهام است یعنی منظور امام (ع) این بوده که هدف اعلای از خلقت رحمت خاص الهی است که تنها به وسیله عبادت حاصل می شود و سعادت است خاص که از راه معرفت بدست می آید.^۴

درباره معنای «یعبدون» نیز مواردی مطرح شده از جمله اینکه منظور از آن عبادت است و منظور از عبادت نیز نهایت خضوع و تذلل می باشد.^۵ همچنین گاهی عبادت را تعظیم امر خدا و شرفقت بر خلق خدا دانسته اند^۶ و گاهی نیز گفته شده معنای «لیعبدون» (لیعرفونی) می باشد بعد استناد هم می کنند به حدیثی از پیامبر اکرم (ص) که از طرف پروردگارش بگوید: «كنت كنزاً مخفياً فاردت أن أعرف و خلقت الخلق لكي أعرف»^۷: گوهری بودم ناشناخته، خواستم شناخته بشوم پس انسان را آفریدم تا شناخته شوم.

۱- همان، ص ۱۷۱

۲- عیاشی، کتاب التفسیر، ج ۲، ص ۱۶۴

۳- قمی، تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ۳۳۱

۴- طباطبایی، المیزان، ج ۱۸، ص ۳۹۱

۵- طریحی، مجمع البحرین، ج ۳، ۹۲

۶- فخررازی، مفاتیح الغیب، ج ۱۰، ۱۹۴

۷- همان، ص ۱۹۵

اما کدامیک از موارد مطرح شده هدف اصلی از خلقت انسان را تشکیل می دهد؟ آیا رسیدن به رحمت الهی هدف اصلی است؟ آیا عبادت هدف اصلی است؟ آیا عالم و عارف شدن و به عبارتی معرفت هدف اصلی است؟ و یا اینکه هدف از خلقت آزمایش انسان است؟

تامل در مفهوم آیات مطرح شده در این باب و آیاتی مشابه اینها که درباره هدف از خلقت بحث کرده اند مبین این مطلب است که هیچ تضاد و اختلافی در میان آیات الهی در رابطه با هدف از خلقت وجود ندارد و در واقع همه آنها می توانند هدف از خلقت باشند به این معنی که:

عبادت واقعی خدا بدون معرفت او، انجام نمی شود کما اینکه معرفت او نیز جز با عبادت و بندگی او میسر نمی شود بدان سبب که در معرفت او نزدیک شدن به او و به رضای او وجود دارد. ولی چگونه می توان به کمال معرفت و شناخت خدا رسید، بی آن که شخص به او تسلیم شود، و از او فرمانبرداری کند و به بندگی و عبادت او پردازد و بداند که معرفت یافتن به او جز از طریق خود او میسر نمی شود، و همانطوریکه مشاهده گردید هم عبادت و هم معرفت، هر دو به عنوان هدف خلقت در آیات الهی و همچنین در روایات مطرح شده اند.

اما مسئله امتحان و آزمایش از اهدافی است که در مسیر عبودیت قرار می گیرد و به نوبه خود راهی برای تکامل انسان است و پاک شدن انسان از عوامل منفی و زیانبخش. و نتیجه و ثمره نهایی همه اینها وارد شدن در رحمت و اسعه خداوند متعال است که در آیه ۱۱۹ سوره هود به عنوان هدف خلقت مطرح گردید.

بنابراین از همه این مباحث نتیجه می گیریم که غایه الغایات همان تکامل انسانی است که در واقع همان عبودیت محض در محضر خداوند متعال است، به عبارت دیگر انسان کامل همان بنده راستین خداست که در اثر معرفت و عبادت به آن مقام نایل آمده و وارد رحمت و اسعه الهی گردیده است.

۱-۴-۲. هدف از ارسال رسل

در قرآن کریم، بحث اهداف نبوت به صورتهای مختلف مطرح شده است:

الف - آیاتی که در آنها هدایت مردم به عنوان هدف نبوت معرفی شده است: از جمله: «و إِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»^۱

ب - آیاتی که خارج کردن مردم از ظلمات به سوی نور و روشنایی را هدف نبوت معرفی کرده است: از جمله: «الرَّ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...»^۲

۱- بقره/۵۳، همچنین رک: مائده/۱۶-۱۵، مومنون/۴۹، سجده/۳، شوری/۵۳-۵۲.

۲- ابراهیم/۱، همچنین رک: ابراهیم/۵، حدید/۹، لاق/۱۱-۱۰.

پ - آیاتی که اتمام حجت بر مردم را به عنوان هدف نبوت معرفی نموده است، از جمله: «رُسُلًا مَبَشِّرِينَ و مُنْذِرِينَ لِّأَنَّهُ لَيْكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا»^۱.

ت - آیاتی که تلاوت آیات الهی، تزکیه نفوس بشری و تعلیم کتاب و حکمت را به عنوان اهداف بعثت معرفی نموده است: از جمله: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يَزَكِّيهِمْ وَ يَعْلَمُ هُمْ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنَّ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^۲

ث - آیاتی که تبشیر و انذار را به عنوان هدف از ارسال رسال معرفی می‌کند: «و ما نرسلُ المرسلینَ الا مَبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ»^۳.

ج - آیاتی که ایمان به خدا و عبودیت و همچنین اجتناب از طاعت به عنوان هدف نبوت معرفی شده است: «و لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»^۴

چ - آیاتی که اصلاح مجتمع بشری و حل اختلافات بین مردم و بالاخره اجرای عدالت توسط مردم در روی زمین را به عنوان اهداف نبوت معرفی می‌نماید: از جمله: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْجِجَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ...»^۵

همچنین آیه: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَوْفَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِنَقُومَ بِالنَّاسِ بِالْقِسْطِ...»^۶

بر این اساس دانشمندان اسلامی نیز در این باره از راههایی گوناگون به تبیین اهداف بعثت پرداخته‌اند.^۷

برخی از آنان هدف از ارسال رسل و انزال کتب را موضوعات اخروی دانسته و تفسیری آخرت گرایانه از

دعوت انبیا نموده‌اند.^۸ برخی دیگر نیز هدف از ارسال رسل و انزال کتب را موضوعات دنیوی دانسته و

تفسیری دنیاگرایانه از دعوت انبیا نموده‌اند.^۹ برخی نیز دنیا و آخرت را با هم در نظر گرفته و قلمرو نبوت

۱- نساء/۱۶۵، همچنین ر.ک: مائده/۱۹، انعام/۱۳۱-۱۳۰، انعام/۱۵۷-۱۵۵، اسراء/۱۵، طه/۱۳۴-۱۳۳، قصص/۴۷.

۲- آل عمران/۱۶۴، همچنین، ر.ک: بقره/۱۲۹ و ۱۵۱، جمعه/۲.

۳- انعام/۴۸، همچنین ر.ک: یوس/۲، اسراء/۱۰۵، کهف/۱ و ۲ و ۴ و ۵، مریم/۹۷، فرقان/۵۶، احقاف/۱۲.

۴- نحل/۳۶، همچنین، ر.ک: مومنون/۳۲، نمل/۴۵، فتح/۸۹.

۵- بقره/۲۱۳.

۶- حدید/۲۵، همچنین ر.ک: نساء/۱۰۵، مائده/۴۸، نحل/۶۴، زخرف/۶۳.

۷- برای نمونه، ر.ک: ابن سینا، الشفاء (قسم الالهیات) ص ۴۴۲-۴۴۱ - علامه حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۴۸-۳۴۶- لاهیجی، عبدالرزاق، گوهر مراد، ص ۴۴۲-۴۴۱- سبزواری، ملاهادی، اسرارالحکم، ج ۱ و ۲، ص ۳۷۹-۳۷۵- سبحانی، جعفر، الالهیات، ج ۳، ص ۵۸-۲۲ (بمنقل از دانشنامه امام علی (ع)، ج ۳، بحث نبوت و امامت، ص ۱۱)

۸- برای نمونه، ر.ک: بازرگان، مهدی، آخرت و خدا هدف بعثت انبیا، کیان، سال پنجم، شماره ۲۸، صفحه ۴۶ الی ۶۱

۹- فارابی، ابونصر، سیاست مدینه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، ص ۱۵۶ (به نقل از: قراملکی، مبانی کلامی جهت گیری دعوت انبیا، ص ۳۰)

۱۰- برای بررسی و نقد این دیدگاهها، ر.ک: قراملکی، مبانی کلامی جهت گیری دعوت انبیا، ص ۱۰۴-۲۵

نبوت را تنها به یکی از آن دو منحصر نساخته‌اند، اما از آنجا که دنیا مقدمه آخرت است پیامبران، بیش از هر چیز برنمایاندن راه رستگاری جاودانی پای فشرده‌اند، هر چند برنامه ریزی برای دنیای آدمیان را نیز نادیده نگرفته‌اند. به عبارت دیگر می‌توان مبرای دیدگاه جامع نگر در تفسیر اهداف بعثت را به این صورت بیان کرد که: هدف با لذات انبیا، هدایت و معرفت الهی است. اما این تحقق هدف در جامعه بشری، مستلزم اتخاذ اهداف بالعرض دیگری مانند تاسیس حکومت و صلاح نظام معیشتی و غیره است که به عنوان وظیفه بالعرض از

وظایف پیامبران است چرا که مسیر آخرت از دنیا می‌گذرد.^۱

امام خمینی (ره) در این باره می‌فرماید: «آنچه که انبیا برای او مبعوث شده بودند و تمام کارهای دیگر مقدمه اوست، بسط توحید و شناخت مردم از عالم است ... تشکیل حکومت مقصود بالذات نیست برای انبیا، دعوت‌ها هر چه می‌شود مقدمه است برای این که انسان را بیدار کنند»^۲

ضمن اینکه ایشان از بُعدی دیگر به نقش انبیا در اصلاح زندگی دنیوی بشر تاکید دارد: «قرآن کریم و سرت رسول الله (ص) آنقدر که در حکومت و سیاست احکام دارند، در سایر چیزها ندارند، بلکه بسیاری از احکام عبادی اسلام، عبادی - سیاسی است که غفلت از آنها این مصیبت‌ها را به بار آورده است. پیغمبر اسلام (ص) تشکیل حکومت داد مثل سایر حکومت‌های جهان لکن با انگیزه بسط عدالت اجتماعی...»^۳

مطلبی که در اینجا مطرح است این که هدف اصلی از مبعوث شدن انبیا و به اصطلاح منظور نهایی از ارسال رسل و انزال کتب چیست؟ آخرین سخن انبیا کدام است؟ ممکن است گفته شود هدف اصلی، هدایت مردم، سعادت مردم، نجات مردم، خیر و صلاح و فلاح دنیا و آخرت مردم است. شکی نیست که انبیا (ع) برای هدایت مردم به راه راست و برای سعادت و نجات مردم و خیر و صلاح و فلاح دنیا و آخرت مردم مبعوث شده‌اند. سخن در این نیست. سخن در این است که این راه راست به چه مقصود نهایی منتهی می‌شود؟ سعادت مردم از نظر مکتب انبیا در چیست؟ در این مکتب چه نوع اسارت‌ها برای بشر تشخیص داده شده که می‌خواهد مردم را از آن گرفتاری‌ها نجات دهد؟ این مکتب، خیر و صلاح و فلاح نهایی را در چه چیز می‌داند؟

۱ - برای نمونه: ر.ک: فخر رازی، مطالب العالیه، ج ۸، ص ۱۱۵ (به نقل از: قراملکی، مبانی کلامی جهت گیری دعوت انبیا، ص ۱۲۰) ابن میثم بحرانی، قواعد العوام فی علم الکلام، (قم، ۱۴۰۶ ق)، ص ۱۲۲ (به نقل از: قراملکی، مبانی کلامی جهت گیری دعوت انبیا، ص ۱۱۰)؛ ملاصدرا، ج ۷، ص ۳۷۴؛ طباطبائی، المیزان، ج ۲، ص ۲۹؛ امام خمینی، صحیفه نور/ج ۱۹، ص ۲۸۵-۲۸۴.

۲ - امام خمینی، صحیفه نور/ج ۱۹، ص ۲۸۵-۲۸۴.

۳ - امام خمینی، وصیتنامه سیاسی - الهی، بند ب، ص ۱۰.

همانگونه که اشاره شد، در قرآن کریم ضمن اینکه به ه مه این معانی اشاره یا تصریح شده ولی در بین آیات مطرح شده دو مفهوم مشخص و متمایز ذکر شده که می رساند هدف اصلی از این د و امر می تواند باشد، و به تعبیر استاد شهید مطهری (ره)، همه تعلیمات پیامبران مقدمه ای است بر این دو امر، که عبارتست از: شناختن خدا و نزدیک شدن به او و دیگری برقراری عدل و قسط در جامعه بشری.^۱

اکنون پرسش به این صورت مطرح است، آیا هدف اصلی نبوت، شناساندن و پرستش خداوند در بین بشریت و نزدیک کردن مردم به سوی خداست و همه چیز و از آن جمله برقراری عدل و قسط در جامعه بشری مقدمه این است؟ و یا هدف اصلی، برقراری عدل و قسط در جامعه بشری بوده و شناخت خدا و پرستش او مقدمه و وسیله ای است برای تحقق این ایده اجتماعی؟

برای پاسخگویی به این سوال که در واقع همانگونه که گفته شد باعث جهت گیری دنیوی و یا اخروی در بین دانشمندان اسلامی نیز گردیده است، برمی گردیم به بحث هدف از خلقت انسان.

پیش از این گفتیم که مخاطبان اصلی انبیا انسانها بوده اند و عرض کردیم فلسفه خلقت هر چه باشد اساس ارسال رسل از طرف حکم علی الاطلاق در راستای آن خواهد بود، و باز عرض کردیم از نظر قرآن کریم و روایات ائمه هدی علیهم السلام هدف نهایی خلقت، معرفت و عبادت خداوند متعال است که انسان به تکامل رسیده و به قرب و رحمت الهی می رسد، یعنی مرحله نهایی عبودیت و نقطه اوج تکامل انسان آنجا است که اراده انسان در اراده حق تعالی فانی می شود بگونه ای که آنچه خدا می خواهد، می بیند و آنچه خدا می خواهد می شنود و.. همانگونه که امام صادق (ع) در حدیثی از پیامبر (ص) نقل فرموده که خداوند می فرماید: «... بنده من با انجام نافله ها به تدریج به من نزدیک می شود تا آنجا که مورد علاقه من واقع می شود، وقتی که من او را دوست داشتم، گوش او می شوم که با آن می شنود، و چشمش می گردد که با آن می بیند و زبانش می شوم که با آن سخن می گوید، و دستش می گردد که با آن حمل می کند، و پایش که با آن می رود، هنگامیکه مرا بخواند، پاسخ مثبت به او می دهم، و اگر چیزی از من بخواهد به او خواهم داد»^۲. و در واقع این حدیث تفسیری دقیق از انسان کامل و خداگونه است، که انسان در مسیر تکامل و مسیر الی الله به نقطه ای می رسد که در آن نقطه کلیه اعضاء و جوارح او رنگ خدایی می گیرد، و به قولی بالاترین مرتبه کمال انسانیت مقام عصمت است که رضا و غضب، دایر مدار رضا و غضب خدا باشد^۳ یعنی به رضای

۱- ر.ک: مطهری، وحی و نبوت، ص ۳۴

۲- مجلسی بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۶ - همچنین ر.ک به حدیثی قریب به این مضمون در: علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۸۷

۳ - وحید خراسانی، در آستانه مصیبت عظمی شهادت صدیقه کبری علیهما السلام، ص ۱۱

خدا راضی شود و به غضب خدا غضب کند و بلکه به جائی می رسد که خداوند متعال به غضب او غضب می کند و به رضایت او راضی می شود. کما اینکه به نقل فریقین از حضرت رسول اکرم (ص) نقل شده که به فاطمه زهرا سلام الله علیها فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لِعْظَمِكَ وَيَضْرِبُ لِرِضَاكَ»^۱.

و از آنجا که هدفهای مطرح شده درباره خلقت در قرآن و روایات - که علی الظاهر متفاوتند - در واقع تعبیر مختلف از یک حقیقتند^۲ و اهدافی است که هر یک از دیگری حاصل می شود،^۳ و همه آنها بر محور معرفت و عبادت خداوند متعال می باشد، لذا می گوئیم که مقصود نهائی بعثت انبیا نیز در راستای معرفت و عبادت خداوند متعال است و مردمی که از آموزه های انبیا بی بهره باشند از این اهداف عالیه بازمانده و در برابر خدایان دروغین سر به سجده می گذارند. به فرموده امام علی علیه السلام خداوند متعال پیامبر را به سوی مردمان نادانی فرستاد که مقصود از آفرینش را نمی دانستند و بت ها را می پرستیدند: «...إِلَى أَهْلِ جَاهِلِيَّةٍ جُهَلَاءَ، جَاهِلِينَ لَهَا خُلُقُوا بِهْ يَعْبُدُونَ الْأَصْنَامَ»^۴ و از این رو انسان ها را به خود وانهادن، به معنای نادیده گرفتن هدف آفرینش است و با حکمت خداوندی سازگاری ندارد.

هدف نهایی و بنیادین پیامبران آن است که آدمی را از عبادت بتها به عبادت خدای متعال و از اطاعت شیطان به اطاعت حضرت حق جل جلاله بکشانند، حضرت امام علی (ع) درباره فلسفه بعثت پیامبر (ص) می فرماید: «فَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا (ص) بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَةَ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَى عِبَادَتِهِ وَ مِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَى طَاعَتِهِ...»^۵

حضرت امیرالمومنین علی (ع) در خطبه اول نهج البلاغه فلسفه بعثت پیامبران را به تصویر می کشد که محور اصلی در آن پیرامون خداوند متعال و معرفت و عبادت اوست آنجا که می فرماید: «خدا پیمان وحی را از پیامبران گرفت تا امانت رسالت را به مردم برسانند، آنگاه که در عصر جاهلیت ها بیشتر مردم، پیمان خدا را نادیده انگاشتند و حق پروردگار را نشناختند و برابر او به خدایان دروغین روی آوردند، و شیطان مردم را از معرفت خدا بازداشت و از پرستش او جدا کرد، خداوند پیامبران خود را مبعوث فرمود و هر چند گاه متناسب با خواسته های انسان ها، رسولان خود را پی در پی اعزام کرد تا وفاداری به پیمان فطرت را از آنان

۱- شیخ طوسی، امالی، ۴۲۷، نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ۱۵۴.

۲- ر.ک: محمدی ری شهری، فلسفه وحی و نبوت، ص ۱۲۷

۳- ر.ک: طباطبایی المیزان، ج ۱۸، ص ۳۹۱

۴- محمودی، محمدباقر، نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۰

۵- نهج البلاغه / خطبه ۲۶۸/۱۴۷

بازجویند و نعمت های فراموش را به یاد آورند و با ابلاغ احکام الهی، حجت را بر آنها تمام نمایند و توانمندی های پنهان شده عقل ها را آشکار سازند و نشانه های قدرت خدا را معرفی کنند»^۱.

بنابراین هدف اصلی و مقصود نهایی ارسال رسل، معرفت و پرستش خداوند متعال و تقرب به اوست و اصلاح اجتماع بشری و برقراری عدل و قسط در میان بشریت مقدمه و وسیله وصول به این مقصود نهایی است. زیرا در جهان بینی توحیدی، جهان ماهیت «از اویی» و «به سوی اویی» دارد: «انّا لله و انّا الیه راجعون»^۲، از این رو کمال انسان در حرکت به سوی خدا و تقرب به اوست که معرفت و عبادت خداوند از لوازم اصلی تقرب به حضرت حق است.

ولی از آنجا که انسان در اجتماع زندگی می کند و بلکه انسان بالطبع اجتماعی است و راه آخرت نیز از دنیا می گذرد و صلاح و فساد اجتماع اثر گذار در سرنوشت انسان است و اگر بر جامعه نظامات متعالی دل اجتماعی حکمفرما نباشد حرکت خداجویانه انسان بسیار مشکل بوده و بلکه امکانپذیر نیست، انبیا به اقامه عدل و قسط و نفی ظلم و تبعیض و اصلاح اجتماعات بشری پرداخته اند.

با این حال ارزشهای اجتماعی و مفاهیمی از قبیل عدل و قسط و ... دارای ارزش ذاتی نیز هستند یعنی اینطور نیست که چون اینها مقدمه اند پس با وصول به کمال حقیقی اینها دیگر ارزشی نداشته باشند. بلکه با توجه به اینکه غایت و کمال حقیقی هر موجودی و به تبع آن انسان، در حرکت به سوی خدا خلاصه می شود، ادعای اینکه هدف نهایی پیامبران فلاح دنیوی، و زندگی در سایه عدل و برابری است به تعبیر استاد شهید مطهری، ماده پرستی است همچنانکه ادعای اینکه پیامبران از نظر هدف ثنوی بوده اند، یعنی دو مقصد مستقل (سعادت دنیوی و اخروی) داشته اند، به تعبیر ایشان، شرک لا یغفره است.^۳

جمع بندی و نتیجه گیری فصل:

نارسائی قوانین بشری برای هدایت آنان به صلاح و فلاح خویش به دلایل مختلفی از قبیل حب و بغضها، منفعت طلبی ها و حس بهره کشی نوع بشرو غیره و همچنین علم محدود بشرو ناممکن بودن دستیابی آنان به تعلیمات گرانبهائی که در سائی وحی و نبوت قابل دسترسی است، ضروری می نماید که هدایت الهی در جوامع

۱- همان/ خطبه ۱/ ص ۳۹

۲- بقره / ۱۵۶

۳- ر.ک: مطهری، مرتضی، وحی و نبوت، ص ۳۳ الی ۳۸

بشری برای رساندن آنان به صلاح و فلاح خویش حکم فرما شده تا در سایه آن بشریت به مقصود از خلقت خویش که معرفت و عبادت خداوند متعال است راهبری شود . این وظیفه مهم را پیامبران الهی بر عهده دارند که به عنوان افراد برگزیده صلاحیت دریافت وحی از جهان غیب را داشته و در راستای رساندن قافله بشریت به مقصود نهایی خلقت ، از آن استفاده می نمایند . و مقصود نهایی از ارسال رسل و انزال کتب تحقق معرفت و عبادت خداوند متعال است و باقی اهدافی که از منظر قران کریم برای نبوت ذکر شده ، مانند اجرای قسط و عدل در جامعه بشری ، اهداف مقدماتی برای آن مقصود نهایی می باشند .

فصل دوم

**کارکردهای اصلی نبوت
از دیدگاه قرآن کریم**

۲-۱. ارائه توحید خالص و معرفت حق تعالی و شرک زدایی

۲-۱-۱. سیره توحیدی انبیا

محور اصلی دعوت همه انبیا را توحید و معرفت خالص حق تعالی تشکیل می دهد، چنانکه مقصود نهایی بعثت انبیا نیز سوق دادن بشریت به معرفت و عبادت صحیح و کامل خداوند متعال است.

نگاهی به آیات قرآن کریم مبین این مطلب است که دعوت به توحید و اجتناب از طاغوت اساس دعوت همه پیامبران را تشکیل می داده است و انبیا علیهم السلام نهایت کوشش خود را برای کشاندن بشریت از ظلمات کفر و شرک و طاغوت به نورانیت و روشنایی توحید بذل نموده اند، و این زمانی بود که انسانها به معبودهای کاذب سر سپرده بودند و پیمان فطری را که با خدا بسته بودند فراموش کردند.

کلمه «لا اله الا الله» همان توحید ناب است همانگونه که رسول خدا (ص) فرمود: «ما قلتُ و لا قال القائلون قبلی مثلُ لا اله الا الله»^۱ نه من و نه گویندگان پیش از من کلمه ای به عظمت «لا اله الا الله» نگفته ایم. کلمه ای که به فرموده امام صادق علیه السلام خداوند تبارک و تعالی بدن معتقد به آن را بر آتش حرام کرده: «ان الله تبارک و تعالی - حَرَّمَ اجسادَ الموحِّدینَ علی النار»^۲ و همچنین به فرم وده آن نپرگوار علیه السلام جمله «لا اله الا الله» بهای بهشت است: «قول لا اله الا الله ثمنُ الجنة»^۳.

«لا اله الا الله» یعنی در عالم معبودی جز خدا نیست، محور اصلی دعوت همه انبیاست. کلمه ای که خداوند متعال سرشت بشر را به آن سرشته است «فأقم وجهك للدين حنيفاً فطرت الله التي فطر الراس عليها لا تبدل»^۴ لا تبدل لخلق الله ذلك الدين القيم ولكن اكثر الناس لا يعلمون»^۵.

این آیه شریفه که بعد از بحثهای مربوط به توحید و خداشناسی از طریق مشاهده نظام آفرینش و استفاده از آن برای اثبات یک مبدء علم و قدرت در ماورای جهان طبیعت با استفاده از آیات توحیدی قبلی و

۱ - صدوق، توحید، باب ثواب الموحدين و العارفين، ص ۱۴

۲- همان، ص ۱۶

۳- همان، ص ۱۸

۴- روم، ۳۰: روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن این فطرتی است که خداوند انسانها را بر آن آفریده دگرگونی در آفرینش خدا نیست این است دین و آیین محکم و استوار ولی اکثر مردم نمی دانند.

همچنین بعد از آیات مربوط به معاد می باشد، در واقع همان گونه که حرف فاء در اول آیه نیز مبین آن است، فرع و نتیجه مطالبی است که در خصوص مبدا و معاد از آیات قبلی استفاده می شده و معنایش این است که وقتی ثابت شد که خلقت و تدبیر تنها از آن خداست، و او را شریکی نیست، و او به زودی خلق را مبعوث نموده و به حساب می کشد و نیز معلوم شد که در آن روز کسی که از او اعراض کرده باشد، و رو به غیر او آورده باشد، راه نجاتی ندارد، پس روی دل به سوی دین کن و ملازم آن باش که آن همان دینی است که خلقت الهی بدان دعوت و فطرت الهی به سویش هدایت می کند، آن فطرتی که تبدیل پذیر نیست.^۱ مراد از «اقامه وجه برای دین» روی آوردن به سوی دین، و توجه بدان بدون غفلت از آن است.^۲ و «حنیف» هم از ماده «حرق» به معنی تمایل از باطل به سویی حق و از کجی به راستی است.^۳ بنابراین منظور این است که، توجه خود را دائماً به سوی آیینی داشته باش که از هرگونه اعوجاج و کجی خالی است.^۴ و تاکید می کند که دین حنیف و خالص خالی از هرگونه شرک دینی است که خداوند در سرشت همه انسانها آفریده است. سرشتی است جاودانه و تغییر ناپذیر، ولیکن اکثر مردم این واقعیت را نمی دانند.^۵ درباره اینکه منظور از فطرت چیست؟ روایات مختلفی نیز وارد شده است:

علاء بن فضیل می گوید از امام صادق (ع) درباره «سرشت خدایی که خدا مردم را به آن سرشته است» پرسیدم: فرمود: «توحید است».^۶

همچنین عبدالله بن سنان از حضرت امام صادق (ع) درباره همین سوال نقل می کند که پرسیدم: ما لثک الفطره؟ آن سرشت چیست؟ قال: «وِیَ الْإِسْلَامِ، فَطَرَهُمُ اللَّهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ، فَقَالَ: (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ) وَ فِيهِ الْمُؤْمِنُ وَ الْكَافِرُ»^۷ فرمود: اسلام است خداوند به هنگامی که میثاق آنان را بر توحید گرفت به آن سرشت. پرسید: «آیا من پروردگار شما نیستم؟» در بین آنان مومن و کافر وجود داشت.

همچنین زراره از حضرت امام باقر علیه السلام حدیثی نقل می کند که از او (ع) درباره قول خدای عز و جل: «حنفاء لله غیر مشرکین به» (حج/۳۱) و همچنین از حنیفیت سوال کردم، فرمود: «هی الفطره التي فطر

۱- ر.ک: طباطبائی، المیزان، ج ۱۶، ص ۱۷۸

۲- ر.ک: طباطبائی، المیزان، ج ۱۶، ص ۱۷۸

۳- ر.ک: فراهیدی، العین، ج ۳، ص ۲۴۸ - راغب، مفردات، ریشه حنف، ص ۲۶۰- ابن منظور، لسان العرب، ج ۳، ص ۳۶۲، طریحی، مجمع البحرین، ج ۵، ص ۴۰.

۴- درباره بررسی اقوال مفسران مختلف و نقد آنها، ر.ک: طباطبائی، المیزان، ج ۱۶، ص ۱۸۱- ۱۸۰

۵- صدوق، توحید، باب ۵۳: باب فطره الله - عز و جل - الخلق علی التوحید، ص ۵۱۴

۶- همان

اللهُ النَّاسَ عَلَيْهَا، لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» و فرمود: «فَطَرَهُمُ اللَّهُ عَلَى الْمَعْرِفَةِ» یعنی خدا آنان را بر معرفت سرشته است.

زراره می گوید از قول خدای عز و جل «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ - آلايه» سؤال کردم؟ فرمود: «أَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ، فَعَرَفَهُمْ وَآرَاهُمْ صُنْعَهُ، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُ» و قال: «قال رسول الله عليه السلام: كلُّ مولودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ: یعنی على المعرفه بانَّ الله عزَّ و جلَّ - خالقُهُ، فذلك قوله: وَ لئن سألْتَهُمْ من خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللهُ» (لقمان/۲۵)»^۱ یعنی نسل آدم تا روز قیامت را از پشت او بیرون آورد و آنان چون ذره بیرون آمدند، آنان را شناسانده و آفرینش خویش را به آنان نمایاند. و اگر چنین نبود کسی پروردگارش را نمی شناخت. و فرمود: رسول خدا علیه السلام فرموده: هر به دنیا آمده‌ای بر سرشت یعنی بر شناخت اینکه خدای عز و جل آفریننده اوست، زاده می شود و این معنای سخن خداست که فرموده: «و اگر از آنان پرسى که آسمانها و زمین را کی آفریده هر آینه خواهند گفت: خدا».

این روایات که «توحید و معرفت خداوند متعال» را مفهوم «فطرت» دانسته‌اند به طرق دیگری نیز نقل شده است.^۲

البته در رابطه با این آیه مفاهیم دیگری نیز نقل شده که در واقع برگشتش به همان توحید است از جمله ابوبصیر از امام صادق (ع) روایت کرده که ذیل آیه «فَلَوْمْ وَجَهَكَ لِلَّهِ يَنْحِنُوا» فرمود: دین حنیف، ولایت است.^۳

همچنین میثم رمانی از امام رضا (ع) از پدرش، از جدش، از پدرش محمد بن علی (علیه السلام) روایت کرده که در ذیل آیه «فَطَرَهُ اللَّهُ الَّذِي فَطَرَ الْإِنْسَ عَلَيْهَا» فرمود: آن فطرت عبارت است از: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیرالمومنین ولی الله، و توحید تا اینجا است.^۴

چرا که عاقلانه نیست کسی ولایت داشته باشد و به آن معترف باشد ولی توحید را قبول نداشته باشد نبوت هم همینطور. کما اینکه اعتقاد به توحید نیز یعنی اعتقاد به وحدانیت خدایی که مستجمع تمامی صفات کمال است که خودش مستلزم اعتقاد به نبوت و ولایت نیز هست. و به تعبیر علامه طباطبایی (ره)،

۱- همان، ص ۵۱۶

۲- ر.ک: صدوق، توحید ص ۵۱۴ الی ۵۱۷- همچنین، ر.ک: کلینی، اصول کافی، ج ۳، ص ۲۰.

۳- کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۲۸۶، روایت ۳۵

۴- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۵۵

برگشت تفسیر آیه در روایتی به شهادت‌های سه گانه و در روایتی به ولایت، و در روایتی به توحید، به یک معناست.^۱

بنابراین گرایش به مبدا از آغاز خلقت در نهاد انسان نهفته شده و سرشت هر کسی بر اساس آن سرشته شده است ولی متأسفانه این گرایش مقدس به دلایل مختلف از جمله وسوسه‌های شیطان و هوی و هوسها از مسیر صحیح منحرف شده و به بیراهه‌ها کشیده می‌شود. قرآن کریم در توصیف نقشه‌های شیطان برای فرزندان آدم می‌فرماید: «لَعَنَ هُ اللَّهُ وَقَالَ لَا تَخِ دَنِّ مَنْ عِبَادِ كَ نَصِيْبًا مَفْرُوضًا وَ لَا ضَلِيلَةً وَ لَا مَنَظَرَةً وَ لَا مَرْفَعَةً فَلْيَعْنِ أَذَانَ الْإِنْعَامِ وَ لَا مَرْفَعَةً فَلْيَعْنِ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَّبِعْ الشَّيْطَانَ وَ لِيٍّ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا»^۲. آیات شریفه فوق ضمن اشاره به برخی از نقشه‌های شیطان می‌فرماید: «و لَا مَرْفَعَةً فَلْيَعْنِ خَلْقَ اللَّهِ». در تفسیر این قسمت مفسرین نظراتی دارند که عمده آنها مراد از تغییر خلقت خدا را تغییر دین خدا و خروج از حکم فطرت و ترک دین حنیف تفسیر کرده‌اند.^۳ آن دینی که خدای تعالی درباره‌اش فرمود: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ الْإِنْسَانَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ، ذَلِكَ الدِّينُ الْقَوِيمُ»^۴.

از نظر شیخ طوسی به دلیل آیه «فأقم وجهک ... الایه» قویترین اقوال همین قول اخیر است یعنی تغییر دین خدا، که جمیع آنچه که مفسران گفته‌اند در آن داخل می‌شود.^۵

کما اینکه امام باقر و امام صادق (ع) به تغییر دین خدا تفسیر فرموده‌اند.^۶

جابر نیز از امام صادق (ع) همین را نقل کرده است.^۷

بنابراین جمله «و لا مرفعه فلیعنی خلق الله» اشاره به آن است که خداوند متعال در نهاد اولی انسان توحید و یکتاپرستی و هرگونه صفت و خوی پسندیده‌ای را قرار داده است ولی وسوسه‌های شیطانی و

۱- المیزان، ج ۱۶، ص ۱۸۷

۲- نساء/ ۱۱۸ و ۱۱۹: خداوند او را از رحمت خویش بدور ساخته و او گفته است که از بندگان تو سهم معینی خواهم گرفت. و آنها را گمراه می‌کنم و به آرزوها سرگرم می‌سازم و به آنها دستور می‌دهم که (اعمال خرافی انجام دهند و) گوش چهارپایان را بشکافند و آفرینش (پاک) خدایی را تغییر دهند، (فطرت توحید را به شرک بیالایند) و آنها که شیطان را به جای خدا ولی خود برگزینند زیان آشکاری کرده‌اند.

۳- ر.ک: طوسی، التبیان، ج ۳، ص ۳۳۴- فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۴، ۲۲۳- طباطبائی، المیزان، ج ۵، ص ۸۵- مکارم شیرازی نمونه، ج ۴، ص ۱۳۸.

۴- روم، ۳۰: پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسانها را بر آن آفریده دگرگونی در آفرینش الهی نیست این است آیین استوار ولی اکثر مردم نمی‌دانند.

۵- طوسی، التبیان، ج ۳، ص ۳۳۴

۶- همان

۷- عیاشی، کتاب التفسیر، ج ۱، ص ۲۷۶

هوی و هوسها انسان را از این مسیر صحیح منحرف می‌سازد و به بیراهه‌ها می‌کشاند. که شاهد این سخن آیه ۳۰ سوره مبارکه روم است که از پیغمبر (ص) می‌خواهد، دائماً توجه خود را به سوی آئینی داشته باشد که از هرگونه اعوجاج و کجی خالی است، دین حنیف و خالص خالی از هرگونه شرک که خداوند در سرشت همه انسانها آفریده است، سرشتی جاودانی و تغییرناپذیر، هر چند بسیاری از مردم توجه به این واقعیت نداشته باشند.

نگاهی به اکتشافات بشری در مورد انسانها در طول تاریخ نیز مبین این مطلب است که حس پرستش در وجود انسان همواره وجود داشته است، اما در اینکه چه چیزی را پرستند، دچار اشتباه شده و به بیراهه رفته‌اند.^۱

قرآن کریم در توصیف مشرکان می‌فرماید: «وَلَيْسَ سَأَلُهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ فَنَنْتَ عَيُّفُكُونَ»^۲ باز می‌فرماید: «وَلَيْسَ سَأَلْتُهُمْ مَنْ تُولَّى مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا لِيَقُولَنَّ اللَّهُ قُلِّ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»^۳. یعنی حتی بت پرستان نیز در «توحید خالقیت» شک نداشتند، آنها در عبادت مشرک بودند، می‌گفتند ما بتها را برای این می‌پرستیم که واسطه میان ما و خدا شوند. «و يقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله»^۴ آنها نه تنها «توحید خالقیت» را قبول داشتند بلکه رب و مدبر جهان را نیز خدا معرفی می‌کردند.^۵

ولی با این وجود چرا در پرستش خداوند متعال شرک می‌ورزیدند؟ قرآن می‌فرماید: «بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» نمی‌فرماید آنها عقل ندارند، بلکه می‌فرماید آنها تعقل نمی‌کنند. حال بخییم انبیا علیهم السلام برای بیدار کردن وجدان خفته بشریت و برانگیختن عقول آنها چه کار کرده اند؟

هدف اصلی انبیا آن است که آدمی را از بندگی شیطان برهانند و به پرستش خدا بکشانند، امام علی(ع) درباره فلسفه بعثت پیامبر(ص) می‌فرماید: «فَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا (ص) بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَى عِبَادَتِي وَمَنْ طَاعَهُ الشَّيْطَانَ إِلَى طَاعَتِهِ.....»^۶

۱- ر.ک: فریدالوجدی، محمد، دایره المعارف القرن العشرين، ج ۱۰، ص ۶۳۹- جعفری، استاد محمدتقی، ارتباط انسان و جهان، ج ۱، ص ۶۹. (هر دو به نقل از: وثاقتی، پیامبران به چه کار آمده اند؟ صص ۸۰ و ۸۱)

۲- عنکبوت، ۶۱: اگر از اینها سوال کنی چه کسی آسمانها و زمین را خلق کرده و خورشید و ماه را مسخر کرده است می‌گویند: الله، پس چگونه منحرف می‌شوند.

۳- عنکبوت، ۶۳: و اگر از آنها بپرسی چه کسی از آسمان آبی نازل کرد و به وسیله آن زمین را بعد از مردنش احیاء نمود می‌گویند الله، بگو ستایش مخصوص خداست اما اکثر آنها تعقل نمی‌کنند.

۴- یونس، ۱۸

۵- ر.ک: مکارم شیرازی، نمونه، ج ۱۶، ص ۳۳۸

پرستش بتهای سنگی و چوبی هم گونه‌ای از مظاهر پرستش شیطان است و باعث هلاکت انسان. تلاش انبیا بر این بود که با بیدار نمودن وجدان خفته بشریت و به تفکر واداشتن اندیشه‌ها، بشریت را از هلاکت قطعی نجات دهند و حقا که در این راه کوچکترین خستگی به خود راه نداده و بلکه تا آخرین لحظه زندگی خویش مجاهدتها نمودند.

به فرموده حضرت امام علی (ع) خداوند متعال، موقعی از انبیا بر «ادای وحی»^۱ و تبلیغ رسالت عهد و پیمان گرفت (چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم....)^۲ که بیشتر خلائق عهد و پیمان الهی را که فطری آنان بود شکستند (چنانکه قرآن می‌فرماید: و اذ اخذ ربکم من بنی آدم من ظهورهم ذرکهم و اشهدهم علی انفسهم الصرت برکم قالوا بلی شرعنا...) و حق او را نشناختند و خدایان دروغین را با او شریک گرفتند و شیاطین مردم را از معرفت خدا باز داشتند و از پرستش او جدا کردند، (در این هنگام) «فبعث فیهم رسله، و واتوا الیهم انبیاءه، لیستأذوهم میثاق فطریق و یحیی نسمی نعمته، و یحتجوا علیهم بالبتیغ، و یشیروا لهم دفائی العقول، و یؤوهم آیات المقدرة»^۳ یعنی در میان آنها فرستادگانش را مبعوث کرد و پیامبرانش را به سوی آنها پی در پی فرستاد تا وفاداری به پیمان فطرت را از آنان بازجویند و نعمت‌های فراموش شده را به یاد آورند و با ابلاغ احکام الهی، حجت را بر آنها تمام نمایند و توانمندی‌های پنهان شده عقل‌ها را آشکار سازند و نشانه‌های قدرت خدا را معرفی کنند.

بنابراین نقش اصلی انبیا (ع) این بود که انسان را به پاسخ‌گویی به ندای عقل و فطرت فرا خوانند و در یک کلام مردم را به معرفت و عبادت خداوند متعال بکشانند و همانگونه که امام علی (ع) می‌فرماید: پیامبرانی که با اندک بودن تعدادشان و زیاد بودن تکذیب کنندگانشان، هرگز در انجام وظیفه خود کوتاهی نکردند: «رسل لا یقصر بهم قلل عدهم و لا کثره المکذبین لهم»^۴.

با عنایت به موارد مطرح شده اولین کار انبیا بازخواست پیمان فطری از بشریت بود که گفته شد کلمه فطرت در لسان ائمه هدی علیهم السلام ذیل آیه شریفه «فطره الله التي فطر الناس علیه ا»^۵ به کلمه توحید تفسیر شد.

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۰۰

۲- احزاب، ۷

۳- اعراف، ۱۷۲

۴- نهج البلاغه، خطبه اول، ص ۳۸

۵- همان

۶- روم، ۳۰

قرآن کریم اولین وظیفه عمده همه انبیا را دعوت مردم به عبادت خداوند متعال و پرهیز از طاغوت معرفی می نماید: «و لقد بعثنا فی کلّ امه رسولا ان عبدوا الله واجتنبوا الطاغوت»^۱ این آیه شریفه ضمن اشاره به این مطلب که مساله بعثت اختصاص به امت خاصی ندارد، بلکه در میان همه امت ها می باشد، می فرماید حقیقت بعثت رسول جز این نیست که بندگان الهی را به عبادت خدا و اجتناب از طاغوت دعوت کند و معنی امر و نهی که برخی از مفسرین درباره رسولان در این رابطه گفته اند^۲ جز به معنی دعوت چیز دیگری نمی تواند باشد.^۳ مطلبی که آیه قبل از این به آن تصریح دارد: «فقلّ علی الرسل الا البلاغ المبین»: آیا پیامبران وظیفه ای جز ابلاغ آشکار دارند؟ دعوتی که حقیقتش از جنس انذار و تبشیر است: «و ما نرسل المرسلین الا مبشرین و منذرین»: ^۴ در مورد «طاغوت» گفته شده عبارت است از هر متعدی یعنی تجاوز کننده، و هر معبودی غیر از خدا.^۵ یعنی در واقع اجتناب از طاغوت که در این آیه شریفه در مقابل عبادت خداوند قرار گرفته و جزو دعوت انبیاست هر چیزی است که پرستش می شود غیر از خدا، و گفته شده منظور معنی اجتناب بکنید از اغوای شیطان و هر چیزی که دعوت می کند به فساد و ضلالت.^۶

لذا کار اصلی انبیا دعوت به توحید و اجتناب از هر معبودی غیر از خدا هست. گزارشهایی که قرآن کریم درباره انبیا می نماید مبین این نکته اساسی است:

حضرت نوح علیه السلام به عنوان اولین پیغمبر صاحب شریعت «شرع لکم من الدین ما و صریحاً به نوحاً...»^۷ و طبق گزارشهای قرآن کریم به عنوان اولین پیغمبری که رسماً برای دین توحید بر علیه بت پرستی قیام کرده^۸ درباره اش قرآن کریم می فرماید: «و لقد ارسلنا نوحاً الى قومہ انی لکم نذیر»^۹ مبین - آن لا تعبدوا الا الله انی اخاف علیکم عذاب یوم الیم»^{۱۰} یعنی اولین مطلب رسمی در رسالت حضرت نوح (ع) به عنوان «نذیر مبین» بازداشتن مردم از عبادت غیر خداست.

۱- نحل، ۳۶

۲- ر.ک: طوسی، التبیان، ج ۶، ص ۳۷۹- طبرسی، مجمع البیان، ج ۶، ص ۵۵۴- طبرسی، جوامع الجامع، ج ۳، ص ۳۸۱

۳- ر.ک: طباطبایی المیزان، ج ۱۲، ص ۲۴۲- فضل الله، من وحی القرآن، ج ۱۳، ص ۲۲۰- مکارم شیرازی، نمونه، ج ۱۱، ص ۲۲۲

۴- انعام، ۴۸: و ما فرستادگانمان را نفرستادیم مگر بشارت دهنده و انذار کننده.

۵- راغب، مفردات، ماده «طغی»، ص ۵۲۰

۶- ر.ک: طوسی، التبیان، ج ۶، ص ۳۷۹- طبرسی، مجمع البیان، ج ۶، ص ۵۵۴- فضل الله، من وحی القرآن، ج ۱۳، ص ۲۲۰

۷- شوری، ۱۳: (خداوند) آیینی را برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود.

۸- ر.ک: طباطبایی، المیزان، ج ۱۰، ص ۱۹۸

۹- هود، ۲۶-۲۵: ما نوح را نیز به این پیام فرستاده بودیم که ای مردم من برای شما بیم رسانی روشنم که زنهار! جز الله را بندگی نکنید که بر شما از عذاب روزی دردناک می ترسم.

در مورد اینکه نسبت بین «ان لا تعبدوا الا الله» و «انی لکم نذیر مبین» چیست؟ برخی گفته اند: ^۱ «ان لا...» بدل جمله «انی لکم...» و یا مفعول کلمه «مبین» است. ولی نظر علامه این است که تفسیری است برای جمله «انی لکم نذیر مبین»، یعنی رسالت این است که شما را از راه انداز، از عبادت غیر خدای تعالی نه ی کنم.^۲

به هر حال این اولین کار حضرت نوح (ع) است که مردم را از بت پرستی و در واقع شیطان پرستی به عبادت خدای تعالی بکشانند.

و آیاتی از قبیل «و لقد أرسلنا نوحاً الى قومه فقال يا قوم أعبدوا اللهَ مالکم من الهِ غیرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ»^۳.

همچنین آیه شریفه: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَالَكُمْ مِنْ آلِهَةٍ غَيْرُهُ»^۴.

درباره حضرت هود (ع) قرآن کریم می فرماید: «و الى عادِ أخاهُ م هوداً قال يا قوم أعبدوا اللهَ مالکم من الهِ غیرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ»^۵ که باز دعوت به عبادت خدا اولین کار حضرت هود (ع) است.

درباره حضرت صالح (ع) می فرماید: «و الى ثمودِ أخاهُ م صالحاً قال يا قوم اعبدوا اللهَ مالکم من الِ غیره...»^۶

درباره حضرت ابراهیم (ع) آیات فراوانی در قرآن در رابطه با مبارزه سرسختانه آن بزرگوار با مظاهر کفر و شرک و دعوت به توحید وجود دارد: «و ابراهیمُ إذ قال لقومه اعبدوا اللهَ و انقِصُوا»^۷ یا آیه شریفه: «إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ مَا هَذِهِ الْفُتُلُ الَّتِي أَنْفُلُهَا عَاكِفُونَ»^۸

درباره حضرت یعقوب (ع) می فرماید: «أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِنَبِيِّهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَ آلَ أَبَائِكَ ابراهیمَ وَ اسماعیلَ وَ اسحاقَ الهأَ واحداً وَ نحنُ له مسلِ مون»^۹ که در واقع دغدغه اصلی حضرت یعقوب (ع) را نشان می دهد که موقع مرگش از فرزندانش سوال می کند بعد از

۱- ر.ک: آلوسی، روح المعانی، ج ۷، جزء ۱۲، ص ۵۳

۲- طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۱۹۹

۳- مومنون، آیه ۲۳، و همانا فرستادیم نوح را به سوی قومش پس فرمود: ای قوم من خدا را عبادت کنید که خدایی جز او نیست آیا پرهیزگار نمی شوید؟

۴- الاعراف (۷)/ ۵۹

۵- اعراف/ ۶۵- همچنین ر.ک: هود، ۵۰- شعراء ۱۲۴/

۶- اعراف/ ۷۳- همچنین ر.ک: هود، ۶۱- شعراء ۱۴۲/

۷- عنکبوت/ ۱۶- همچنین ر.ک: بقره، ۱۳۲- شعراء ۷۷/ الی ۸۲

۸- انبیا/ ۵۲- همچنین ر.ک: شعراء ۶۹ و ۷۰- صافات ۸۵ و ۸۶- انعام/ ۷۴

۹- بقره/ ۱۳۳

من چه کسی را می‌پرستید؟ آنها هم جواب می‌دهند که خدای تو و پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را خدای واحد را، و ما تسلیم او هستیم. و اینها نشان می‌دهد سیره انبیا سیره توحیدی بوده و حتی در لحظات آخر عمر نیز از آن غفلت نمی‌کنند.

درباره حضرت یوسف (ع) می‌فرماید: «يا صاحِبِ السِّجْنِ اَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ اَمِ اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»^۱ در آن شرایط سخت زندان که بدون هیچ گناهی در داخل آن محبوس است از وظیفه اصلی اش کوتاهی نمی‌کند ولو دو نفر باشد.

درباره حضرت شعیب می‌فرماید: «وَ اِلٰى مَدْيَنَ اَخَاهُ مِشْعَبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهِ غَيْرُهُ» که حضرت شعیب (ع) نیز اولین کاری که انجام می‌دهد مردم را به عبادت خدای یکتا فرا می‌خواند.^۲ درباره حضرت موسی (ع) می‌فرماید: «و قال موسى يا فرعونُ اِنِّى رَسُولٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَقِيقٌ عَلَىٰ اَنْ لَا اَقُولَ عَلَى اللّٰهِ اِلَّا الْحَقَّ...»^۳ که در واقع تاکید حضرت موسی (ع) درباره خداوند متعال است. و اینکه این بنی اسرائیل بندگان خدایند که اینگونه آنها را به بردگی کشیده‌ای و برای نجات آنها از بندگی امثال تو فرعون که در واقع نماد طاغوت هستی و کشاندن آنها به بندگی خدا از طرف خدا مامور شده و قیام کرده‌ام. و انشاء الله در بحثهای آتی این مفاهیم روشن‌تر خواهد شد.

درباره حضرت عیسی (ع) نیز آیات متعددی در رابطه با دعوت آن جناب (ع) به توحید و نفی شرک وجود دارد: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَ قَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي اِسْرَآئِيلَ اُعْبُدُوا اللّٰهَ رَبِّى وَ رَبَّكُمْ اِنَّ مِنْ اِشْرَآكٍ بِاللّٰهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ الْجُفَّ وَ مَا وَاوَاهُ الرَّبُّ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ اَنْصَارٍ»^۴. یا آیه شریفه «ما قلتُ لَهُمْ اِلَّا مَا اَمَرْتَنِيْ بِهٖ اَنْ اَعْبُدُوا اللّٰهَ رَبِّى وَ رَبَّكُمْ...»^۵ که در جواب خداوند متعال وقتیکه وقتی به حضرت عیسی (ع) می‌فرماید: «آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را دو معبود، غیر از خدا انتخاب کنید؟ او می‌گوید منزه‌ی تو، من حق ندارم آنچه را که شایسته من نیست بگویم، اگر گفته باشم تو می‌دانی، می‌دانی آنچه که در جان من است ولی من از آنچه در ذات پاک تو است آگاه نیستم، همانا تویی

۱- یوسف/۳۹ ای دو رفیق زندانی من، آیا رب‌های گوناگون بهتر است و یا الله یگانه‌ای که قهار است؟

۲- اعراف/۸۵- همچنین ر.ک: هود، ۸۴- شعراء/۱۷۹

۳- اعراف، ۱۰۴ و ۱۰۵- و موسی گفت: ای فرعون! من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم سزاوار است که بر خدا جز حق نگویم. همچنین ر.ک: شعراء، ۲۴

۴- مائده، ۷۲: آنها که گفتند خداوند همان مسیح بن مریم است. بطور مسلم کافر شدند با اینکه خود مسیح گفت ای بنی اسرائیل خداوند یگانه‌ای را که پروردگار من و شماست پرستش کنید چه اینکه هر کس شریکی برای خدا قرار دهد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده است و جایگاه او دوزخ است و ستمکاران یار و یاورى ندارند.

۵- مائده، ۱۱۷- همچنین ر.ک: زخرف، ۶۴

دانای غیبها»^۱ تا اینکه می رسد به این جمله از آیه شریفه که: «من به آنها چیزی جز آنچه مرا مامور به آن ساختی نگفتم، به آنها گفتم خداوندی را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شماست».

خلاصه آنکه قرآن کریم در ضمن سرگذشت همه انبیا به نحوی به بحث توحید و تلاش انبیا برای تحقق جامعه انسانی بر مبنای توحید اشاره نموده است (و انشاء الله به مختصری از آنها در بحث آثار عملی انبیا اشاره خواهد شد) و در آیه شریفه زیر مطلب را به طور اجمال در مورد هم انبیا آورده و فرموده است: «و ما أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي»^۲

مبارزات خستگی ناپذیر و قاطع نبی مکرم اسلام (ص) نیز به عنوان اشرف الانبیا و خاتم الانبیا در این راستا در تاریخ اسلام مثل خورشیدی می درخشد که در نهایت خدای تبارک و تعالی به دست آن بزرگوار (ص) کعبه خانه‌ای که ابرهیم خلیل (ع)، بت شکن معروف تاریخ، آن را بر پایه توحید بنا نهاده بود و خانه خدا بود را پس از فتح مکه، از لوث بت های مشرکین پاک نموده و بت هایی را که پیرامون کعبه مشرکانه نصب شده بود را بشکست و در این کار عظیم حضرت علی (ع) نیز همراه آن بزرگوار بود.

۲-۱-۲. بنای سیره رسول خدا (ص) بر توحید و نفی شرک

خدای تعالی در ذیل برنامه‌ای را که به رسول گرامی خود دستور داده تا آن را سیره خود در مجتمع بشری قرار دهد بطور اجمال بیان کرده و می فرماید: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَمْلِكُ بَعْضُنا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ نَقُولُوا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»^۳

مفسران درباره اینکه این آیه درباره چه کسانی نازل شده سه قول دارند: عده ای گفته اند در مورد نصاری نجران است، عده ای دیگر گفته اند یهود مدینه وعده ای هم هر دو گروه اهل کتاب را مد نظر آیه

۱ مائده، ۱۱۶.

۲- انبیاء، آیه ۲۵: قبل از تو هیچ فرستاده ای را نفرستادیم مگر اینکه به وی وحی کردیم که جز من هیچ معبودی نیست، پس تنها مرا بپرستید.

۳- آل عمران، ۶۴: بگوی ای اهل کتاب بیائید به سوی سخنی که میان ما و شما مشترک است که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی دیگر را غیر از خداوند یگانه به خدائی نپذیرند، هرگاه (از این دعوت) سر برتابند بگوئید گواه باشید که ما مسلمانییم.

دانسته‌اند.^۱ البته برخی به نصارای نجران بیشتر تاکید کرده اند.^۲ و روایاتی نیز درباره اینکه منظور نصارای نجران است وارد شده است.^۳ کما اینکه روایاتی نیز درباره اینکه منظور یهودیان مدینه هستند وجود دارد.^۴ اما همانطوریکه ظاهر کلام نیز مبین آن است دلیل خاصی برای انحصار منظور آیه در مورد یهودیان مدینه و یا نصارای نجران وجود ندارد بلکه حکم آیه یک مطلب کلی است که از همه پیروان اهل ک تاب می خواهد در اصول مشترکی که بین همه ادیان وجود دارد و همه به نحوی مدعی آن هستند با هم باشیم . کما اینکه آیات بعدی نیز این مطلب را تایید می کند : «ای اهل کتاب برای چه در مورد ابراهیم محاجّ ه می‌کنید؟ ...» - «ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی ...» یعنی در واقع همه اهل کتاب اعم از یهودی و نصرانی مد نظر آیه است. در شان نزول این آیه شریفه نقل شده،^۵ نصارای نجران چون به مدینه آمدند یهودیان مدینه با ایشان در مورد ابراهیم (ع) مناظره کردند یهودیان گفتند ابراهیم یهودی بود، نصارا گفتند ابراهیم (ع) نصرانی بود، لذا برای حل مشکل به محکمه پیغمبر (ص) آمدند، آن حضرت فرمود که نه یهود بود و نه نصارا، بلکه مسلمان بود و ما که اهل اسلامیم به او از شما سزاوارتریم، یهودیان گفتند مگر مدعی تو آن است که ما در حق تو آن گوئیم که نصارا در مورد عیسی (ع) گفتند، نصارا هم گفتند مگر هدف تو آن است که مادر حق تو آن گوئیم که یهودیان در مورد عزیر گفتند، که خدای سبحان جهت رد قول اینها این آیه را نازل فرمود. بنابراین شمول این آیه در مورد کل اهل کتاب که دین اسلام به آنها می رسد بدون اختصاص به یک گروه درست تر به نظر می رسد.

حال برگردیم به خود آیه شریفه و قدری از منظور آن متوجه شویم، درباره کلمه سواء گفته شده یعنی عدل،^۶ سخن قاطعی که کتب آسمانی در مورد آن اختلافی ندارند.^۷ یعنی در واقع اهل کتاب را به کلمه مشترکی می خواند که همه ادیان آسمانی بدون تحریف اصل مشترکشان است . و آن اصل مشترک اصل توحید است، که ادامه آیه آن را روشن می‌فرماید یعنی در واقع ادامه آیه «الّا نَعْبُدُ الاّ الله و لا نُشْرِكُ به شیئاً و لا یَخْذُ بعضُنا بعضاً ارباباً من دون الله» تفسیر «سواء» می باشد که بین ما و بین اهل کتاب مشترک است.

۱- ر.ک. طوسی، التبیان، ج ۲، ۴۸۸- طبرسی، مجمع البیان ج ۱ و ۲، ۷۶۶- فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۳، ۲۵۱

۲- ر.ک: فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۳، ۲۵۱

۳- ر.ک: سیوطی، الدر المنثور، ج ۲، ص ۴۰

۴- ر.ک: همان

۵- ر.ک: کاشانی، مآلات فتح الله، منهج الصادقین، ج ۲، ص ۲۴۴

۶- ر.ک: راغب، مفردات، ریشه سوی، ص ۴۴۰- فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۲۵۲- فضل الله، من وحی القرآن، ج ۶، ص ۷۶

۷- ر.ک: طریحی، مجمع البحرین، ج ۱، ص ۲۳۴

یعنی قرآن به اهل کتاب می فرماید، همه شما در اصل «توحید» خود را مشترک

می دانید بیایید دست به دست هم داده و این اصل مشترک را بدون هیچگونه دخل و تصرفی زنده کنیم، و از تفسیرهای نابجا که برگرفته از فهم های آلوده به هوی و هوسهاست مانند اعتقاد به حلول خدا در بدن مریم و فرزند گرفتن خدا و اعتقاد به سه خدا و پرسش انسانهایی مثل خود که نتیجه همه اینها شرک و دوری از توحید خالص است خودداری نمائیم.

منظور از جمله «أَلَا نَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ» نفی عبادت غیر خداست، نه اثبات عبادت خدا. در مورد «لا اله الا الله» نیز که سخن همه پیامبران است، به دو اصل سلبی و اثباتی در عرض هم تحلیل نمی شود، بلکه کلمه «أَلَا اللَّه» در این جمله به معنای «غیر خدا» است. یعنی غیر از الله که فطرت و عقل آن را می پذیرد و ثبوتش مفروغ عنه است، اله دیگری نیست. قرآن کریم اثبات وجود اله و حقیقت آن را امری مسلم می داند.^۱ و در بحثی که قبلاً در مورد فطری بودن توحید داشتیم به این مساله اشاره کردیم که خداوند متعال سرشت همه انسانها را به توحید سرشته است. و کار انبیا علیهم السلام پالایش آن توحید ناب از لوث و پلیدی شرک و کفر است.

بنابراین طبق آیه شریفه عبادت تنها برای خدا باید باشد و مادامی که عبادت از عقاید شرک آمیز خالص نباشد عبادت الله نمی شود، بلکه عبادت خدا و معبودی می شود که شریک دارد، اگرچه این عبادت به عنوان خدا انجام شود، لذا به دنبالش فرمود: «و لا تُشْرِكْ به شیئاً و لا یُخَدَّ بعضُنْ ارباباً من دون الله» و این نوع پرستشی که پیامبر اکرم (ص) به امر خدای سبحان مردم را به آن دعوت کرده در واقع تنها روش پرستشی است که انبیا بدان دعوت کرده و خواسته اند بر تمامی مجتمع انسانی گسترش دهند.

برخی مفسرین در ذیل این آیه نقل کرده اند که وقتی این آیه نازل شد، عذی بن حاتم که قبلاً مسیحی بوده و سپس ایمان آورده بود، درباره «و لا یُخَدَّ بعضُنْ بعضاً ارباباً من دون الله» به رسول خدا عرض کرد: یا رسول الله ما آنها را نمی پرستیدیم! پس حضرت (ص) فرمود: آیا آنها (به میل خود بعضی چیزها را) بر شما حلال (و بعضی را) بر شما حرام نمی کردند؟ و شما قول آنها را عمل نفی کردید؟ گفت: آری، پیامبر (ص) فرمود: این همان پرستش و عبودیت است.^۲

۱- ر.ک: طباطبائی، المیزان، ج ۳، ص ۲۴۷- جواد آملی، وحی و نبوت در قرآن، (تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۳) ص ۱۷۶

۲- طبرسی، مجمع البیان، ج ۱ و ۲، ص ۷۶۷- طبرسی، جوامع الجامع، ج ۱، ص ۴۳۰- هویزی، نورالتقلین، ج ۱، ص ۳۵۲

همچنین از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: «ما عِبَّوْهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَانْما حَزَمُوا لَهُمْ حَ لَلاً وَ أَحَلَّوْا لَهُمْ حَرَاماً، فَكَانَ ذَلِكَ إِشْخَاذُ الْأَرْبابِ مِنْ دُونِ اللَّهِ»^۱: آنها غیر خدا را عبادت نکردند بلکه حرامها را بر آنها حلال و حلالها را بر آنها حرام کردند و این است گرفتن ارباب غیر از خدا، در حقیقت اسلام بردگی و استعمار فکری را یک نوع «عبودیت و پرستش» میداند و بهمان شدتی که با شرک و بت پرستی مبارزه می کند با استعمار فکری که شبیه بت پرستی است نیز می جنگد و در آخر آیه هم می فرماید اگر این دعوت را نپذیرفتند و روی گردان شدند، به آنها بگو گواه باشید که ما تسلیم حقیم: «فان تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» یعنی در واقع شما تسلیم حق نیستید و در همان توحیدتان هم که فطری بشریت است هوا و هوسهای خود را داخل کرده اید و این سرپیچی شما کمترین اثری روی ما ندارد و ما تسلیم حقیم.

آنطور که در کتب تاریخی آمده نبی مکرم اسلام (ص) در نامه‌هایی که به زمامداران بزرگ آن عصر می نوشت در قسمتی از این نامه‌ها به این آیه شریفه استناد می کرده است. مثلاً در نامه‌ای که برای قیصر روم نوشته اند آمده است: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى هِرَقْلٍ عَظِيمِ الرُّومِ وَ سَلامٌ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَدْعُوكَ إِلَى الْإِسْلَامِ أَجْرَكَ اللَّهُ مَرَّتَيْنِ: یعنی از محمد رسول خدا (ص) به هر قل بزرگ و پادشاه روم و درود بر کسری که پیرو حق باشد، تو را به اسلام دعوت می کنم پس اسلام آور تا در امان و سلامت باشی و خداوند به تو دو برابر پاداش دهد و در آخر نامه این آیه شریفه را نوشت: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ...»^۲

۲-۲. نِقَبَهُ به معاد و فرجام زندگی و حیات بشر

۲-۲-۱. ضرورت معاد

در بحثهای قبلی اشاره شد که هدف از خلقت عالم، معرفت و عبادت خداوند متعال است و بازگشت همه معارفی که در این عالم است به توحید می باشد و در واقع اصل همه معارف، توحید است: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ»^۳ و سایر اموری که در این عالم است بتوحید برمی گردد. اما برای تحقق این امر، معارف دیگری نیز لازم است از جمله اعتقاد به معاد. زیرا درست است که اعتقاد به مبدا برای فرزانه‌گانی که

۱- طوسی، التبیان، ج ۲، ص ۴۸۸- کاشانی، ملافه فتح الله، منهج الصادقین، ج ۲، ص ۲۴۵، بدون ذکر نام صادر حدیث

۲- کاشانی، ملافه فتح الله، منهج الصادقین، ج ۲، ص ۳۴۶- مکارم شیرازی، نمونه، ج ۲، ص ۴۵۶

۳- حدید، ۳: اول و آخر و پیدا و پنهان اوست.

به حق یقین رسیده‌اند عبادت و خضوع را به دنبال دارد: «إِلَهِی مَا عِبَدْتُکُمْ خَوْفًا مِنْ نَارِکَ وَ لَا طَمَعًا فِی جَنَّتِکَ بَلْ وَجَدْتُکُمْ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَّیْتُکُمْ»^۱: امام علی (ع) می‌فرماید: خدایا من تو را به خاطر بیم از کيفرت و یا به خاطر طمع در بهشت پرستش نکرده‌ام من تو را بدان جهت پرستش کردم که شایسته پرستش یافتم. آری این سخن کسی است که فرموده است: «لَوْ کَشَفَ الْغِطَاءُ مَا أُزِدْتُ یَقِینًا»^۲: اگر تمام پرده‌ها کنار رود ذره ای بر یقین من افزوده نمی‌گردد.

همو او که فرزند گرامیش امام حسین (ع) با خدای خویش اینگونه راز و نیاز می‌کند: «جلوه کدام موجود از تو بیشتر است تا تو را نمایان سازد و کی از ما نهان بوده‌ای تا به دلیل و رهنما نیاز افتد و کی از ما دور بوده‌ای تا آفریدگانت ما را به تو نزدیک سازند؟ کور باد چشمی که تو را نبیند!»^۳ این بزرگواران کسانی هستند که محو در خدای خویشند، لیکن اکثر مردم گرفتار وهم و خیالند و اگر معادی در کار نباشد ضرورت پاداش و کیفری مطرح نباشد، تن به ایمان و عمل صالح نمی‌دهند چنانکه بت پرستان حجاز به وجود خداوند و خالقیت وی معتقد بودند ولی چون اعتقاد به معاد نداشتند، فخرشان به راهزنی و آدمکشی بود.^۴

سقوط و هلاکت انسان بر اثر فراموشی یاد قیامت است. بنابراین تنها عامل بازدارنده از معاصی برای اکثر مردم، ایمان به مسئول بودن در روز قیامت است و گرنه صرف دانستن اینکه خدایی هست و جهان را آفریده است، انسان را وادار به عمل صالح نمی‌کند. خداوند متعال به حضرت موسی (ع) می‌فرماید: «فَلَا یَصْرُکُ عَنْهَا مَنْ لَا یُؤْمِنُ بِهَا وَ ابْتِغَ هَوَاهُ فِتْنَةً»^۵.

اگر روز قیامت و یوم الحساب نبود، آفرینش لغو بود، جهانی که هیچ مسئولیتی در آن نیست جهانی است لغو، در حالی که آفریدگار هستی مصون از آفرینش لغو است و دنیا سرای تکلیف است: «أَحْسَبُ الْإِنْسَانَ أَنْ یَتْرُکَ سِرْمً»^۶. و چون دنیا نمی‌تواند عالم جزا باشد به خاطر محدودیتهایی که دارد و از طرفی جزا ضروری است، پس قیامت نیز ضروری است. و در واقع قیامت ضامن اجرای اوامر و نواهی الهی است

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۱، ب ۱۰۱، ص ۱۴

۲- مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۰۹

۳- مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۲۲۶

۴- ر.ک: جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۷، ص ۱۳۲

۵- طه ۱۶: مبدا کسانی که گرفتار هوسند و قیامت را فراموش کرده، آن را باور ندارند، راهزن تو باشند و تو را از یاد قیامت باز دارند که در این صورت سقوط کرده و هلاک خواهی شد.

۶- قیامه ۳۶: آیا انسان گمان می‌کند بیهوده رها می‌شود (بدون تکلیف و جزا)

که توسط انبیای عظام الهی به بشریت رسیده است و وجود آن باعث شده که برخی به خاطر طمع بهشت و یا ترس از جهنم هم که شده خداوند متعال را عبادت کنند: «انَّ قَوْماً عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتَلَكَ عِبَادَةُ النَّجَّارِ، وَ انَّ قَوْماً عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتَلَكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ، وَ انَّ قَوْماً عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتَلَكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ»^۱ همال گروهی خدا را به انگیزه پاداش می پرستند، این عبادت تجارت پیشگان است و گروهی او را از ترس می پرستند، این عبادت برده صفتان است، و گروهی او را برای آنکه او را سپاسگذاری کرده باشند می پرستند این عبادت آزادگان است.

اینها همه حکایت از آن دارد که اعتقاد به قیامت و به حساب و کتاب برای انسانی که طبعاً میل به غرایز داشته و برای ارضای آنها به هر کاری دست می زند، مثل عامل بازدارنده ای است که جلوی هلاکت او را بگیرد. حال ببینیم نقش انبیا علیهم السلام در این راستا چگونه بوده است؟

۲-۲-۲. تبشیر و انذار روش ممتاز تبلیغی همه انبیا (ع)

انبی علیهم السلام در سیر تکلمی انسان از مبدا به مقصد (انا لله و انا الیه راجعون)^۲ به عنوان راهنمایی هستند که در صورت نبود راهنمایی آن بزرگواران با وجود پرتگاهها و بیابانهای گمراه کننده و دزدان اندیشه و انگیزه و سرابها و گردابها و... انسان نه مبدأش را می فهمد و نه مقصدش را. و به قول حافظ:

طی این مرحله بی مهری خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی^۳

ولی خداوند متعال با فرستادن پیامبران همراه با شریعت آسمانی، هم راه را به مردم نشان داد و هم راهنما را. و راهنمایان در هیچکدام از معارفی که در سرنوشت اخروی بشریت نقش داشته و باعث کمک به هدف از خلقت بشریت (که گفته شد معرفت و عبادت خداوند متعال است و در نتیجه آرام گرفتن در رحمت الهی، که اوج تکامل انسان است) می شود کوچکترین کوتاهی ننموده و با جان و دل در این راه تلاش نموده اند. و با توجه به اینکه گفته شد معاد به عنوان ضمانت اجرای قوانین الهی است و برای بشر ضروری است، انبیاء (ع) در تقویت اعتقاد مردم به روز قیامت لحظه ای از پای ننشسته اند. و نگاهی به آیات قرآن کریم مبین این مطلب است که دعوت آن برزگواران هواره قرین با تبشیر و انذار بود ه است. و این

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۲۲۹

۲- بقره، ۱۵۶: ما از آن خداییم و به سوی او بازمی گردیم.

۳- دیوان حافظ

تبشیر و انذار در دعوت مردم به سوی حقتعالی نقش محوری داشته و از اوصاف بارز همه انبیای الهی است قرآن کریم می‌فرماید:

«و رُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا. رُسُلًا مَبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حِجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا»^۱. که در این آیه شریفه ضمن اشاره به اینکه سرگذشت برخی از انبیا به پیامبر (ص) بیان نشده مبین این مطلب است که در دعوت انبیا به سوی خدا، عنصر و محور اصلی را تبشیر و انذار تشکیل می‌دهد. بشارت به ثواب و بهشت برای کسانی که ایمان آورده و اطاعت خدا بکنند و انذار از عقاب و جهنم، کسانی را که کفر ورزیده و عصیان او کرده و مخالفت اوامر او کرده اند.^۲

و به عبارتی مقصود اصلی از بعثت انبیا این است که بشارت دهند خلق را به عبودیت خدا و انذار کنند آنان را از عبودیت دیگران^۳. بنابراین ارسال رسل و تبشیر و انذار آنها برای آنست که فردای قیامت کسی نگوید: پروردگارا چرا برای ما کسی را نفرستادی تا گمراه نشویم و به هلاکت نیفتیم و در واقع همانطور که در بحث ضرورت نبوت نیز مطرح شد، این یکی از دلایل عقلانی برای ارسال رسل است و دیگر اینکه خداوند متعال به ارسال رسل قادر است و در این تردیدی نیست. ضمن اینکه او حکیم نیز هست و افراد بشر را پیش از آنکه حجت را بر آنان تمام کند عذاب نمی‌نماید: «... وَ مَا كَلَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا»^۴. اگر خداوند متعال پیامبران مژده دهنده و بیم دهنده را نمی‌فرستاد، این امر با عزت و حکمت او متناقض می‌بود و دلیل بر آن بود که یا قادر به عمل نیست یا عارف به مصالح مردم نیست و خداوند از اینها منزّه است.

هدف از فرستادن رسولان آن است که راه و چاه را به مردم نشان دهند و نتیجه و پایان هر کدام را هم بگویند و به خاطر اینکه عالم به غیب هستند بشارت دهند مردمی را که از راه انبیا تبعیت می‌کنند به پایان راه که بهشت جاودان و بلکه «جَنَّةُ اللَّقَاءِ» است و آنهایی را هم که راه طاغوت را پیش گرفته اند نیز به خاطر عاقبتشان که عذاب دردناک جهنم است، انذارشان می‌کنند.

۱- نساء، ۱۶۵: و پیامبرانی که سرگذشت آنها را قبلاً برای تو بیان کرده ایم و پیامبرانی که سرگذشت آنها را بیان نکرده ایم و خداوند با موسی سخن

گفت - پیامبرانی که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند تا برای مردم بعد از این پیامبران بر خدا حجتی باقی نماند و خداوند توانا و حکیم است.

۲- رک: طوسی، التبیان، ج ۳، ۳۹۴ - طبرسی، مجمع البیان، ج ۳ و ۴، ۲۱۸ - فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۴، ۵۳۷ - فضل الله، من وحی القرآن، ج ۹،

ص ۱۱۰

۳- رک: فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۴، ۲۶۷

۴- اسراء، ۱۵۰

به طور کلی کار انبیا تبشیر و انذار است: «و ما نرسلُ المرسلینَ الا مبشّرینَ و منذرینَ فَمَنْ آمَنَ وَ اَصْلَحَ فلا خوفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هم یَحْزَنونَ»^۱.

انبیا کسی را مجبور به پذیرش رهنمودهایشان نمی کنند، بلکه وسایل امان از عذاب و رسیدن به ثواب را به مردم معرفی می کنند و در صورتیکه مردم با هدایت انبیا و تبشیر و انذار آنها ایمان آورده و گذشته و حال خود را اصلاح کنند ترسی ندارند و هرگز غمگین نمی شوند. و از این می فهمیم که مردم هم در مقابل انبیا وظیفه ای دارند و آن ایمان و اصلاح امور است و برای رسولان جز تبشیر و انذار نیست و این همان ابلاغ آشکار رسالتشان است: (فَهَلْ عَلَی الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِینُ)^۲.

اینکه خدای سبحان درباره بسیاری از انبیا می فرماید: آنان رسالت دارند مردم را به بهشت بشارت دهند و از جهنم بیمناک کنند. به خاطر تاثیری است که روی بشریت دارد یاد آخرت باعث می شود که انسان حریم خود را بداند و در مسیر بندگی خدا دچار لغزشهای هلاک آور نشود. و به فرم وده امام علی علیه السلام «و لا یَغْدِرُ من عِلْمِ کَیفَ المَرْجِعِ»^۳.

بنابراین انبیا با تبشیر و انذار نسبت به جهان آخرت سعی در اصلاح جامعه بشری از لوث پلیدی ها با تمام مصادیقش داشتند. و این دو صفت که از صفات بارز همه انبیاء هست بارها در قرآن ذکر شده^۴ با این تفاوت که عنوان «بشیر» در قرآن کریم هیچگاه به تنهایی به کار نرفته و همواره در کنار «نذیر» بوده است ولی واژه «نذیر» در آیات متعددی از قرآن^۵ از جمله «و لقد اَرْسَلْنَا نُوحًا اِلٰی قَوْمِهِ اِنِّیْ لَکُمْ نَذِیرٌ مُّبِینٌ . اَنْ لَا تَعْبُدُوا اِلَّا اللّٰهَ»^۶ و یا «اِنَّ مِنْ اُمَّةٍ اَلَّا خَلَ فیْهَا نَذِیرٌ»^۷ به تنهایی نیز استعمال شده است. و این تفاوت نشانگر یک نکته تربیتی است مبنی بر اینکه نقش عنصر ترس و تهدید در موضوع تربیت انسان بیش از عنصر

۱- انعام، ۴۸: ما پیامبران را جز برای بشارت و بیم نمی فرستیم آنها که ایمان آورند و (خویشتن را) اصلاح کنند نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند.

۲- نحل، ۳۵: ولی آیا پیامبران وظیفه ای جز ابلاغ آشکار دارند؟

۳- نهج البلاغه، خطبه ۴۱، ص ۱۲۷: کسیکه بداند بازگشتش (در قیامت) چگونه است و به چه نحوی از او حساب می کشند، هرگز مکر نمی کند.

۴- رک: بقره/۱۱۹- بقره/۲۱۳- نساء/۱۶۵- انعام، ۴۸- اعراف/۱۸۸- یوسن/۲- هود/۲- اسراء/۱۰۵- کهف/۴، ۲، ۱/ ۵۶- مریم/۹۷- فرقان/۵۶- الاحزاب/۴۵- فاطر/۲۴- احقاف/۱۲- فتح/۸.

۵- رک: انعام/۱۹ و ۹۲ و ۱۳۰- اعراف/۲ و ۶۳ و ۶۹ و ۱۸۴- هود/۱۲ و ۲۶، ۲۵- رعد/۷- حجر/۸۹- نحل/۲- انبیا/۴۵- حج/۴۹- فرقان/۱- شعراء/۱۱۵ و ۱۹۴- ۱۹۳- نفل/۹۲- قصص/۴۶- عنکبوت/۵۰- سجده/۳- فاطر/۲۳- یس/۶ و ۶۹- ص/۶۵ و ۷۰- زمر/۷۱- غافر/۱۵- فصلت/۱۳- شوری/۷- احقاف/۲۱ و ۲۹- ذاریات/۵۱ و ۵۰- قمر/۳۶- ملک/۲۶- نوح/۱ و ۲- نازعات/۴۵.

۶- هود، ایه ۲۵ الی ۲۶

۷- فاطر/۲۴

تحمیب است و تاثیر انداز بیش از تبشیر است. به عنوان مثال گرچه برای نماز شب فضایل بسیاری گفته شده لیکن اکثر مردم از آن محرومند ولی نماز صبح را حتما می خوانند تا گرفتار عذاب الهی نشوند.^۱

اهتمام به مسئله معاد، بدان حد است که خداوند در آغاز رسالت پیامبر گرامی اس لام (ص) به آن حضرت فرمود: «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَلَنذِرْ»^۲ برخیز و مردم را از قیامت بترسان. چون ایمان و اعتقاد به قیامت حرکت آفرین است برای انسان مسئولیت می آورد لذا خدای سبحان از نبی مکرم اسلام می خواهد تا تنها از مبدا سخن نگوید، بلکه معاد را هم در کنار مبدا مطرح کند، تا ثمربخش تر باشد.

مهمترین عامل گناه فراموشی قیامت است، اگر کسی همیشه به یاد خدا باشد هرگز در اطاعت فرامین الهی سستی به خود راه نمی دهد و نیز بر اثر غفلت خود را به گناه نمی آلود، زیرا اعتقاد به کیفر، که در حقیقت ظهور باطن همین اعمال است، با غفلت آلودگی به گناه سازگار نیست.

دلیل اینکه سیره توحیدی انبیا همواره هم بر اساس توجه به توحید است و هم بر اساس تذکر به معاد، برای آن است که معاد همان رجوع به مبدا بوده و جدای از توحید نیست: «انا الله و انا اليه راجعون»^۳. و در واقع کثرت یاد معاد و توجه به آن در تقویت عبودیت که در واقع هدف اصیل آفرینش است «و ما خلقت الجنَّ و الانسَ الا ليعبدون»^۴ بسیار موثر است.

۲-۲-۳. سیره معادنگری انبیا:

آیات قرآن کریم در توصیف عملکرد انبیا مبین این مطلب است که انبیا (ع) همواره همراه توحید که هدف اصلی از ارسال آن بزرگواران است عنایت ویژه ای برای توجه دادن مردم به قیامت داشته اند:

قرآن کریم درباره حضرت نوح (ع) می فرماید: «لقد ارسلنا نوحاً الى قومِهِ فقال يا قومِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ عَظِيمٍ»^۵ که بلافاصله بعد از اشاره به رسالت اصلی حضرت نوح (ع) یعنی دعوت به عبادت خدایی که جز او خدایی نیست، از زبان حضرت نوح (ع) می فرماید: همانا من از عذاب روز عظیم بر شما می ترسم.

۱- ر.ک: جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۹، ص ۲۲۹، همچنین: غروی، آموزش عقاید، ج ۲، ص ۱۲۶

۲- مدثر (۷۴)/۲-۱

۳- بقره، ۱۵۶

۴- ذاریات، ۵۶

۵- اعراف، آیه ۵۹

در سوره هود نیز حضرت نوح (ع) بلافاصله بعد از دعوت به پرستش نکردن غیرخدا می فرماید : همانا من برای شما از عذاب روز دردناک می ترسم: «أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنَّنِي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ أَلِيمٍ»^۱.

حضرت هود علیه السلام نیز وقتی، همچون پیامبران زیادی که قبل از او در گذشته های دور و نزدیک آمده بودند، قوم خودش را در سرزمین احقاف انذار می کرد، بعد از اینکه به آنها فرمود جز خداوند یگانه را نپرستید، فرمود: همانا من بر شما از عذاب روز بزرگی می ترسم : «... أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنَّنِي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»^۲.

۱- هود، ۲۶

دو نفر مطرح می کند از جمله: «... ذلکما ممّا علفنی ربّی انّی بکتّم ملّة قوم لا یؤمنون بالله و هم بالآخره هم کافیون»^۱ شخصی که توحید با همه ابعادش در وجود او ریشه دوانده برای اینکه روشن سازد چیزی جز به فرمان پروردگار تحقق نمی پذیرد، فرمود: این علم و دانش و آگاهی من از تعبیر خواب از اموری است که پروردگارم به من آموخته است. و برای اینکه تصور نکنند که خداوند بی حساب چیزی به کسی می بخشد، فرمود: من آیین جمعیتی را که ایمان به خدا ندارند و نسبت به سرای آخرت کافرنند ترک کردم و این نور ایمان و تقوا مرا شایسته چنین موهبتی ساخته است.

حضرت شعیب (ع) نیز بعد از دعوت قومش به پرستش خدایی که جز او خدایی نیست و همچنین بعد از نهی آنها از کم فروشی می فرماید: من خیرخواه شما هستم و من از عذاب روز فراگیر بر شما بیمناکم : «انّی آراکم بخیر و انّی أخافُ علیکم عذابَ یومٍ مُحیط»^۲ که نکند در اثر اصرار بر شرک و کفران نعمت و کم فروشی عذاب روز فراگیر شما را فرو گیرد. البته فراگیر بودن روز به معنی فراگیر بودن مجازات آن روز است، که در واقع منظور عذاب روز قیامت است.^۳ و گفته شده اشاره است به روزی که عذاب الهی نازل شود و قوم را منقرض نماید و به اقوالی همه عذابها مد نظر است.^۴

یا آنجا که حضرت شعیب (ع) مانند سایر پیامبران بزرگ خدا دعوت خود را از اعتقاد به مبدا و معاد که پایه و اساس هر دین و آیینی است آغاز کرد، فرمود: ای قوم من خدا را بپرستید و به روز قیامت امیدوار باشید: «فقال یا قوم أعبُدوا اللهَ و ارجّو الیومَ الآخر»^۵.

۲-۲-۴. سیره پیامبر اعظم (ص) در توجه دادن مردم به آخرت

خداوند متعال در اول سوره مبارکه هود که مرتبط با سیره توحیدی همراه با سیره معادنگری رسول خدا (ص) می باشد می فرماید: «الر کتابُ احکَمَ اِیَانُ نَبِّ فَصُلِّتْ مِنْ لَدُنْ حَکِیمٍ خَیْرٍ . اَلَا تَعْبُدُوْا اِلَّا اللهَ اِنِّی

۱- یوسف، ۳۷: این از دانشی است که پروردگارم به من آموخته است. من آیین قومی را که به خدا ایمان ندارند و به سرای دیگر کافرنند، ترک گفتم (و شایسته چنین موهبتی شدم)

۲- هود، ۸۴

۳- ر.ک: طوسی، البیان، ج ۶، ص ۴۷- طبرسی، مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۸۵- طباطبایی، المیزان، ج ۱۰، ص ۵۴۱ - فضل الله، من وحی القرآن، ج ۱۲، ص ۱۰۸- مکارم شیرازی، نمونه، ج ۹، ص ۲۰۱

۴- ر.ک: طباطبایی، المیزان، ج ۱۰، ص ۳۶۲- مکارم شیرازی، نمونه، ج ۹، ص ۲۰۱

۵- ر.ک: فخررازی، مفاتیح الغیب، ج ۶، ص ۳۸۴

۶- عنکبوت، ۳۶

لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ. وَ أَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ يَقْضِ تَوْبَتَكُمْ بِمَا تَعَاَوْا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ يَمُوتَ كُلٌّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَ إِنْ يَنْقُضُوا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ. إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.^۱

به جرأت می توان گفت که همه معارف قرآن بطور اجمال در این چهار آیه نهفته است و سپس در طول سوره به تشریح آنها پرداخته شده است و تدبیر در آیات این سوره شریفه مبین این مطلب است که اساس و جان تمامی معارف مختلف قرآنی متضمن یک حقیقت است و آن عبارت است از توحید حق تعالی یعنی در واقع توحید، اصلی است که با همه اجمالی که دارد متضمن تمامی تفصیل و جزئیات معانی قرآنی است، چه معارفش و چه شرایعش. و به عبارتی اصلی است که اگر شکافته شود همان تفصیل می شود، و اگر آن تفصیل فشرده شود به این اصل واحد برگشت می کند.^۲

مفسرین در تفسیر «أَحْكَمَتِ آيَاتُنَا فَمَنْ فَضَّلَتْ» نظرات مختلفی دارند که به علت طولانی شدن مطالب وارد آن مباحث نمی شویم.^۳ اما در ارتباط با آیه دوم: «أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ» باز مفسرین اقوالی دارند که آلی این کلام خداست و تقدیرش این است که امر کرده به شما جز او را نپرستید؟ و یا اینکه کلام پیغمبر (ص) است؟ برخی قول اول را گرفته اند و برخی هم قول دوم را^۴ نظر علامه این است که این آیات در واقع تفسیر آیه اول است.^۵

اما آنچه که توجه به آن لازم است این که در واقع نبی مکرم اسلام (ص) است که حامل رسالت و پیام خداست و رسول الله اعظم (ص) است که واسطه بین خدا و مردم است، درست است که ریشه همه معارف به ذات اقدس الهی برمی گردد ولی وسیله ابلاغ این معارف توسط شخص پیامبر (ص) است بنابراین آنچه که مسلم است و آیات دیگر قرآنی نیز آن را تایید می کنند این است که پیامبر (ص) مردم را به پرستش خدای یگانه فرا می خواند و آنها را انذار و تبشیر می کرد و همانطوریکه قبلاً نیز اشاره شد، انذار انبیا (ع) در رابطه با پرستش غیر خدا بود و تبشیرشان در رابطه با عبادت خداوند متعال. و چقدر مناسب

۱- هود ۴-۱: الر- این کتابی است که آیاتش استحکام یافته سپس تشریح شده، از نزد خداوند حکیم و آگاه (دعوت من این است) که جز الله را نپرستید من از سوی او برای شما بیم دهنده و بشارت دهنده ام و اینکه از پروردگار خویش آمرزش بطلبید، سپس به سوی او بازگردید تا بطرز نیکوئی شما را تا مدت معین (از مواهب زندگی این جهان) بهره مند سازد، و به هر صاحب فضیلتی بمقدار فضیلتش ببخشد، و اگر (از این فرمان) روی گردان شوید من بر شما از عذاب روز بزرگی بیمناکم.

۲- ر.ک: طباطبایی المیزان، ج ۱۰، ص ۱۳۷-۱۳۶.

۳- جهت نقد و بررسی نظرات مختلف، ر.ک: طباطبایی، المیزان، ج ۱۰، ص ۱۳۹-۱۳۶.

۴- ر.ک: طوسی، التمهیل، ج ۵، ص ۴۴۷-طبرسی، مجمع البیان، ج ۵، ۲۱۴-زمخشری، الکشاف، ج ۲، ص ۳۷۸ و...

۵- ر.ک: فضل الله، من وحی القرآن، ج ۱۲، ص ۱۰-مکارم شیرازی، نمونه، ج ۱۱، ۹.

۶- ر.ک: طباطبایی، المیزان، ج ۱۰، ص ۱۳۹ همچنین در این باره ر.ک: مدرسی، من هدی القرآن، ج ۵، ص ۱۳.

جالبی در خود همین آیه شریفه است «أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنَّهُ لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ» در اکثر آیات قرآنی که لفظ بشیر و نذیر همراه هم آمده اند بشیر مقدم ذکر شده ولی در اینجا نذیر مقدم ذکر شده است، شاید به این دلیل که در خود همین آیه شریفه نهی از عبادت غیر خدا، مقدم بر عبادت خداست.

پس اولین مرحله در دعوت به سوی حق از طرف همه انبیا و شخص پیامبر اکرم (ص)، توحید و مبارزه با شرک است. دومین برنامه پیغمبر اکرم (ص) انذار و تبشیر است که برای نفی شرک و تحقق توحید است و محور اصلی در دعوت انبیا به سوی حق که رسالت آن بزرگواران است می باشد. سومین مرحله از دعوت پیغمبر (ص) دعوت به استغفار از گناهان جهت پاک شدن از آلودگی گناهان است. و چهارم هم اینکه «ثم توبوا الیه» به سوی او بازگردید، یعنی خود را متخلق به اخلاق الهی بکنید. اگر این کارها را کردید، خداوند تا پایان عمر شما را از زندگانی سعادتبخش این دنیا بهره مند و متمتع می سازد «ممتعکم متعاً حسناً إلى آجل مسمً» و به هر صاحب فضیلتی به اندازه فضیلتش عطا می کند: «و یؤت کلّ ذی فضلٍ فضله» از امام صادق (ع) درباره «یؤت کلّ ذی فضلٍ فضله» روایت شده که منظور امام علی علیه السلام است.^۱

اما همه این مقدمات برای این قسمت آیه بود که، ای مخاطبین من اگر با همه انذار و تبشیری که من برای شما در رابطه با مفاهیم عالیه گذشته کردم باز هم راه مخالفت در پیش گیرید، همانا من بر شما از عذاب روز بزرگی که در پیش است، بیمناکم «و إن یقولوا فإِنِّی أَخَافُ عَلَیْکُمْ عَذَابَ یَوْمٍ کَبِیرٍ» بدانید که بازگشت همه شما به سوی خداست و او بر همه چیز قادر و تواناست «إِلَیَّ اللَّهُ مَرْجِعُکُمْ وَ هُوَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ» و در واقع نتیجه گوش ندادن به انذار و تبشیر من که شما را از عذاب الهی و جهنم اندارتان می کردم و به بهشت بشارتتان می دادم را در عالمی که به سوی خدا برمی گردید می بینید.^۲

۲-۳. نقش انبیاء (ع) در داوری و حل اختلافات بین مردم

در بحثهای گذشته مطرح شد که هدف نهایی از بعثت انبیا تحقق معرفت و عبادت (که هدف از خلقت انسان است) خداوند متعال می باشد اما مفهوم این حرف این نیست که انبیا (ع) برای دنیای بشر هیچ برنامه ای نداشته اند و حرفهای آنها فقط راجع به خدا و آخرت بوده است، بلکه انبیا (ع) در راستای آن هدف اصلی از دنیا نیز غفلت نورزیده و عالیتترین برنامه ها را در این زمینه ارائه داده اند، چرا که عمده راه تکامل

۱- ر.ک: بحرانی، البرهان، ج ۳، ص ۷۷

۲- جهت تدبیر بیشتر در سیره توحیدی همراه با معادنگری پیامبر اعظم (ص): ر.ک: انعام، ۷۲ و ۱۶۴، همچنین: شوری، ۱۵

بشریت در دنیا شکل می گیرد و دنیا مقدمه آخرت است، مسلم است در دنیایی که ظلم و فساد همه جا را گرفته باشد و فکر و ذکر بشریت مشغول اختلافات بین خودشان باشد، و از عدالت خبری نباشد، چطور می شود معرفت خدا را داشت و او را عبادت نمود؟ مسلماً محیط فاسد در احوال انسانها تاثیر مستقیم دارد. لذا خداوند متعال یکی از دلایل ارسال رسل را حل اختلافات از جامعه بشری معرفی می نماید: «کان الناس أُمَّةً واحدةً فبعث اللّٰهُ الرّسولَ مبشّرینَ و مُنذِرینَ و أنزَلَ مَعَهُمُ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَیْنَ النَّاسِ فِیما اختلفوا فیهِ ...»^۱.

ظاهر این آیه شریفه دلالت می کند بر اینکه روزگاری بر نوع بشر گذشته که در زندگی ساده ای که داشته اند با هم متحد بوده و اهل ملت واحد و دین واحدی^۲ بوده اند، و هیچ اختلافی بین آنان نبوده، مشاجره ای در امور زندگی و نیز اختلافی در مذهب^۳ و عقیده نداشته اند. اما اینکه این ملت واحد بر آیین حق بوده اند یا باطل؟ و یا اینکه بر اساس فطرتشان آنچه عقل و فطرت حکم می کرد عمل می کردند؟ بین مفسرین اختلاف است، عده ای گفته اند که آنها بر آیین حق و هدایت بوده اند.^۴ برخی دیگر آنها را بر آیین باطل دانسته اند.^{۵، ۶} برخی دیگر هم گفته اند هدایت و ضلالت به مفهومی که در بحث رسالت مطرح است و بعد از آمدن انبیا روشن شده است را آنها نداشته اند بلکه بر اساس فطرتشان هر آنچه که عقل و فطرتشان اقتضا می کرد، عمل می کردند^۸ در این رابطه روایاتی از ائمه عدی علیهم السلام وارد شده است:

از امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود: «کانوا قبلَ نوحٍ أُمَّةً واحدةً علی فطرهِ اللّٰه، لا مهتدینَ و لا ضالّلاً فبعثَ اللّٰهُ الرّسولَ»^۹ یعنی مردم قبل از نوح (ع) همه یک امت بوده بر فطرت خدایی و از نظر دین

۱- بقره ۲۱۳: یعنی مردم در آغاز یک دسته بیشتر نبودند (و تضادی در میان آنها وجود نداشت، تدریجاً جوامع و طبقات پدید آمدند) سپس در میان آنها اختلافات (و تضادهایی) بوجود آمد، خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت دهند و انذار کنند و کتاب آسمانی که به سوی حق دعوت می کرد بر آنها نازل نمود، تا در میان مردم در آنچه اختلاف داشتند حکومت کند.

۲- ر.ک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۴۳- طباطبائی، المیزان، ج ۲، ص ۱۲۴- فضل الله، من وحی القرآن، ج ۴، ص ۱۴۳

۳- ر.ک: قمی، تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۱، ص ۳۲۳

۴- ر.ک: طوسی، التبیان، ج ۲، ص ۱۹۴- طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۴۳- فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۲، ص ۳۷۲- کاشانی، ملا فتح الله، منهج الصادقین، ج ۱، ص ۴۵۶- آلوسی، روح المعانی، ج ۲، جزء ۲، ص ۱۵۲

۵- ر.ک: زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۲۵۵- فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۲، ص ۳۷۲- سیوطی، الدر المنثور، ج ۱، ص ۵۸۲- آلوسی، روح المعانی، ج ۲، جزء ۲، ص ۱۵۲.

۶- روایاتی از ابن عباس و دیگران که گفته اند آنها بر آیین کفر و ضلالت بوده اند. ر.ک: طوسی، التبیان، ج ۲، ص ۱۹۴- طبرسی، مجمع البیان، ج ۱ و

۲- ص ۵۴۳- فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۲، ص ۳۷۴

۷- جهت نقد و بررسی این آراء، ر.ک: طباطبائی، المیزان، ج ۲، ص ۱۲۷- ۱۲۵

۸- ر.ک: طبرسی: جوامع الجامع، ج ۱، ص ۲۷۱- فضل الله، من وحی القرآن، ج ۴، ص ۱۴۳

۹- طوسی، التبیان، ج ۲، ص ۱۹۵- طبرسی، مجمع البیان، ج ۱ و ۲، ص ۵۴۳

داری و بی دینی و هدایت و ضلالت دو قسم نبودند، تا آنکه خدا، انبیا را مبعوث فرمود . بر اساس این روایت مرحوم طبرسی می گوید آنها متعبد بودند بر اساس عقلهایشان نه بر اساس هدایت نبوت و شریعت، سپس خداوند متعال انبیا را با شریعت هایشان مبعوث فرمود.^۱ در ادامه بحث این مطلب را توضیح خواهیم داد که ارسال رسل به خاطر اختلافی است که در بین همین امت واحد پیش آمد.

همچنین از امام صادق (ع) روایت شده که درباره این آیه فرمود: اینکه مردم یک امت بوده اند مربوط است به قبل از نوح. شخصی پرسید: پس آنها بر هدایت بودند؟ فرمود: نه آنها در ضلالت بودند، چون بعد از انقراض آدم و انقراض ذریه صالح او، کسی به جز شیث ، وصی آدم باقی نماند و او به ت نهایی نمی توانست دین خدا را اظهار کند، آن دینی که آدم و ذریه صالحش بر آن بودند چون قابیل همواره او را تهدید به کشتن می کرد که اگر سخنی از دین به میان آوری به سرنوشت هابیل گرفتارت می کنم ناگزیر در میان مردم به تقیه و کتمان رفتار می کرد، در نتیجه مردم روز به روز گمراهتر می شدند تا آنکه کسی نماند مگر آنکه ارنی از گمراهی برده بود. و شیث ناگزیر به جزیره ای در وسط دریا رفت، باشد که در آنجا خدا را عبادت کند، در همین موقع بود که برای خدای تعالی بدا حاصل شد و بنایش بر این شد رسولانی برانگیزد، و تو اگر مساله بدا را از مردم بپرسی آن را انکار نموده می گویند خدا قضای هر چیز را رانده (و دیگر کاری به هیچ چیز ندارد) و دروغ می گویند زیرا مساله رانده شدن قضا مربوط به سرنوشت هر سال است، که درباره اش فرمود: «فِيهَا يَفْرَقُ كُلُّ امْرِ حَكِيمٍ»^۲ یعنی مقدرات هر سال از شدت و رفاه، و آم دن و نیامدن باران، توسط خدای تبارک و تعالی معین می شود. (راوی حدیث می گوید) گفتم: مردم قبل از آمدن انبیا همه گمراه بودند، یا بر طریق هدایت؟ فرمود: «لَمْ يَكُونُوا عَلَى هَدًى كَانُوا عَلَى فِطْرَةِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَهمَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ وَ لَمْ يَكُونُوا لِيَهْتَدُوا حَتَّى يَهْدِيهمُ اللَّهُ أَمَا تَسْمَعُ يَقُولُ اِبْرَاهِيمُ: «لَوْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَآكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ»»^۳ «ای ناسیاً للميثاق» یعنی نه، هدایتشان تنها همان هدایت فطری بود که خدا بر آن فطرت خلقشان کرد، خلقتی که در همه یکسان است و دگرگونی ندارد، خودشان که نمی توانستند راه بیابند تا آنکه خدا هدایتشان کند، مگر نشنیدی کلام ابراهیم را که به حکایت قرآن گفته: «اگر پروردگار مرا هدایت نکند از قوم گمراه خواهم بود» یعنی ميثاق الهی خود را فراموش خواهم کرد.^۴

۱- طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۴۳

۲- دخان، ۴

۳- انعام، ۷۷

۴- عیاشی، کتاب التفسیر، ج ۱، ص ۱۰۴- هویزی، نورالتقلین، ج ۱، ص ۲۰۸.

از تدبیر این روایات روشن می شود که هدایت و ضلالت به مفهوم مصطلح امروزی که برگرفته از مکتب انبیاست در مورد «امه واحده» صدق نمی کند یعنی نه هدایتشان برگرفته از مکتب انبیا بود و نه ضلالتشان به خاطر دوری از مکتب انبیا بود بلکه آنها طبق فطرت خودشان که خدای تبارک و تعالی آنها را بر آن فطرت سرشته بود، اعمالی را انجام می دادند ولی اگر هدایت الهی نباشد همان هدایت فطری نیز به فراموشی سپرده می شود و میثاقی که بین خدا و بندگانش بوده را، بندگان فراموش می کنند، و در نتیجه گمراه می شوند. و ما در بحثی که درباره فطری بودن توحید داشتیم به فرموده امام علی (ع) در نهج البلاغه اشاره کردیم که انبیا (ع) برای یادآوری این میثاق فطری مبعوث شدند.

در آیه شریفه مورد بحث که به عقیده علامه^۱ این آیه سبب تشریع اصل دین را بیان می کند که چرا اصلاً دینی تشریع شده، تا مردم مکلف به پیروی آن دین شوند؟ و در نتیجه بینشان اختلاف بیافتد، یک دسته به دین خدا بگروند، دسته‌ی دیگر کافر شوند! (منظور اختلاف بعد از تشریع دین که ادامه آیه شریفه به آن پرداخته که بعد از آمدن انبیا برای حل اختلاف بین مردم این بار در خود دین و کتاب اختلاف شد، و این اختلاف پدید نیامد مگر از ناحیه کسانی که اهل آن بودند و انگیزه شان در اختلاف حسادت و طغیان بود ، در این هنگام بود که خدا کسانی را که ایمان آوردند در مسائل مورد اختلاف به سوی حق رهنمون شد و خدا هر که را بخواهد به سوی صراط مستقیم هدایت می کند).^۲

خدای تبارک و تعالی می فرماید: در آغاز بشر امت متحد و واحدی بودند، پس خداوند انبیای بشارت دهنده و انداز کننده مبعوث فرمود و همراه آنان کتاب را به حق نازل فرمود تا طبق آن در میان مردم در آنچه که اختلاف کرده اند، حکم کنند. اینکه خدای تبارک و تعالی دلیل بعثت انبیا را همراه با کتاب ح ل اختلافات می داند، مبین این مطلب است که آن امت واحد و متحد، اختلاف کردند تا اینکه خداوند انبیاء (ع) را مبعوث فرمود. حتی مفسرین گفته اند:^۳ در قرائت عبدالله آیه شریفه اینطور آمده است: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْلَفُوا فَبَعَثَ اللَّهُ الرَّسُلِينَ». همچنین در جای دیگری از قرآن این مفهوم به صراحت بیان شده است: «وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا».^۴

۱- ر.ک: طباطبائی، المیزان، ج ۲، ص ۱۱۱

۲- ر.ک: بقره، ۲۱۳

۳- ر.ک: طبرسی، جوامع الجامع، ج ۱، ص ۲۷۱- زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۲۵۵- سیوطی، الدر المنثور، ج ۱، ص ۵۸۲

۴- یونس، ۱۹

اما در رابطه با اینکه چرا اختلاف بین امت واحد و متفق پیش آمد و باعث بعثت انبیا علیهم السلام شد، عنایت به چند نکته لازم است:

۱- همانگونه که در بحث ضرورت نبوت نیز به نکاتی در رابطه با تشکیل اجتماع توسط بشریت و بروز اختلافات در بین جوامع بشری (که طبیعت زندگی اجتماعی به علت تضاد منافع است) و نارسایی قوانین بشری برای حل اختلافات و در نتیجه نیازمندی انسان به هدایت الهی، مطرح شد، در اینجا نیز می‌گوییم: نوع بشر به حسب بُعد جسمانی و طبیعتش بهره‌کش است و در فکر استخدام دیگران برای رسیدن به منافع خویش است و همین امر بشر را به تشکیل اجتماع سوق می‌دهد.

۲- وقتی اجتماع تشکیل شد تضادها و تصادمهای اجتناب‌ناپذیر اجتماعی که ناشی از زیاده‌خواهی انسانها به نفع خویش و پایمال کردن حقوق دیگران است پیش می‌آید و در واقع همان طبعی که او را برای استخدام دیگران به تشکیل اجتماع فرا خوانده بود، همان طبع او را به طرف اختلاف می‌کشاند و مسلم است طبعی که راهنمای بشر به سوی اختلاف باشد نمی‌تواند خودش هم رفع اختلاف نماید، زیرا همان حس بهره‌کشی همواره، همراه او خواهد بود. و در نتیجه فساد و بتلهی روی زمین را می‌گیرد: «ظَفَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْهَرِّ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي الرَّاسِ»^۱

۳- این مطلب اقتضا می‌نماید عاملی خارج از طبع و فطرت انسان لازم آید تا عهده دار این مسئولیت یعنی رفع اختلافات باشد. از طرف دیگر خداوند متعال به هر چیزی که کسوت خلقت را پوشانده، هدایت آن خلقت به کمال حقیقی اش را نیز عهده دار شده است. «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»^۲.

۴- بنابراین خدای سبحان برای حل اختلافات بین بشریت و هدایت نوع بشر به کمال حقیقی اش، انبیا علیهم السلام را همراه با کتاب و شریعت مبعوث فرمود. و در واقع این آیه شریفه مراحل را که منتهی به بعثت پیامبران و نزول احکام آسمانی می‌گردد بیان می‌کند. محور اصلی در دعوت انبیا به سوی حق را تبشیر و انذار تشکیل می‌دهد، بشارت به پاداش برای کسانی که مطیع قوانین الهی باشند و بیم دادن به کفر، کسانی را که خلاف قوانین الهی عمل نمایند و این در واقع تضمین‌کننده انضباط مردم در خط مستقیم حق می‌باشد.

نگاهی به تاریخ زندگی بشر و اجتماعاتی که در قرون گذشته بوده نیز گویای این مطالب است، زیرا تا آنجا که تاریخ نشان می‌دهد تمامی امتهای که در قرون گذشته یکی پس از دیگری آمده و سپس منقرض شده

۱- روم ۴۱: فساد در خشکی و دریا بخاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده است.

۲- طه، ۵۰: پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی، آنچه را لازمه آفرینش او بوده، داده، سپس هدایت کرده است.

اند بدون استثنا تشکیل اجتماع داده اند، و به دنبالش دچار اختلاف هم شده اند، و هر اجتماعی که پیغمبری داشته به کمال و سعادت خود نایل گشت و از شر اختلاف نجات یافته است^۱. و در واقع جوامعی موفق بوده اند که از تعالیم انبیا (ع) بهره می بده اند و تا آنجا که تاریخ نشان می دهد قوانین بشری نتوانسته رافع حل مشکلات و اختلافات باشد که نمونه بارز این مطلب را در جامعه به اصطلاح متمدن امروزی به روشنی می بینیم که هر روز هزاران نفر در کنار گوشه جهان مظلومان جان خود را به علت افسار گسیختگی برخی از همنوعان خودشان از دست می دهند، و روزی نیست که رسانه های خبری، از ظلم و ستم و چپاول یک عده استعمارگر حرفی به میان نیاورد، تازه این در عصری است که بشر ادعای تمدن پیشرفته را دارد و صدای دفاع از حقوق بشرش همه جای عالم طنین انداز است، شعاری که خودش بهانه ای شده است برای پایمال کردن حقوق همین بشر!!!

حال درباره اعصار گذشته که جهل و ضلالت بشر بیش از توان وصف است چه می توان گفت؟ جهالتی که گوشه هایی از آنها را قرآن کریم گزارش فرموده است: زنده به گور کردن دختران، عبادت بت های ساخته دست خود، جنگ های قومی و قبیله ای بر سر تعصبات جاهلانه و...

لازم به ذکر است درباره اینکه ضمیر در «لِحُكْمِ بَيْنِ الرَّاسِ» در آیه شریفه به چه کسی برمی گردد؟ مفسرین گفته اند^۲: یا به خدا برمی گردد که نازل کننده کتاب است، یا به خود کتاب برمی گردد و یا به پیامبری که کتاب بر او نازل شده است، اما آنچه که توجه به آن لازم است این که خداوند متعال به طریقی وحی و توسط انبیا (ع) قوانین خود را بین جوامع بشری ابلاغ و اجرا می نماید و بعد دیگر قضیه اینکه، انبیا (ع) و کتب در مقابل هم نیستند بلکه با هم هستند و از هم جدایی ندارند^۳ و در حقیقت تبیین وحی الهی و کتاب آسمانی بر عهده نبی می باشد، خداوند متعال به پیغمبر اکرم (ص) می فرماید: «وَاَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلرَّاسِ مَا نُؤَلِّ إِلَيْهِمْ»^۴.

۲-۳-۱. پیامبر اعظم (ص) و حل اختلافات بین مردم

۱- جهت تحلیل و بررسی بیشتر، ر.ک: طباطبائی، المیزان، ج ۲، ص ۱۳۳-۱۱۱

۲- طبرسی، جوامع الجامع، ج ۱، ص ۲۷۱- زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۲۵۵- فخر رازی، مفاتیح الغیب ج ۲، ص ۳۷۶- آلوسی، روح المعانی، ج ۲، جزء ۲، ص ۱۵۲.

۳- ر.ک: جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۸، ص ۱۶۸

۴- نحل، ۴۴: ما این ذکر (قرآن) را بر تو نازل کردیم تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آن روشن سازی.

خداوند متعال به پیغمبر اکرم (ص) می فرماید: «و ما أنزلنا عليك الكتاب إلا لتبين لهم الذي اختلفوا فيه و هدى و رحمه لقوم يؤمنون»^۱.

مسئله داوری پیغمبر اکرم (ص) در اختلافات بین مردم آنقدر مهم است که شرط ایمان قرار گرفته است: «فلا و ربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم رجاء مما قضيت و مثلوا تسليماً»^۲. نه اینکه فقط وظیفه آنها این است که داوری را نزد تو آورند بلکه هنگامی که تو در میان آنها حکم کردی چه به سود آنها باشد چه به ضرر آنها بایستی ناراحت نشده و کاملاً تسلیم باشی.

چرا که پیغمبر (ص) از طرف خود حرف نمی زند هر حرفی بزند برگرفته از وحی الهی است . «و ما ينطق عن الهوى. ان هو الا وحى يوحى»^۳ و هر حکمی که می دهد در واقع حکم خداست چرا که خداوند متعال او را تعلیم فرموده است: «إلا أنزلنا إليك الكتاب بالحق لتحكم بين الناس بما أراك الله»^۴. انسانی که در مسیر توحید ناب باشد و حیات و مماتش برای پروردگار جهانیان باشد «قل ان صلاتى و نسكى و م حياى و مواتى لله رب العالمين لا شريك له و بذلك اُمرت و انا اول المسلمين»^۵ حکمی جز حکم الهی نمی دهد، یعنی در واقع حکم الهی از زبان نبی اکرم (ص) ظهور می کند.

بنابراین انبیا علیهم السلام عموماً و نبی مکرم اسلام (ص) خصوصاً عالیتین مراجع حل اختلافات بین بشر هستند که نظر و حکم آنها برگرفته از حکم خداست، خدایی که مدبر عالم است، لذا قوانین الهی که توسط انبیا به بشر عرضه شده است مطمئناً بشریت را از اختلافات نجات داده و به سر منزل مقصود خواهد رساند که نهایت رستگاری می باشد و تاریخ نیز نقش انبیا را در این راستا عموماً و شخص پیغمبر اکرم (ص) را خصوصاً ثبت کرده است که چطور دشمنی های دیرینه بین دو قبیله اوس و خزرج را به د و س تی مبدل نمود و ما انشاء الله در بحث آثار عملی انبیا (ع) به این مطالب اجمالاً اشاره خواهیم کرد.

۲-۴. برقراری قسط و عدل در جامعه بشری

۱- همان، ۶۴: ما قرآن را بر تو نازل نکردیم مگر به خاطر اینکه آنچه را در آن اختلاف داشته اند برای آنها تبیین کنی و این قرآن مایه هدایت و رحمت است، برای آنها که ایمان دارند.

۲- نساء، ۶۵: به پروردگارت سوگند که آنها مومن نخواهند بود مگر اینکه تو را در اختلافات خود به داوری طلبند، و سپس در دل خود از داوری تو احساس ناراحتی نکنند، و کاملاً تسلیم باشند.

۳- نجم، ۳ و ۴: هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید: آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست.

۴- نساء، ۱۰۵: ما این کتاب را به حق بر تو فرستادیم تا به آنچه خداوند به تو آموخته است در میان مردم قضاوت کنی.

۵- انعام، ۱۶۲ و ۱۶۳: بگو نماز و تمام عبادات من، و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهانیان است. همتایی برای او نیست و به همین مأمور شده ام و من نخستین مسلمانم.

قرآن کریم می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ الرَّاسُ بِالْقِسْطِ...»^۱. این آیه شریفه صریحاً به پا داشتن عدل و قسط در جامعه بشری را هدف رسالت و بعثت پیامبران معرفی کرده است، اما همانگونه که در بحث اهداف نبوت مطرح شد، آیات متعددی در قرآن به بحث اهداف رسالت پرداخته است ولی از آنجا که غایت و کمال واقعی هر موجودی در حرکت به سوی خدا خلاصه می‌شود، غایه الغایات، معرفت و عبادت خداوند متعال است و هدف اصلی از بعثت انبیا تحقق این امر است و اهداف دیگر با همه ارزش و عظمتی که دارند، مقدمه این هدف اصلی می‌باشند. اما مفهوم این حرف، این نیست که آن مقدمات چون وسیله رسیدن به این ارزش اصیل هستند خودشان فاقد ارزش ذاتی می‌باشند و پس از وصول به هدف اصلی، بودن یا نبودنشان مساوی است. بلکه بر عکس وجود این ارزشها و اهداف مقدمی بعد از رسیدن به هدف اصلی، همانقدر ضروری است که قبل از وصول، ضروری بود. به عنوان مثال معلومات کلاسهای پایین و معلومات کلاسهای بالا مراتب و درجات یک حقیقتند و چنین نیست که انسان با رسیدن به مدارج بالاتر، از معلومات کلاسهای پایین بی‌نیاز شود. و یا آن معلومات کلاسهای پایین و معلومات کلاسهای بالا مراتب و درجات یک حقیقتند و چنین نیست که انسان با رسیدن به مدارج بالاتر از معلومات کلاسهای پایین تر بی‌نیاز شود و یا آن معلومات ارزش خود را از دست بدهند بلکه هر کدام برای خود و به جای خود ارزشمند است و بودن یا نبودنش، علی السویه نیست.

ارزشهای اخلاقی و اجتماعی نیز نسبت به معرفت حق و پرستش حق، اینگونه است و چنین نیست که اگر انسان به معرفت کامل حق و پرستش حق رسید، وجود و عدم مباحث اخلاقی همچون راستی، احسان، خیرخواهی و جود و سخا، که دعوت به آنها جزو یکی از اهداف نبوت بوده^۲، یکی باشد و همچنین است مسائل اجتماعی از قبیل اجرای عدل و داد در جوامع بشری و داوری در اختلافات مردم.^۳

نکته‌ای که توجه به آن لازم است اینکه، تربیت بشریت به حدی که خود بشر مجری عدالت در روی زمین باشد یکی از اهداف مهم نبوت است که انبیا علیهم السلام به آن قیام نموده اند. بنابراین انحصار اهداف نبوت در آخرت و خدا،^۴ با مفاهیم این آیات شریفه که در مورد حل اختلافات و اجرای عدل و قسط

۱- حدید، ۲۵: ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند.

۲- از پیامبر (ص) روایت شده است: «بُعِثْتُ لِيُنْفِىَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» ر.ک: مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۷۳

۳- ر.ک: مطهری، مرتضی، وحی و نبوت، ص ۳۵-۳۸

۴- ر.ک: بازرگان، مهدی، «آخرت و خدا هدف بعثت انبیا» کیان، ش ۲۸، سال ۱۳۷۳، ص ۴۶ الی ۶۱

توسط انبیاء (ع) بود، همخوانی ندارد. اما در آیه مورد بحث فرمود: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أُنزِلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ...» یعنی انبیاء (ع) به سه وسیله مجهز بوده اند:

- ۱- بینات: به معنی دلایل روشن که معنی گسترده ای دارد و شامل معجزات و دلایل عقلی می شود.^۱
- ۲- «کتاب»: منظور از کتاب وحی است که صلاحیت آن را دارد که نوشته شود و به صورت کتاب درآید.^۲ و از آنجا که روح و حقیقت همه کتب آسمانی یک چیز است، تعبیر به «کتاب»- یعنی به صورت مفرد- می کند، هر چند با گذشت زمان و تکامل انسانها، محتوای آن کاملتر می شود.^۳

از امام صادق (ع) در مورد این آیه نقل شده است، فرمود: «الكتاب الاسم الاکبر الذی یعلم به علم کل شیء الذی کان مع الانبیا قال و انما عرف ممّا يدعی الكتاب التواره و الانجیل و الفرقان فیها کتاب نوح و فیها کتاب صالح و شعیب و ابراهیم فاخبر الله عز و جل (انّ هذا لفی الصُّحُفِ الاولی صُحُفِ ابراهیم و موسی) علیهم السلام فأین صحف ابراهیم علیه السلام إِنْهَا صُحُفِ ابراهیم الاسم الاکبر و صحف موسی علیه السلام الاسم الاکبر»^۴.

- ۳- «المیزان»: به معنای وسیله وزن کردن و سنجش می باشد. در مورد میزان اقوال مختلفی هست: قول اول اینکه منظور از میزان، امام معصوم علیه السلام می باشد.^۵ از حضرت باقر علیه السلام نقل شده که وقتی از آن بزرگوار سوال شد، میزان چیست؟ فرمود: میزان ما هستیم.^۶

قول دوم اینکه منظور از میزان، همان ترازو می باشد که دارای دو کفه است^۷ و سنگینی ها را با آن می سنجند به روایتی نیز در این باره استناد شده که جبرئیل (ع)، میزان را نازل ساخت و به نوح (ع) داد و گفت: به قوم خود دستور بده با آن وزن کنند.^۸ و این در واقع مصداق حسی آن ترازوهایی است که وزن اجناس را را با آن می سنجند. البته درست است که یکی از لوازم اجرای عدالت توسط مردم در بین خودشان، همین وسیله سنجش است، ولی دلیلی بر انحصار معنی میزان در این مورد خاص نیست و مفهوم میزان وسیع تر از انحصار در این مورد خاص است و آن چیزی است که معیار سنجش تمام اعمال انسان باشد. که می توان

۱- ر.ک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۹ و ۱۰، ص ۳۶۳- طبرسی، جوامع الجامع، ج ۶، ص ۲۴۸- فخررازی، مفاتیح الغیب، ج ۱۰، ص ۴۶۹

۲- ر.ک: طبرسی، جوامع الجامع، ج ۶، ص ۲۴۸- طباطبائی، المیزان، ج ۹، ص ۱۷۱- زمخشری، الکشاف، ج ۴، ص ۴۸۰

۳- ر.ک: مکارم شیرازی، فونه، ج ۲۳، ص ۳۷۱

۴- فیض کاشانی، الصافی، ج ۵، ص ۱۳۸

۵- قمی، تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۳۵۲

۶- بحرانی، البرهان، ج ۵، ص ۳۰۳

۷- طوسی، التبیان، ج ۹، ص ۵۳۴- طبرسی، مجمع البیان، ج ۹ و ۱۰، ص ۳۶۳.

۸- طبرسی، جوامع الجامع، ج ۶، ص ۲۴۹- زمخشری، الکشاف، ج ۳، ص ۴۸۰

گفت آن احکام و قوانین الهی، و به طور کلی دین خداست، چیزی که عقاید و اعمال اشخاص با آن سنجیده می شود، و این سنجش هم مایه قوام زندگی سعیده انسان اجتماعی و انفرادی است.^۱ ولی مسلماً هیچ میزانی، دقیق تر از سیره و روش و راه کارهای معصومانه انبیا و اشرف الانبیا علی هم السلام و همچنین جانشینان معصوم آن بزرگوار (ع) که پیشوایان معصوم دینند، نیست.^۲

قول سوم: بعضی^۳ هم گفته اند: مراد از میزان عقل است.

قول چهارم: بعضی^۴ هم گفته اند: مراد از میزان عدالت است و معنای جمله این است که خداوند عدالت عدالت را در بین شما برقرار کرد تا مساوات را میان اشیا برقرار سازید و هر چیزی را در جای خودش به کار بسته، حق هر چیزی را به آن بدهید.

اما به طور کلی، مراد از میزان، همان چیزی است که به وسیله آن هر چیزی را می سنجند و اندازه گیری می کنند. اعم از اینکه میزان برای عقیده باشد، یا فعل و یا قول و از مصادیق آن میزانی است که اشیای سنگین را به وسیله آن وزن می کنند، چیزی که هست میزان هر چیزی به حسب خود آن چیز است. مثلاً میزان طلا چیزی است و میزانی که با آن عقاید و اخلاق و گفتار و کردار را می سنجند چیز دیگری است.^۵ ارزش همه مفاهیمی که برای میزان ذکر شد در رابطه با اجرا شدن قسط و عدل در جوامع بشری در جای خود محفوظ است^۶ اما هیچ میزانی در رابطه با انسانیت انسان که مرتبط با هدف از خلقت او یعنی معرفت و عبادت خداوند متعال باشد، مسلماً دقیق تر از سیره معصوم علیه السلام نیست، که انسان خود را با آن بسنجد، و هیچ چیز دیگری جای آن را نمی گیرد و در وقع نقش آن مکمل نقش رسالت است. همانگونه که رسول خدا (ص) برای جلوگیری از گمراهی مسلمانان بعد از خودش (ص) فقط کتاب خدا را کافی نمی داند، بلکه بپ مکمل کتاب نیز که اهل بیت آن بزرگوار (ص) باشد تاکید می ورزد: «إِنَّ يَ قَدْ تَوَكَّلْتُ فَيْكُمُ الْقَلِيلِينَ مَا إِنْ نَقَسْتُمْ بِهَمَالَنْ نَقُصِّرُوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مُمَدُّ وَدٌّ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ عَتَرَتِي أَهْلُ بَيْتِي أَلَا وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَدَا عِلَى الْحَوْضِ»^۷: «همانا من دو چیز گرانبهادر

۱- طباطبایی، المیزان، ج ۱۹، ص ۱۷۱- مکارم شیرازی، نمونه، ج ۲۳، ص ۳۷۱

۲- ر.ک: جواد آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۳، (وحی و نبوت در قرآن)، ص ۱۷۴

۳- به نقل از: طباطبایی، المیزان، ج ۱۹، ص ۱۷۲

۴- ر.ک: آلوسی، روح المعانی، ج ۱۵، جزء ۲۷، ص ۱۵۵

۵- ر.ک: طباطبایی، المیزان، ج ۱۹، ص ۹۷

۶- جهت تبیین بیشتر مطلب، ر.ک: مدرسی، من هدی القرآن، ج ۵، صفحه ۱۰۰ الی ۱۰۲

۷- مجلسی بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۰۶- کنز العمال، ج ۱، ص ۱۷۲ (به نقل از مدرسی، من هدی القرآن، ج ۵، ص ۱۰۱)

میان شما بلقی گذاشتم، تا وقتی به آن دو تمسک جویدید، پس از من گمراه نخواهید شد یکی از آن دو از دیگری بزرگتر است: کتاب خدا که ریسمانی است کشیده شده از آسمان به زمین، و عترت من اهل بیت هان! که این دو هرگز جدا نمی‌شوند تا به حوض کوثر درآیند.» این روایت همان حدیث معروف ثقلین است که به طرق مختلف و با مفاهیمی نزدیک به همین از طریق عامه و خاصه نقل شده است.

ضمن اینکه میزان و ترازوی انسان در دنیا، در آخرت نیز میزان و ترازوی سنجش او خواهد بود. خداوند متعال می‌فرماید: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْحِيَ كِتَابُنَا فَمِنْهُمْ فَأُولَئِكَ يَفْرَحُونَ وَنَكْتَابُهُمْ وَلَا يَحْزَنُونَ فِتْيَانًا»^۱. از امام رضا (ع) نیز درباره میزان نقل شده است که حضرتش فرمود: میزان، امیرمومنان (ع) است که خداوند او را بر آفریدگانش گماشته است. و درباره آیه شریفه «الَّا نَضَعُوا فِي الْمِيزَانِ» تا در میزان تجاوز نکنید. فرمود: از امام سرپیچی نکنید.^۲

به هر حال یکی از اهداف مهم ارسال رسل که به این عوامل سه گانه «بینات - کتاب - میزان» مجهز بوده‌اند برای این است که «لِقَافِ الْمَظْلُومِ بِالْقِسْطِ» یعنی خود مردم به قسط و عدل^۳ قیام بکنند و مجری قسط و عدل باشند. یعنی در واقع کلر انبیا (ع) این است که مردم را طوری تربیت نمایند تا خود مردم مجری عدالت باشند. اقامه یک چیزی، اجرای آن به درست ترین صورت می‌باشد و عوامل سه گانه (بیان، کتاب و میزان) که از تجهیزات انبیا (ع) است، مکمل هم هستند تا ضامن ایجاد محیط مناسب برای برپاداشتن قسط و عدل باشند که در واقع اجرا شدن این امر توسط مردم، متحقق شدن یکی از اهداف مهم رسالت‌های الهی است.

همچنین از این آیه شریفه این برداشت نیز می‌شود که اگر مردم از مسئولیت خود در برابر عدالت شانه خالی کنند قسط و عدلی بر پا نمی‌شود. بنابراین مهم آن است که مردم چنان ساخته شوند که خود مجری عدالت گردند، و این راه را با پای خویش بپویند. ولی از آنجا که به هر حال در یک جامعه انسانی هر قدر هم سطح اخلاق و اعتقاد و تقوا بالا باشد، باز افرادی پیدا می‌شوند که سر به طغیان و گردنکشی برمی‌دارند

۱-۱ سراء، ۷۱: (به یاد آورید) روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می‌خوانیم: کسانی که نامه عملشان به دست راستشان داده شود، آن را با شادی و سرور می‌خوانند و بقدر رشته شکاف هسته خرمایی به آنان ستم نمی‌شود.

۲- عروسی هویزی، نورالتقلین، ج ۵، ص ۱۸۸

۳- منظور از قسط، عدل می‌باشد. رک: طوسی، التبیان، ج ۹، ۵۳۴- طبرسی، مجمع البیان، ۱۰۹، ۳۶۳، تفسیر ملاصدرا، ج ۶، ص ۲۷۳- و گفته شده: قسط و اقساط همان انصاف است بدین معنی که همانگونه که قسط و سهم خود را می‌گیری، قسط و سهم دیگری را بدو بدهی، و عادل مقسط است، خداوند می‌فرماید: «ان الله يحب المقسطين» (حجرات ۹) و قاسط ستمکار است، خداوند می‌فرماید: «و اما القاسطون فکانوا لجهنم حطباً» (جن ۱۵)، رک: فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۱۰، ص ۴۷۰

و مانع اجرای قسط و عدل می شوند لذا در ادامه همین آیه شریفه مورد بحث می فرماید: «و انزلنا الحديد في بأس شديد و منافع الناس و لي علم الله من ينصره و رسله بالغيب إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»^۱.

آری تجهیزات سه گانه انبیای الهی برای اجرای عدالت وقتی می تواند به هدف نهایی ب رسد که از ضمانت اجرایی آهن و «بأس شدید» آن برخوردار باشد. کلمه «بأس» به معنای تاثیر شدید است، لیکن غالبا در شدت در دفاع و جنگ استعمال می شود^۲ و بدین جهت فرموده در آهن تاثیری شدید است که بطور مداوم جنگ ها و مقاتلات و انواع دفاعها نیاز به آهن داشته است.^۳ در روایتی از امام علی (ع) در تفسیر این آیه نقل شده که فرمود: «منظور اسلحه و غیر آن است»^۴ ضمن اینکه منافع دیگری نیز برای آهن است که احتیاج به بیان آنها نیست چرا که امروزه می بینیم آهن در همه امور زندگی مصرف دارد. بنابراین مفهوم آیه شریفه اینطور می شود که: آهن را که نیروی شدید در آن است و منافع بسیاری دیگر برای مردم دارد نازل کردیم، تا با سلاحهای آهنین از عدالت دفاع کنند و تا خدا معلوم کند چه کسی خدا و فرستادگانش را ندیده یاری می کند، خداوند قوی و شکست ناپذیر است.

۲-۴-۱. قلمرو منطق و زور

آیه فوق ترسیم گویایی از چهره اسلام در زمینه تعلیم و تربیت و گسترش عدل و داد و اجرای قسط در جامعه بشری است. که انبیا علیهم السلام ابتدا با تجهیزاتی از قبیل؛ نشانه های آشکار (بیلت)، کتب آسمانی و میزان (معیار سنجش)، تلاش گسترده ای را در زمینه های فکری و فرهنگی می نمایند تا با اصلاح افکار و اندیشه های مردم، آنها را ترغیب نموده تا برای اجرای قسط و عدل قیام نمایند اما اگر برای برخی، اینها مؤثّر نیفتاد، نوبت به «حدید» می رسد که در آن «بأس شدید» است و از مردم با ایمان نیز در این مسیر کمک گرفته می شود.

و اینکه در حدیثی از رسول خدا (ص) می خوانیم: «عُثْتُ بِالسَّيْفِ بَيْنَ بَيْنِ السَّلَاحِ، حَتَّى يُعْجِبَ اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ جُعِلَ رِزْقِي تَحْتَ ظِلِّ رَمَحِي»^۵: من در آستانه رستخیز مبعوث به شمشیر شده ام تا مردمان

۱- حدید ۲۵: و آهن را نازل کردیم که در آن قوت شدیدی است، و منفعی برای مردم، تا خداوند بداند چه کسی او و رسولانش را یاری می کنند، بی آنکه او را ببینند، خداوند قوی و شکست ناپذیر است.

۲- طباطبایی، المیزان، ج ۱۹، ص ۱۷۲

۳- طباطبایی، المیزان، ج ۱۹، ص ۱۷۲

۴- هویزی، نورالتقلین، ج ۵، ص ۲۵۰

۵- تفسیر مراغی، ج ۹، ص ۱۸۳

خدای یگانه را پرستش کنند، و روزی من در سایه نیزه من است. اشاره به این است که من مأمورم سلاح را در مقابل این گروه به کار گیرم نه به عنوان اصل و اساس کار، که آیه فوق نیز به آن صراحت دارد.

همچنین از امام علی (ع) در زمینه نقش جهاد در اصلاح دین و دنیا نقل شده است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَوَّضَ الْجِهَادَ وَعِظَمَهُ، وَ جَعَلَ نَصْرَهُ وَ نَاصِرَهُ، وَ اللَّهُ مَا صَلَحَتْ دُنْيَا وَ لَادِينِ الْأَنْبِيَاءِ^۱» خداوند جهاد را واجب کرده و آنرا بزرگ شمرده، و آنرا یار و یاورش قرار داده، به خدا سوگند نه دنیا و نه دین جز با جهاد اصلاح نمی شود.»

۲-۵. نقش انبیا (ع) در تعلیم و تربیت

نگاهی به آیات قرآن کریم مبین این مطلب است که یکی از دغدغه‌های اصلی انبیا (ع) تعلیم و تربیت بشریت بوده است. تعلیم و تربیتی که نتیجه آن دست برداشتن از پرستش بت‌های سنگی و چوبی، ماه و خورشید و ستارگان و غیره که همگی از وساوس ابلیس بوده، یعنی به طور کلی دست برداشتن از پرستش طاغوت و روی آوردن به معرفت و عبادت خداوند متعال است. نجات انسانها از ظلمات محض و کشاندن آنها به سوی نور مطلق است. و در یک کلام رنگ خدایی دادن به منش و اندیشه و زندگانی بشر نتیجه تعلیم و تربیت انبیاست.

قرآن کریم در ضمن گزارشی از ساخت خانه کعبه توسط حضرت ابراهیم و اسماعیل (ع) با اشاره به دعاهای آن بزرگواران در زمینه تسلیم خدا بودن خود و ذریه شان، می‌فرماید: «رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ تَتْلُوَاعَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يَزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ^۲». یعنی در ضمن دعاهایشان برای ذریه خود فرمودند.

به اتفاق مفسرین به دلایل متعدد مصداق دعای حضرت ابراهیم (ع) شخص نبی مکرم اسلام است از جمله اینکه از خود آنحضرت (ص) نقل شده است که فرمود: «أَنَا دَعْوَةُ أَبِي إِبْرَاهِيمَ^۳» یعنی من نتیجه دعای

۱- فروع کافی، ج ۵، ص ۸، ح ۱۱

۲- بقره، ۱۲۹: پروردگارا! در میان آنها پیامبری از خودشان مبعوث کن، تا آیات تو را بر آنها بخواند، و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد و پاکیزه کند، زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار قادری).

۳- قمی، تفسیر علی بن ابراهیم (القمی)، ج ۱، ص ۶۲- طباطبائی، المیزان، ج ۱، ص ۲۸۶- فضل الله، من وحی القرآن، ج ۳، ص ۳۷- سیوطی، الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۳۹، ضمن اینکه به این صورت نیز نقل شده: «أَنَا دَعْوَةُ أَبِي إِبْرَاهِيمَ وَ بَشَارَةُ عِيسَى عَلَيْهِمَا السَّلَام» که مراد از دعای حضرت ابراهیم

پدرم ابراهیم (ع) هستم. دیگر اینکه حضرت ابراهیم (ع) این دعا را برای ذریه اش که در مکه و اطراف آن بودند نمود و خدای تعالی غیر از محمد (ص) کسی را در مکه و پیرامون آن مبعوث نکرد.^۱

اما رسولی که مورد دعای حضرت ابراهیم و اسماعیل (ع) است. برای تحقق اهدافی می باشد: نخست تلاوت آیات خدا بر مردم که باعث بیدار ساختن و جدان خفته بشریت در اثر گیرایی و جذابیت و نفوذ خارق العاده کلام الله می باشد، که خود مقدمه‌ای برای تعلیم کتاب و حکمت و در نتیجه تزکیه بشریت از لوث و پلیدیهاست. سپس تعلیم کتاب و حکمت^۲ را هدف دوم می‌شمرد. در آخر نیز مسئله تزکیه را به عنوان آخرین هدف از دعای خویش، معرفی می‌نماید.

تزکیه در لغت هم به معنی نمو دادن^۳ و هم به معنی پاکسازی آمده است.^۴ لذا نقش رسول اکرم (ص) خالص نمودن جامعه بشری از لوث و پلیدی شرک و کشاندن آنها به اطاعت خدا و خالص کردن برای اوست.^۵ و به این ترتیب تکامل وجود انسان در جنبه های علمی و عملی به عنوان هدف نهایی بعثت پیامبر معرفی شده است. همانگونه که در بخشهای گذشته نیز مطرح شد هدف از خلقت عالم «معرفت و عبادت» خداوند متعال است که در نتیجه آن انسان در «رحمت» واسعه الهی قرار می گیرد و این عالیترا این درجه تکامل یک انسان است و هدف از بعثت تمام انبیا از آدم تا خاتم تحقق این امر است، مطلبی که آیه شریفه مورد بحث نیز به آن اشاره فرمود.

آیات دیگری نیز مسئله تعلیم و تربیت انبیا و علی الخصوص شخص نبی مکرم اسلام (ص) را مطرح فرموده است: «کما ارسلنا فیکم رسولاً منکم یتلوا علیکم آیاتنا و یرزقکم و یعلمکم الکتاب و الحکمه و یعلمکم ما لم تکنوا تعلمون»^۶.

(ع) آیه مورد بحث و مراد از بشارت حضرت عیسی (ع) آیه «مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اِسْمُهُ اَحْمَدُ» (صف، ۶): ر.ک: طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۴۶۶-طبرسی، مجمع البیان، ج ۱ و ۲، ص ۳۹۵-زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۱۸۹-فخررازی، مفاتیح الغیب، ج ۲، ص ۵۸-تفسیر ملاصدرا، ج ۳، ص ۱۹۸.

۱- ر.ک: طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۴۶۷-فخررازی، مفاتیح الغیب، ج ۲، ص ۵۸

۲- در مورد اینکه فرق بین کتاب و حکمت چیست؟ مفسرین نظراتی دارند که اغلب گفته اند: منظور از کتاب، قرآن است و منظور از حکمت سنت رسول خدا است. ر.ک: طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۴۶۷-طبرسی، مجمع البیان، ج ۱ و ۲، ص ۳۹۵-فخررازی، مفاتیح الغیب، ج ۲، ص ۶۰

۳- ر.ک: راغب، مفردات، ریشه زکا، ص ۳۸۰

۴- قرشی، قاموس قرآن، ج ۳، ص ۱۶۹

۵- از ابن عباس درباره «یزکیهم» نقل شده: «هو طاعه الله و الاخلاص له» و از ابن جریر نقل شده: «نَهَضَهُمْ مِنَ الشَّرِّ وَ رَكَّ وَ يَخْلَصُهُمْ مِنْهُمْ»: ر.ک: طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۴۶۷-طبرسی، مجمع البیان، ج ۱ و ۲، ص ۳۹۵-فخررازی، مفاتیح الغیب، ج ۲، ص ۶۰

۶- بقره، ۱۵۱: (همانگونه که با تغییر قبله نعمت خود را بر شما کامل کردیم) رسولی در میان شما از نوع خودتان فرستادیم، تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را تزکیه کند و کتاب و حکمت بیاموزد، و آنچه نمی‌توانستید بدانید به شما یاد دهد.

آیه شریفه بعد از آیات مربوط به تغییر قبله مسلمانان از بیت المقدس به سوی مسجد الحرام و خانه کعبه آمده است که در آنها یکی از دلایل تغییر قبله را اتمام نعمت بر مسلمانان ذکر فرموده بود. در اینجا نیز با ذکر کلمه «کما» اشاره به این حقیقت می نماید که تغییر قبله تنها نعمت خداوند بر شما نبود، بلکه بزرگترین نعمت خداوند متعال بر شما که همه نعمتهای دیگر نیز از آن متف رَع می شود نعمت فرستادن رسولی^۱ در میان شما است که آیات ما را بر شما تلاوت می کند که ظهور در آیات قرآن دارد به خاطر «یتلوا» و معلوم است که تلاوت در مورد الفاظ استعمال می شود، نه معانی^۲ آیاتی که نتیجه تلاوت و تعلیم آن توسط رسول خدا (ص) باعث خارج شدن بشریت از ظلمات کفر و ضلالت به ایمان و هدایت می شود^۳: «الرَّكَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ»^۴. همچنین: «هُوَ الَّذِي يُثَبِّتُ عَلَى عِبْدِهِ آيَاتِهِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا تُفْعَلُ وَمَنْ أَضَلُّ لِرَّحِيمٍ»^۵.

اینکه در این آیات شریفه نخست از آیات و کتاب سخن به میان می آورد و سپس خارج کردن از ظلمات به سوی نور را به پیامبر (ص) نسبت می دهد، مبین این مطالب است که آیات و کتاب به تنهایی قادر به خارج کردن بشریت از تاریکیهای کفر و ضلالت به روشنایی ایمان و هدایت نیست^۶ بلکه تعلیم و تربیت پیامبر (ص) لازم است که بعد از تلاوت آیات الهی بشریت را با تعلیم و تربیت خود به سوی هدایت می کشاند هدایتی که به سوی راهی است که انتهایش به خدایی می رسد که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است برای اوست و برگشت همه امور به سوی اوست: «... وَإِنَّكَ لَهْدَىٰ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ - صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِلَى اللَّهِ يَضَعُ الْأُمُورَ»^۷. کما اینکه رسول خدا (ص) نیز مجهز به وحی و هدایت خداست و بدون استمداد از وحی به تنهایی قادر به خارج کردن بشریت از ظلمات به روشنایی

۱- ر.ک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۱ و ۲، ص ۴۲۹- کاشانی، منهج الصادقین، ج ۱، ص ۳۲۹- فخررازی، مفاتیح الغیب، ج ۲، ص ۱۲۲.

۲- ر.ک: طباطبائی المیزان، ج ۱، ص ۳۳۰

۳- ر.ک: تفسیرعلی بن ابراهیم، ج ۱، ص ۳۶۷- طوسی التبیان، ج ۶، ص ۲۷۱- طبرسی مجمع البیان، ج ۵ و ۶، ص ۴۶۵- زمخشری الکشاف، ج ۲، ص ۵۳۷- فخررازی مفاتیح الغیب، ج ۷، ص ۵۷.

۴- انبیا: ۱، الر، (این) کتابی است که بر تو نازل کردیم، تا مردم را از تاریکیها (ی شرک و ظلم و جهل) به سوی روشنایی (ایمان و عدل و آگاهی) بفرمان پروردگارشان درآوری، بسوی راه خداوند عزیز و حمید.

۵- حدید، ۹، همچنین ر.ک: مائده ۱۶-۱۵- ابراهیم ۵/ طلاق ۱۱-۱۰

۶- ر.ک: صادقی تهرانی، الفرقان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۱۰

۷- شوری ۵۳-۵۲: تو مسلماً به سوی راه راست هدایت می کنی. راه خداوندی که تمامی آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست آگاه باشی که همه کارها تنها به سوی خدا باز می گردد.

نیست: «و کذلک اوحینا الیک روحاً من امرنا ما کنت بشوی ما الکتاب و لا الایمان ولكن جعلناه نوراً نهدي به من نشاء من عبادنا و انک لتهدی الی صراط مستقیم»^۱.

دومین نعمتی که از نعمت عظمای ارسال رسل (ص) متفرع می گردد و تلاوت آیات مقدمه آن است تزکیه نفوس بشر است، کلمه تزکیه قبلاً نیز گفته شد به معنای تطهیر است و تطهیر عبارت است از زایل کردن پلیدی ها و آلودگی ها. در نتیجه کلمه تطهیر هم شامل اعتقادات فاسد چون شرک و کفر می شود و هم شامل ملکات رذیله چون تکبر و بخل می گردد و هم اعمال فاسد و شنیع چون کشتن و زنا و شرابخواری را شامل می شود.^۲

مسئله تزکیه و تهذیب در واقع رهاورد مشترک همه انبیاست که تلاوت آیات و تعلیم کتاب و حکمت منتهی به آن می شود. نقل شده است که ابوذر از رسول گرامی اسلام (ص) سؤال کرد: آیا مطلبی در قرآن یافت می شود که در کتاب های انبیای گذشته هم آمده باشد؟ آن حضرت فرمود: آری و آن عبارت است از خودسازی و تهذیب و تزکیه روح^۳: «قد أفلح من تَزَكَّى . وَ ذَكَوْا اسْمَ رَبِّهِ فَصْلَى . بَلْ يُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا . وَ الْآخِرَةَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى . إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى . صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى »^۴.

سومین نعمتی که در آیه شریفه مورد بحث از نعمت عظمای ارسال رسل (ص) متفرع می گردد تعلیم کتاب و حکمت است.

اما تعلیم مقدم است یا تربیت؟ در آیه قبلی (بقره ۱۲۹) اول تعلیم کتاب و حکمت را فرمود سپس تزکیه را. ولی در آیه مورد بحث و همچنین دو آیه دیگر (آل عمران، ۱۶۴- جمعه، ۲) که در رابطه با همی ن موضوع می باشد، تزکیه را مقدم بر تعلیم کتاب و حکمت فرمود. یعنی تنها در یک مورد تعلیم بر تربیت مقدم شده است (بقره ۱۲۹) و در سه مورد دیگر، تربیت و تزکیه بر تعلیم مقدم شده است. آنجا که تعلیم

۱- شوری؛ ۵۲: همان گونه (که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم) بر تو نیز روحی را به فرمان خود وحی کردیم تو پیش از این نمی دانستی کتاب و ایمان چیست ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می کنیم و تو مسلماً به سوی راه راست هدایت می کنی.

۲- ر.ک، طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۳۳۰

۳- ر.ک: مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۷۳

۴- اعلی، آیات ۱۴ الی ۱۹: به یقین کسی که پاکی جست (و خود را تزکیه کرد)، دستگارش (و آن که) نام پروردگارش را یاد کرد سپس نماز خواند . ولی شما زندگی دنیا را مقدم می دارید. در حالی که آخرت بهتر و پایدارتر است. این دستورها در کتب آسمانی پیشین نیز آمده است. در کتب ابراهیم و موسی.

بر تربیت مقدم شده، اشاره به وضع طبیعی آن است، و در موارد بیشتری که تربیت مقدم ذکر شده، گویا اشاره به مساله هدف بودن آن است، چرا که هدف اصلی تربیت انسان است و بقیه همه مقدمه آن است.^۱

۲-۵-۱. تعلیم دست نیافتنی ها

چهارمین نعمتی هم که از نعمت عظیم ارسال رسل نصیب بشریت می شود، تعلیم **تعلیم دست نیافتنی**

ها: «مالم تکنونوا تعلمون» می باشد. یعنی تعلیم آنچه که بشریت نمی توانست آنها را یاد بگیرد و این فرق دارد با آنچه که بشر نمی دانست. این قسمت از آیه شریفه از معارف و حقایقی خبر می دهد که فکر و اندیشه انسان با همه پیشرفت او در علم و صنعت از دسترسی به آن ها ناتوان است و تنها از طریق نبوت و دستاوردهای وحی می توان بر آن ها آگاه شد. اگر پیامبران الهی نباشند، خردهای اولین و آخرین، از ادراک دریای ژرف توحید و معاد بی بهره اند. عقل از کجا بفهمد که قیامت، پنجاه ایستگاه و موقف دارد...^۲ عقل و دانش بشری هر قدر هم پیشرفت نماید، نمی تواند از عالم غیب خبردار باشد، چرا که احاطه به هستی ندارد تا آگاه به تمام جوانب آن باشد. نه تنها عقول انسانهای عادی بلکه همانگونه که در ضرورت نبوت نیز مطرح گردید حتی عقل پیامبران اولوالعزم و حتی مه تر و با فضیلت ترین آنها یعنی حضرت محمد (ص) نیز نمی تواند در صورت نبودن وحی الهی، عارف به این معارف شود. مطلبی که خدای متعال خطاب به پیامبر (ص) می فرماید: «... و انزل الله علیک الكتاب و الحکمه و علمک مالم تکنک تعلم و کان فضل الله علیک عظیماً»^۳: یعنی اگر عنایت پروردگار نبود، پیامبر اسلام (ص) نیز که اشرف مخلوقات عالم و در واقع عقل کل است نیز نمی توانست برخی مسایل فراطبیعی را یاد بگیرد. و حقیقتاً این بزرگترین نعمتی است که خدای تبارک و تعالی به بشریت عنایت فرمود و با فرستادن رسولان که آیات خداوند را بر مردم تلاوت می کردند و به آنها کتاب و حکمت یاد می دادند و آنان را تزکیه می نمودند و به آنها چیزهایی را که هرگز نمی توانستند یاد بگیرند را، تعلیم می دادند. جامعه ای را که در گمراهی آشکار بودند را به سوی خدایی که هر چیزی جز ذات پاک او فنا شدنی است: «کلُّ شیءٍ هالکٌ الا وجهه»^۴ فرا می خواندند و بدین وسیله حجّت نیز بر بشریت

۱- ر.ک: مکارم شیرازی، نمونه، ج ۱، ص ۴۸۵

۲- ر.ک: جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۳ (وحی و نبوت در قرآن)، ص ۱۷۰

۳- نساء، ۱۱۳: خداوند کتاب و حکمت را بر تو نازل فرمود و آنچه را که نمی توانستی بدانی را به تو یاد داد و همانا فضل خداوند بر تو همواره بزرگ بود.

۴- قصص، ۸۸: همه چیز جز ذات (پاک) او فانی می شود.

تمام شد، بنابراین فردای قیامت نمی‌توانند اعتراضی داشته باشند: «رسلًا مبشرین و منذرین لئلاَّ یكونَ لِلنَّاسِ عَلَی اللَّهِ حِجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا»^۱.

آری خدای سبحان نعمت رسالت را به عنوان یکی از وزین ترین نعمت های الهی نام می‌برد: «لقد منَّ اللَّهُ عَلَی الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^۲. منت به معنی نعمت سنگین و وزین است.^۳ خدای سبحان نعمتهای مادی را منت نمی‌نامد اما نعمت رسالت را بر مومنان منت می‌داند، اما اینکه چرا بر مومنان منت می‌داند؟ در حالیکه رسالت برای همه بشریت است! برای این است که مومنان پذیرای رسالت رسول (ص) بوده و به اندازه درجه وجودی خود از این نعمت بی‌کران بهره می‌برند^۴ و از این انعام جز اهل اسلام بهره‌فهی برند.^۵

در سایه این نعمت عظیم است که مردمی که در جاهلیت محض به سر می‌بردند و از وحی و رسالت خبری نداشتند و به تعبیر قرآن امی^۶ بودند، آنقدر در علم و تمدن و فرهنگ پیشرفت نمودند که سرآمد روزگار خود در بین تمدنهای مختلف بشری شدند و امپراطوریهای عظیم آن روز را به زانو درآوردند. البته صد افسوس که برخی از بظواهر مسلمانها دوباره به همان «جاهلیت اولی» برگشتند. ولی باز هم درختی که انبیا کاشته بودند ثمر خودش را داد و جانشینان آن بزرگواران (ع) اهداف انبیا (ع) را دنبال نموده و تا بذل جان خویش در این راه فداکاری نمودند و لذا تا روز قیامت آثار انبیا و اولیا در زمینه تعلیم و تربیت بشریت به قوت خود باقی است.

قرآن کریم مسئله بعثت نبی مکرم اسلام (ص) را در میان به اصطلاح «اممیین» گوشزد می‌فرماید، مردمی که قبل از بعثت در گمراهی آشکاری بودند: «هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمَمِ رُسُلًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَیْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^۷.

۱- نساء، ۱۶۵: پیامبرانی که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند، تا بعد از این پیامبران، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند، (و بر همه اتمام حجت شود) و خداوند توانا و حکیم است.

۲- آل عمران، ۱۶۴: خداوند بر مومنان منت نهاد (نعمت بزرگی بخشید) هنگامی که در میان آنها، پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنها بخواند، و آنها را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد هر چند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند.

۳- راغب، مفردات، ریشه منن، ص ۷۷۷- قرشی، قاموس قرآن، ج ۶، ص ۲۹۳

۴- ر.ک: طوسی، التبیان، ج ۳، ص ۳۸- طبرسی، مجمع البیان، ج ۱ و ۲، ص ۸۷۵- کاشانی، منهج الصادقین، ج ۲، ص ۳۷۱

۵- فخررازی، مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۴۱۸

۶- در مورد امی، اقوالی وجود دارد که انشاء... در فصل سوم در بحث آثار عملی نبوت مختصراً به آنها اشاره خواهد شد، ولی همین قدر بدانیم که در فرهنگ قرآن به جامعه بی بهره از وحی و هدایت الهی، امی گفته می‌شود.

۷- جمعه، ۲

با تدبیر در آیه شریفه درمی یابیم که خداوند متعال از میان همه امّیّه در سراسر جهان، رسول اکرم (ص) را برگزید تا معلم آنها باشد، چون حوزه رسالت و خلیفه الهی آن حضرت همه عالم است : «تبارک الذی لَوْلَ الْفَوْقَانِ عَلَى عَبْدِهِ لِكُونََ الْعَالَمِينَ نَذِيرًا»^۱.

جمع بندی و نتیجه گیری فصل:

ارائه توحید خالص و معرفت حق تعالی و شرک زدایی، توجه دادن به معاد و فرجام زندگی و حیات بشر، داوری و حل اختلافات - چه فکری و عقیدتی و چه در امور دنیایی - بین مردم، تربیت مردم به گونه ای که خودشان مجری قسط و عدالت در جوامع خود باشند و تعلیم دست نیا فتنی ها و تربیت و تزکیه نفوس بشری از مهمترین کارکردهای نبوت از دیدگاه قرآن کریم می باشند .

۱- فرقان، ۱: زوال ناپذیر و پر برکت است کسی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا بیم دهنده جهانیان باشد.

فصل سوم

آثار عملی کارکردهای

نبوّت از دیدگاه

قرآن کریم

۱-۳. بررسی آثار عملی انبیا در زمینه مبارزه با انحرافات اعتقادی

۱-۱-۳. تمهید:

در این فصل سعی بر این است که با مقایسه اوضاع بشر در ابعاد مختلف: اعتقادی، فرهنگی، اجتماعی، علمی و اخلاقی در دوران قبل از بعثت انبیا (ع) با دوران بعد از بعثت آن بزرگواران، علی الخصوص با مقایسه عصر جاهلیت قبل از بعثت خاتم الانبیا (ص) و بعد از بعثت آن رسول اعظم - به دلیل وجود معجزه جاویدانش قرآن کریم، یگانه سند تاریخی مصون از تحریف که مبین اوضاع قبل از بعثت و هنگام نزول قرآن است - آثار گرانقدر عملی آن بزرگواران و به خصوص شخص نبی اکرم (ص) که جامع همۀ مزایای انبیای پیشین است را مورد بررسی قرار دهیم.

مقایسه دوران قبل از بعثت با بعد از آن مبین واقعی آثار عملی بعثت انبیا خواهد بود و اصولاً بازشناسی درست آثار عملکرد انبیا بدون بررسی اوضاع بشریت در عصر بعثت هر یک از ایشان اگر نا ممکن نباشد، بسیار دشوار است.

این یکی از امتیازات دین اسلام است که همۀ پیش زمینه های تاریخی اش به خوبی و به دقت در حافظه مکتوب تاریخ ثبت شده است برخلاف ادیان و مذاهب دیگر که علاوه بر گزارش های موجز قرآن کریم در مورد عصر بعثت انبیای گذشته، مرجع متقن و قابل استناد دیگری برای گزارش دقیق اوضاع بشریت در قرون مختلف در دسترس نیست.

اما در دین مبین اسلام پس از قرآن کریم، که همانگونه که در فصل گذشته اشاره شد از نظر قرآن علت تشریع دین، رفع اختلافات بین مردم است: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ....»^۱ و آیات شریفه دیگری که به انحرافات مردم در زمینه های گوناگون اشاره دارد و انشاء الله در ادامه بحث بر اجمالی از آنها اشاره خواهد شد . یکی از معتبرترین منابع برای شناخت جامعه پیش از بعثت، نهج البلاغه است که گذشته از اعتبار دینی از نظر تاریخی نیز بسی ارزشمند است. از دیدگاه حضرت علی (ع) در جهان قبل از بعثت، که روزگار فترت و

۱- بقره، ۲۱۳: مردم (در آغاز) یک دسته بودند (و تضادی در میان آنها وجود نداشت). بتدریج جوامع و طبقات پدید آمد و اختلافات و تضادهایی در میان آنها پیدا شد، در این حال خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی، که به سوی حق دعوت می کرد، با آنها نازل نمود تا در میان مردم در آنچه اختلاف داشتند، داوری کند.

غیبت طولانی راهنمایان طریق سعادت است،^۱ مردم در فتنه‌ها گرفتار شده، رشته‌های دین پاره شده و ستونه‌ای ایمان و یقین ناپایدار بود. در اصول دین اختلاف داشته، و امور مردم پراکنده بود، راه‌رهای دشوار و پناهگاهی وجود نداشت. چراغ هدایت بی نور، و کوردلی همگان را فرا گرفته بود. خدای رحمان معصیت می‌شد و شیطان یاری می‌گردید، ایمان بدون یاور مانده و ستونهای آن ویران گردید، و نشانه‌های آن انکار شده، راهنمای آن ویران و جاده‌های آن کهر و فراموش گردیده بود. مردم جاهل ی شیطان را اطاعت می‌کردند و به راه‌های او می‌رفتند و در آبشخور شیطان سیراب می‌شدند. با دست مردم جاهلیت، نشانه‌های شیطان آشکار و پرچم او افراشته گردید. فتنه‌ها، مردم را لگدمال کرده و با سم‌های محکم خود نابودشان کرده و پا بر جا ایستاده بود. اما مردم حیران و سرگردان، بی خبر و فریب خورده، در کنار بهترین خانه (کعبه) و بدترین همسایگان (بت پرستان) زندگی می‌کردند. خواب آنها بیداری، و سرمه چشم آنها اشک بود؛ در سرزمینی که دانشمند آن لب فرو بسته و جاهل گرامی بود.^۲ «فتنه و فساد جهان را فرا گرفته و اعمال زشت رواج یافته بود. آتش جنگ همه جا زبانه می‌کشید و دنیا، بی نور و پر از مکر و فریب گشته بود»^۳ «نشانه‌های هدایت از یاد رفته و راههای دین ویران شده»^۴؛ «نه نشانه‌ای از دین الهی بر پا و نه چراغ هدایتی روشن و نه راه حقی آشکار بود»^۵، «خداوند پیامبر (ص) را هنگامی فرستاد که پیامبران حضور نداشتند، و امت‌ها در خواب غفلت بودند، رشته‌های دوستی و انسانیت از هم گسسته بود»^۶.

اوصافی که حضرت امام علی (ع) برای جهان قبل از بعثت یاد کرده‌اند، درست است بیشتر مرتبط با دوران فترت و زمان بعثت نبی مکرم اسلام (ص) است ولی در واقع مبین این مطلب است که جامعه‌ای که از وحی و هدایت الهی فاصله بگیرد، نتیجه‌ای جز گمراهی و ضلالت آشکار نخواهد داشت و انبیا (ع) و علی‌الخصوص پیامبر اعظم (ص) در چنین شرایطی مبعوث شدند تا بشریت را از این گمراهی‌ها که به تعبیر قرآن کریم «ضلال مبین» است، نجات دهند.

۱- رک: نهج البلاغه، خطبه ۸۹/ص ۱۵۰- خطبه ۹۴، ص ۱۷۶- خطبه ۱۳۳، ص ۲۵۰، خطبه ۱۵۱، ص ۲۷۶- خطبه ۱۵۸، ص ۲۹۴

۲- نهج البلاغه، خطبه ۲، ص ۴۲

۳- همان، خطبه ۸۹، ص ۱۵۰

۴- همان، خطبه ۱۹۵، ص ۴۰۸

۵- همان، خطبه ۱۹۶، ص ۴۱۰

۶- همان، خطبه ۱۵۸، ص ۲۹۴

هدف از خلقت جن و انس معرفت و عبادت خداوند متعال است: «و ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۱ و به تعبیر حضرت امام علی (ع): «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَةُ كَمَالِ مَعْرِفَةِ الصَّدِّيقِ بِهِ وَ كَمَالِ الصَّدِّيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ، وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ، وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ»^۲. سرآغاز دین خداشناسی است و کمال شناخت خدا، باور داشتن او و کمال باور داشتن خدا، شهادت به یگانگی اوست، و کمال توحید (شهادت بر یگانگی خدا) اخلاص، و کمال اخلاص، خدا را از صفات مخلوقات جدا کردن است. این مطلب آنقدر مهم است که خدای تبارک و تعالی از فرزندان آدم درباره اقرار به آن پیمان می گیرد، تا فردای قیامت اظهار غفلت ننمایند و نگویند بچوان ما قبل از ما شرک ورزیدند و ما هم فرزندان بعد از آنها بودیم و به تبعیت از آنها ما هم شرک ورزیدیم و نباید ما را به خاطر اعمال باطل گرایان مجازات و هلاکمان بکنی: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَنْهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ يَقُولُوا هُمْ الْقِيَامَ إِلَّا كَلَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ. أَوْ يَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُلُّ ذُرِّيَةٍ مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُتَعَبِّلُونَ»^۳.

اما نگاهی به تاریخ بشریت مبین این مطلب است که متأسفانه این غایه الغایات خلقت عالم و این اصل بسیار مهم عقیدتی در تاریخ زندگی انسانها یا بکلی فراموش شده و جای خود را به پرستش طاغوت داده است و یا اینکه مشوش به شریکانی از قبیل برخی مظاهر طبیعت و یا ساخته های دست خود انسان گردیده است.

بت پرستی یکی از مشهورترین انحرافات اعتقادی بشری است که به زحمت می توان تاریخ دقیق شروع بت پرستی در بین اقوام بشریت را تعیین نمود، ولی کنکاش در تاریخ انسانها مبین این مطلب است که از قدیم الایام این موضوع در بین افراد بشر وجود داشته است و این که دعوت همه انبیا در وهله اول به توحید بوده و مشخصاً قرآن کویم در داستانهای مربوط به انبیا به آنها اشاره فرموده گویای این مطلب است که محیط های نزول وحی و ارسال رسل از این ضلالت محض پر بوده است.

۱- ذاریات، ۵۶

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱، ص ۳۲

۳- اعراف، آیه ۱۷۲ و ۱۷۳: جهت فهم بهتر کیفیت این پیمان که معروف به پیمان فطری است، ر.ک: به تفاسیر مختلف و برای تجزیه و تحلیل آنها ر.ک: طباطبائی، المیزان، ج ۸، ص ۳۰۶ الی ۳۳۱- مکارم شیرازی نمونه، ج ۷، ص ۴ الی ۱۰

در حقیقت بت پرستی نوعی تحریف در عقیده خداپرستی است همان عقیده ای که جزء فطرت و سرشت انسان است. و از آنجا که این سرشت همیشه در انسان بوده، تحریف آن در میان افراد با سطح فکر پایین نیز همیشه وجود داشته است و لذا می توان گفت تاریخ بت پرستی با تاریخ پیدایش انسان تقریباً همراه بوده است. تا جائیکه گفته شده که قدیمی ترین شکل شناخته شده ادیان بت پرستی بود^۱ که با پیدایش انسان، پیدا شده است.^۱ و گفته شده که مقدمه بت پرستی، فetiš پرستی بوده که اصطلاحی است پرتغالی به معنای سحر و افسون که دریا نوردان پرتغالی در نیمه دوم قرن پانزدهم میلادی وقتی به افریقای غربی پای نهادند، مشاهده نمودند که سیاه پوستان آن قاره در خانه های خود، چوبها و سنگها و فلزاتی را تراشیده و برای آنها احترام خاصی قائلند و وجود آنها را موثر در زندگی خویش و باعث رونق کارهای خود می دانند، پرتغالیان آن اشیاء مقدس را بزبان خود «فتیش» خواندند.^۲ بت پرستان معتقدند که در این بت ها و فتیش ها نیرویی روحانی پنهان است که صاحب آنها می تواند به حاجات خود برساند و این فتیشها جایگاه مهمی را در ادیان ابتدایی می گیرند.

در اینکه سرچشمه بت پرستی از کجا بوده، می توان به موارد زیر نیز اشاره کرد:

در انسان به مقتضای سرشت و فطرت خویش، گرایش به توحید وجود داشته است و این گرایش فطری او را به پرستش سوق می داده است و از طرف دیگر وجود افرادی کوتاه بین که همه چیز را در محسوسات می بینند، پرستش خدایی که دیده نمی شود برایشان سنگین بوده است و لذا به این سمت کشیده می شوند که توحید فطری خود را در قالب حسی بریزند و در نتیجه به سمت بت پرستی کشیده شوند.

از سوی دیگر گفته می شود اقوام پیشین روی احترام خاصی که برای پیامبران و بزرگان مذهب قایل بودند، بعد از وفات آنها مجسمه های یادبود آنها را می ساختند و روح قهرمان سازی و غلو که در افراد ضعیف و کم فکر است، آنها را وادار می کرد که برای آن بزرگان و سپس برای مجسمه های آنها، مقامات و نفوذ خارق العاده قایل شوند. و آنها را به حد الوهیت برسانند و این خود سرچشمه دیگری برای بت پرستی بوده است.

یکی دیگر از سرچشمه های بت پرستی این بود که یک سلسله از موجودات که منشأ برکات و فوایدی در زندگی انسان بودند مانند ماه و خورشید و آتش و آب و ... توجه او را به خود جلب می کردند، آنها به عنوان قدردانی در برابر این منابع، سر تعظیم فرود می آوردند بدون اینکه افق فکر خود را وسیعتر سازند و

۱- ر.ک: فرید الوجدی، محمد، دایره المعارف القرن العشرين، ج ۱۰، ص ۶۳۹ (به نقل از: واقعی، پیامبران به چه کار آمده اند، ص ۸۰)

۲- ر.ک: مشکور، محمدجواد، خلاصه ادیان، ص ۲۶

سبب نخستین و آفریدگار جهان را در ماورای آنها ببینند، این احترام و تعظیم با گذشت زمان شکل بت پرستی به خود گرفت. مانند بت پرستان زمان حضرت ابراهیم (ع). و در همه این موارد نبایستی از انحطاط فکری و جهل و نادانی بشر و همچنین وساوس و دسایس ابلیس غافل بود.

به هر حال ریشه بت پرستیها هر چه باشد متأسفانه در تاریخ بشریت وجود داشته است که گاهی به صورت پرستش اجسام ساخته شده از چوب و سنگ و ... توسط خود بشر بوده است به عنوان مثال حضرت ابراهیم به قوم خودش فرمود: «ما هذه القلائلُ التي انقلبوا عاكفون»^۱.

گاهی به صورت پرستش مظاهر طبیعت بوده است به عنوان مثال ستاره پرستی، ماه پرستی و خورشید پرستی که قرآن کریم در داستان حضرت ابراهیم (ع) به آنها اشاره فرموده است.^۲ یا مثلاً آسمان پرستی که در بین چینی‌ها مشهور بوده،^۳ یا مثلاً آتش پرستی که در بین ایرانیان مشهور بوده است.^۴

گاهی هم بت پرستی انسانها به صورت پرستش ارواح نیاکان و به عبارتی انیم‌پسم بوده است که در واقع همان مرده پرستی می‌باشد. به عنوان مثال، این نوع پرستش در بین مردم چین و ژاپن بیشتر رونق داشته است.^۵

گاه ننی پرستش انسانها در مقابل حیوانات بوده است، به عبارت دیگر: «حیوان پرستی» و به خصوص «گاو پرستی» در میان ملل مختلف معمول بوده به ویژه در میان هندیها، شیوع بیشتری داشته است که این مسئله شاید اولش از تقدسی که برای گاو قایل می‌شدند شروع شده و آخرش به پرستش آن کشیده شده است. برای مثال برخی از هندی‌ها، برای تبرک جسم خود را از ادویه ای که آمیخته با فضله ی گاو است رنگین می‌کنند و حتی خال هندو که خو برویان آن کشور بر پیشانی می‌گذارند آغشته به فضله ی گاو است.^۶ گاه نیز پرستش انسان در مقابل هم نوع خود بوده است، یعنی انسان پرستی که می‌توان فرع ون زمان حضرت موسی (ع) را مثال زد که برخی از مردم در مقابلش پرستش می‌کردند.

۱- انبیاء، ۵۲: این مجسمه های بی روح چیست که شما همواره آنها را پرستش می‌کنید؟

۲- ر.ک: انعام، ۷۶-۷۸

۳- ر.ک: مشکور، محمدجواد، خلاصه ادیان، ص ۳۷

۴- ر.ک: شهرستانی، الملل و النحل، ص ۱۸۵ - به طور خلاصه در ثنویت زردشت، عالم مادی (گیتی) با عالم معنوی (مینوی) یعنی انگره مینو (اهریمن) یا اسپننه مینو (خرد مقدس) بعبارت دیگر تاریکی با روشنایی و زشتی با زیبایی و دروغ با راستی و خیر با شر در برابر یکدیگر قرار دارند. ر.ک: مشکور خلاصه ادیان، ص ۹۸

۵- ر.ک: مشکور خلاصه ادیان، صفحات ۳۷ و ۴۹

۶- ر.ک: مشکور، محمدجواد، خلاصه ادیان، ص ۶۴

اما شرم آورترین و زشت‌ترین شکل پرستش آدمیان «آلت پرستی» بوده است. به‌عنوان مثال مجسمه - های فراوانی که از یک نژاد هندی بدست آمده است، مبیّن این مطلب است که آنها از پرستندگان آلت رجولیت بوده‌اند و آنرا موجب توالد و تناسل و کثرت و فراوانی می دانسته‌اند و ظاهراً «شیوا» که از خدایان سه گانه بزرگ دین هندویی است در آن روزگار مظهر خداوند تولید نسل و برکت بوده است.^۱ همچنین در مورد اقوام مصری و رومی نیز به این عمل فضیح اشاره شده است.^۲

متأسفانه مطالبی که مطرح شد گوشه‌ای از انحرافات بشریت در زمینه اعتقادی آنهم درباره اصلی ترین اصل عقیدتی یعنی توحید می‌باشد که هدف از خلقت کون و مکان را تشکیل می‌دهد.

امام علی (ع) در ضمن صحبت از فلسفه بعثت پیامبران می‌فرماید: «زمانی خداوند پیمان وحی را از پیامبران گرفت تا امانت رسالت را به مردم برسانند، که در عصر جاهلیت ها بیشتر مردم، پیمان خدا را نادیده انگاشتند و حق پروردگار را نشناختند و برابر او به خدایان دروغین روی آوردند و شیطان مردم را از معرفت خدا بازداشت و از پرستش او جدا کرد».^۳

سخن حضرت امام علی (ع) بسیار واضح، گویای اوضاع اعتقادی بشر در عصر بعثت انبیاست.

۳-۱-۳. وضع اعتقادی بشر در جاهلیت قبل از بعثت رسول اکرم (ص)

پیامبر اسلام (ص) هنگامی مبعوث شدند که آیین‌های مختلفی در بین مردم وجود داشت و اصلی ترین پیام دین، یعنی خداشناسی و توحید به انحراف گراییده بود. گذشته از شرک و بت پرستی که هر قومی و قبیله‌ای برای خود بتی مخصوص داشت و خانه کعبه، خانه‌ای که بر پایه توحید، توسط ابراهیم خلیل، بت شکن معروف تاریخ ساخته شده بود، از بت‌های ساخته دست بشر پر شده بود و مردم به جای پرستش خالق خویش در مقابل این بت‌ها سجده می کردند. بلکه متأسفانه ادیان آسمانی نیز دچار تحریف شده بودند،

۱- ر.ک: همان، ص ۵۶

۲- ر.ک: ویل دورانت، لذات فلسفه، ترجمه عباس زریاب خویی، ص ۴۱۲؛ برتراند راسل، زناشویی و اخلاق، ص ۳۹ (به نقل از: وائقی، پیامبران به چه

کار آمده‌اند؟، صص ۱۱۲ و ۱۱۳)

۳- نهج البلاغه، خطبه ص ۳۸

یهودیان عزیر (ع) را پسر خدا می دانستند و مسیحیان عیسی (ع) را، بعضی هم ملحد بودند اصلاً دینی نداشتند، و برخی هم به پرستش ستارگان و کواکب آسمانی روی آورده بودند.

امام علی (ع) به عنوان نزدیک ترین و آشناترین شخص به فرهنگ جاهلیت اوضاع اعتقادی مردم را این سان بازگو می فرماید: «مردم روی زمین دارای مذاهب پراکنده، خواسته های گوناگون و روش های متفاوت بودند: عده ای خدا را به پدیده ها تشبیه کرده و گروهی نام های ارزشمند خدا را انکار و به بت ها نسبت می دادند و برخی به غیر خدا اشاره می کردند.»^۱ امام علی (ع) آیین عرب جاهلی را بدترین آیین دانسته است: «و انتم یا معشرَ الْعَرَبِ علی شَرِّ دین»^۲

اشاره ای مختصر به مهمترین گروه های اعتقادی آن دوران، درکی بهتر از اوضاع جاهلیت به دست می

دهد:

۱- دسته ای نه آفریدگار جهان را می پرستیدند و نه قیامت و رستاخیز را می پذیرفتند اینان جز طبیعت، به عالم دیگری باور نداشتند و گذشت روزگار را یگانه عامل مرگ می پنداشتند. قرآن کریم در این باره می فرماید: «و قالوا ما عِش إِلَّا حَیَاتُنَا الدُّنْیَا نَمُوتُ وَ نَحْیَا وَ مَا یُحْیِیْکُمْ إِلَّا الدَّهْرُ وَ مَا لَهُمْ بِذَٰلِکَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا یُظْلَمُونَ»^۳

و به این ترتیب این عده که مشهور به دهریین هستند هم معاد را انکار می کردند و هم مبدا را.^۴ شبیه این تعبیر در آیات دیگر نیز آمده است: «و قالوا إِنْ هِیَ إِلَّا حَیَاتُنَا الدُّنْیَا نَفُوتُ وَ نَحْیَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِینَ»^۵

۲- گروه دیگری، با وجود اعتقاد به آفریدگار هستی، زندگی پس از مرگ را خرافه ای بیش نمی دانستند.^۶ اینها به تعبیر قرآن کسانی بودند که آفرینش نخستین خود را از یاد برده و از روی ناباوری می گفتند: چه کسی این استخوانها را که چنین بهسیده است، زندگی می بخشد؟! «و ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَرَى خَلْقَهُ

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱، ص ۳۸

۲- همان، خطبه ۲۶، ص ۷۲

۳- جائیه، ۲۴

۴- برای آشنایی بیشتر در این باره ر.ک: شهرستانی، الملل و النحل، ص ۴۲۹- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ص ۱۰۲

۵- انعام، ۲۹: آنها گفتند چیزی جز این زندگی دنیای ما نیست و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد.

۶- مومنون، ۳۷: مسلماً غیر از این زندگی دنیای ما، چیزی در کار نیست پیوسته گروهی از ما می میریم، و نسل دیگری جای ما را می گیرد و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد.

۷- ر.ک: شهرستانی، الملل و النحل، ص ۴۲۹

قَالَ مِنْ مِجْيِ الْعِظَامِ وَهِيَ رَمِيمٌ^۱ در اغلب تفاسیر^۲ نقل شده است که شخصی از مشرکان به نام «ابی بن خلف» یا «امیه بن خلف» و یا «عاص بن وائل» قطعه استخوان پوسیده‌ای را پیدا کرد و گفت با ای ن دلیل محکم به مخاصمه با محمد (ص) برمی‌خیزم و سخن او را درباره معاد باطل می‌کنم، آنرا برداشت و نزد پیامبر (ص) آمد (و شاید هم مقداری از آن را در حضور پیغمبر (ص) نرم کرد و به زمین ریخت) و گفت چه کسی می‌تواند این استخوانهای پوسیده را از نو زنده کند؟! که خداوند متعال در آیات بعدی جوابش را می‌دهد: همان کسی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آنرا آفرید.

۳- بیشتر مردمان عرب جاهلی، هر چند به خدا و گونه‌ای از معاد اعتقاد داشتند، راه تقرب به خداوند را در پرستش بتها می‌جستند و آنها را شفیع خود می‌ساختند قرآن کریم در اوصاف این عده می‌فرماید: «و يَعْجُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ»^۳.

بت را به زبان عربی صنم و وثن گویند، وثنیّت و بت پرستی در دوره ی جاهلیت در عربستان بسیار رواج داشته و سنگهایی نیز که از حیث شکل یا رنگ یا بزرگی خصوصیتی داشته مورد پرستش قرار می‌دادند و آنها را «نُصَب» می‌نامیدند که جمع آن انصاب است.^۴

در تاریخچه بت پرستی در میان قوم عرب آمده است، شخصی به اسم «عمرو بن لُحی» پس از آنکه در مکه سرور قوم خودش شد و کاره‌ای خانه (کعبه) به دست او افک در سفری که به شهر «بلقا» در شام رفته بود، جمعی را در حال بت پرستی دید، از آنها در این باره سوال کرد، گفتند اینها خدایانی هستند که به شکل موجودات علوی و صور انسانی درآورده‌ایم، از آنها یاری می‌جوییم، و به وسیله آنها تقاضای باران می‌کنیم! عمرو بن لُحی این عمل را پسندیده، و بتی از بتهای آنها را خواست، بدو هبل را دادند به مکه آورد و در کعبه جای داد و با او «اساف و نائله» بشکل زوج زن و شوهر بودند و مردم را بستایش و نیایش آنها دعوت کرد که آن دو را نزد خداوند تبارک و تعالی شفیع قرار دهند و این واقعه در آغاز سلطنت «شاپور ذو الا کتاف» اتفاق افتاد تا اینکه اسلام ظاهر شد و آنها را بیرون ریخت و باطل کرد.^۵

۱- یس، ۷۸: و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت: چه کسی این استخوانها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است؟

۲- ر.ک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۷ و ۸، ص ۶۷۸- بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۵۸۲ و ۵۸۳- رازی، تفسیر روض الجنان و روح الجنان (ابوالفتوح)، ج ۱۶، ص ۱۶۹.

۳- یونس، ۱۸: آنها غیر از خدا، چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند، و نه سودی می‌بخشد و می‌گویند اینها شفعیان ما نزد خدا هستند.

۴- ر.ک: مشکور، محمد جواد، خلاصه ادیان، ص ۲۵

۵- ر.ک: شهرستانی، الملل و النحل، ص ۴۲۸- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۹

بتهای متعددی به اسمهای مختلف که مشهورترین آنها عبارت بودند از: وَدَّ، سَوَاع، مَعُوْث، مَعُوْث، نَسْر، هَلْب، مَنَات، غَزْی ولات، مورد پرستش واقع می شدند.^۱ بت پرستی دین رایج در بین اعراب جاهلی بود و متأسفانه کعبه، در حقیقت بتخانه خدایان اعراب جاهلی بود، و هر قبیله آنجا بتی داشت و بالغ بر ۳۶۰ بت به اشکال مختلف در این خانه مقدس بود.^۲

ناگفته نماند که اعراب جاهلی علاوه از بت پرستی به شکل مذکور گاه حیوانات را نیز پرستش می کردند، پرستش حیوانات در واقع بقایای توتم های^۳ قدیم است و دلالت بر وجود نوعی توتیمسم در میان عرب پیش از اسلام دارد و آن نامگذاری عده ای از اشخاص و قبایل به نام حیوانات است، از قبیل : ذئب (گرگ)، دب (خرس)، ضب (سوسمار)، نسر (کرکس)، ثعلب (روباه)، ثور (گاو)، کلب (سنگ)، عوف (مرغی شکاری)، سلحفاه (سنگ پشت) ^۴.

همچنین بعضی از اجرام سماوی را نیز پرستش می کردند. مانند: آفتاب و ماه و برخی از ستارگان. شمس را خدای مؤنث و قمر را شوهر او و خدای مذکر می دانستند.^۵

۴- در دوران جاهلیت، برخی قبایل عرب نیز به یهودیت و برخی به نصرانیت و برخی هم به صابئیت گرایش پیدا کرده بودند.^۶ اما این آیینها خودشان دچار تحریفات جدی شده بودند و در جای جای قرآن کریم اشکالاتی که قرآن کریم به یهودیها و مسیحیهای آن روز می گیرد، مبیّن این مطلب است که یهود و مسیح از آیین حضرت موسی (ع) و حضرت عیسی (ع) خیلی فاصله گرفته بودند.

۵- البته در میان عرب جاهلی بودند کسانی که از بت پرستی و خرافه گرایی عرب، آزرده خاطر بوده و رفتار و کردار قوم عقب مانده خود را نکوهش می کردند. این گروه را «حنفاء» می گفتند که جمع «حنیف» بمعنای روی گرداننده از دین باطل به سوی دین حق است. این گروه به خدا، روز رستاخیز و پیامبران الهی ایمان داشتند و به اعمالی که از آیین ابراهیم (ع) باقی مانده بود، عمل می کردند.^۷

۱- ر.ک: شهرستانی، الملل و النحل، ص ۴۳۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۰۴

۲- ر.ک: سیحانی، فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۴۴

۳- در اصطلاح جامعه شناسی توتم بهیستی عبارت است از ایمان و احترام خاص به بعضی از حیوانات و نباتات، بطوریکه مردم آن قبیله غالباً گمان می کنند که از نسل آن حیوان هستند (توتم پرستی در بین انسانهای اولیه وجود داشته است)، ر.ک: مشکور، محمدجواد، خلاصه ادیان، ص ۲۳

۴- همان، ص ۲۷۶

۵- همان، ص ۲۷۳

۶- ر.ک: شهرستانی، الملل و النحل، ص ۴۳۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۰۴- مشکور، محمدجواد، خلاصه ادیان، ص ۲۸۴ و ۲۸۵

۷- ر.ک: شهرستانی، الملل و النحل، ص ۴۳۶- مشکور، محمدجواد، خلاصه ادیان، ص ۲۸۲

گفته شده امی^۱ بن آنی الصلّٰت، قسّ بن سلعدّه ایادی، ورقه بن نوفل، خالد بن سنان العبسی، عبدالمطلب بن هاشم و ابوطالب بن عبدالمطلب از مشهورترین حنفا بودند.^۱

این مطلب خلاصه‌ای بود از وضعیت اعتقادی مردم در عصر جاهلیت ولی مسلّمّاً اعتقادهای منحرف مردم آن عصر در مطالب مطرح شده منحصر نمی‌شود، بلکه انحرافات اعتقادی آنها خیلی فراتر از اینها بود، منتها پرداختن به همه آنها علاوه از اینکه به طور کامل میسر نیست، مطلب را به درازا می‌کشاند. همین مختصر اوضاع آشفته اعتقادی مردم عصر جاهلیت را بر ملا می‌سازد.^۲ اینک ببینیم بعد از ارسال رُسل از طرف خداوند متعال و زندگی سراسر هدایت و پربرکت انبیا علیهم السلام چه اتفاقی افتاد؟ و این وضع نابسامان اعتقادی مردم در نهایت چه شد؟ بازتاب کوشش‌های انبیا (ع) در زمینه اعتقادات مردم چه بود؟

۳-۱-۴. آثار عملی انبیا (ع) در زمینه اعتقادی

از مهمترین آثار عملی انبیا (ع) در این زمینه بیدار کردن وجدان خفته بشریت، و هدایت آنها به صراط مستقیم حق و در یک کلمه توحید ناب و همچنین توجه دادن به آخرت است.

بررسی تاریخی نشانگر این واقعیت است که در جامعه‌های بعد از بعثت انبیا (ع)، توحید به عنوان محور اصلی تمام فضایل معرفی می‌شود و همه خدایان ساخته و پرداخته افکار و اوهام فاسد مردم که از گمراهی محض انسانها سرچشمه می‌گرفت، توسط انبیا (ع) مطرود می‌گردد و جای خود را به خداپرستی می‌دهد. البته این منافات ندارد با این مطلب که بوده‌اند همواره، انسانهای فاسدی که در مقابل حقیقت گردنکشی نموده و زیر بار هدایت نرفته‌اند حتی بعد از بعثت انبیا (ع)، مطلبی که در همین جامعه امروزی نیز در کنار گوشه جهان بعد از آمدن این همه انبیا (ع) باز هم متأسفانه وجود دارد ولی من حیث المجموع مقایسه جامعه‌های قبل از بعثت انبیا (ع) با بعد از آن مبیّن این مطلب است که قهرمانان توحید یعنی انبیا (ع) در هدایت مردم به صراط مستقیم حق و بیدار کردن وجدان خفته بشریت و همچنین توجه دادن مردم به

۱- ر.ک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۰۴- مشکور، محمدجواد، خلاصه ادیان، ص ۲۸۲ و ۲۸۳

۲- جهت آشنایی بیش تر با اعتقادات دوران جاهلیت، ر.ک: کلّبی، هشام بن محمد بن سائب، م ۲۰۴ ه، کتاب الاصلنام - شهرستانی، الملّ و النحل، ص

۴۲۷ الی ص ۴۴۱- سبحانی، فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۴۳ الی ۶۸- مشکور، خلاصه ادیان، ص ۲۶۲ الی ۲۸۷

آخرت، عملاً آثار بسیار گرانبغی داشته‌اند که از همان مردمان منحرف العقیده در زمینه مبدأ و معاد کسانی را ساخته‌اند که در راه آرمان توحیدی شان، همه شکنجه‌های طاقت فرسا را تحمل نموده و حتی جان خود را در این راه از دست داده‌اند.

در فصل گذشته در بحث کارکردهای اصلی نبوت از دیدگاه قرآن کریم گفته شد که نفی شرک و دعوت به توحید، بنیان و اساس دعوت همه انبیا (ع) را تشکیل می‌دهد. و مجاهدینهای انبیا (ع) در زمینه نفی شرک و دعوت به توحید، بیانگر دغدغه اصلی آن بزرگواران (ع) می‌باشد. دغدغه ای که از روز اول دعوت آن بزرگواران (ع) تا روز آخر زندگی پر برکتشان همواره در راس امورشان بوده است: قرآن کریم می‌فرماید: «و لقد بعثنا فی کلِّ أُمَّةٍ رَسولاً أَنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»^۱ و این یک قاعده کلی است که اولاً در میان همه امتها، خداوند متعال رسولی فرستاده و ثانیاً کار رسولان دعوت به عبادت خدا و پرهیز از طاغوت بوده است. و انبیا (ع) وظیفه‌ای جز ابلاغ آشکار رسالت‌های الهی ندارند: «فَقُلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»^۲، بنابراین انبیا (ع) رسالت‌های الهی را به طور کامل به مردم ابلاغ نموده‌اند و اصلی‌ترین رسالت‌شان که دعوت به توحید و نفی شرک است را با نهایت توان انجام داده‌اند و آیات شریفه قرآن به طور روشنی این مطلب را تایید می‌نماید که انبیا (ع) در ابلاغ رسالت‌های الهی کوتاهی نکردند و از احدی جز خدای واحد، خوف و خشیتی به خود راه ندادند: «الَّذِينَ يَبْلِغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ مَخْشَوْنَ اللَّهَ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ...»^۳ و با قوم خود نیز اتمام حجت کردند که ای قوم رسالت‌های پروردگارم را به شما رساندم. برای نمونه حضرت هود (ع) به قوم خودش فرمود: «فَإِنْ يَقُولُوا فَقَدْ آتَيْنَاكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ»^۴. یا حضرت صالح (ع) به قوم خود فرمود: «فَتَوَلَّيْ عَنْهُمْ وَ قَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَتَيْتُكُمْ بِرِسَالَةٍ مِنْ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ»^۵ و یا حضرت شعیب (ع) به قوم خود همین را فرمود: «فَتَوَلَّيْ عَنْهُمْ وَ قَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَتَيْتُكُمْ بِرِسَالَةٍ مِنْ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ»^۶.

این آیات شریفه مبین آن است که انبیا (ع) در ابلاغ رسالت‌های الهی هیچ کوتاهی نکردند و بشریت حجتی در مقابل آنها ندارد و فردای قیامت بر علیه خود شهادت می‌دهند: «يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ

۱- نحل، ۳۶: ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که خدای یکتا را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید.

۲- نحل، ۳۵: ولی آیا پیامبران وظیفه‌ای جز ابلاغ آشکار دارند؟

۳- احزاب، ۳۹: (پیامبران) پیشین کسانی بودند که تبلیغ رسالت‌های الهی می‌کردند و تنها از او می‌ترسیدند و از هیچ کس جز خدا بیم نداشتند.

۴- هود، ۵۷: پس اگر روی گردانید، همانا من به شما ابلاغ کردم، آنچه را که به خاطرش فرستاده شده بودم.

۵- اعراف، ۷۹: پس از آنان روی برتافت و گفت ای قوم من! من رسالت پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و برای شما خیرخواهی نمودم.

۶- اعراف، ۹۳: پس از آنان روی بر تافت و گفت ای قوم من! من رسالت‌های پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و برای شما خیرخواهی نمودم.

رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَ يُذَرِّونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَرٌّ عَلَى أَنْفُسِنَا وَ غَرَرَتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ شَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ^۱.

اشاره به مطالب اخير برای اين بود که پاسخ اين شبهه داده شود که اگر انبيا (ع) کار خود را به خوبی انجام دادند و مردم را از اطاعت طاغوت نهی فرموده و به سوی عبادت خداوند دعوت نمودند، پس چرا هنوز هم بت پرستی به شکل کامل برچیده نشده است که جوابش به اين صورت داده شده که انبيا (ع) وظايف خودشان را انجام دادند و انجام وظیفه خودش بزرگترین پیروزی است، هر چند مردم در دعوت آنها کوتاهی کنند. ولی آنچه که بگواه تاریخ مسلم است اینکه، ظهور انبيا در طول تاریخ، عملاً آثار گرانبهائی داشته که اکنون به گوشه هایی از آثارگرانقدر، اين قهرمانان توحيد ناب اشاره می شود:

در بحثهای گذشته گفته شد که یکی از انحرافات اساسی در عقايد مردم، شرک و بت پرستی بوده است و اين در همه دورانها متأسفانه رایج بوده و لذا نخستين چیزی که همه انبيا (ع) به مردم تذکر می دادند توجه به حقيقت توحيد و نفی هرگونه بت پرستی بود. لذا در آیات متعدد دیده می شود که سرآغاز دعوت بسياری از پيامبران، شعار: «يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» بوده است و از اين جمله به خوبی استفاده می شود که بت پرستی مهمترين خار بر سر راه سعادت همه انسانها بوده است و اين باغبانهای توحيد برای تربيت انواع گلها و درختان پر ثمر در سرزمين جوامع انسانی قبل از هر چيز دامن همت به کمر می زدند تا با تعليمات سازنده خود، اين خارهای مزاحم را ريشه کن سازند.

اگر برآستی همه افراد جامعه جز «الله» را پرستش نکنند و در مقابل انواع بتهای ساختگی اعم از بتهای برونی و درونی، خودخواهیها، هوا و هوسها، شهوتهای: پول و مقام و جاه و جلال و زن و فرزند، سر تعظیم فرود نیاورند، هیچگونه نابسامانی در جوامع انسانی به وجود نخواهد آمد.

اگر انسان خود کامه ناتوانی را به صورت یک بت در نیاورند، و در مقابل او سجده نکنند و فرمانش را به کار نبندند، نه استبداد و استعماری به وجود خواهد آمد و نه آثار شوم آن، نه ذلّت و اسارت پیش می آید

۱- اعراف، ۱۳۰: ای جمعیت جن وانس آیا رسولانی از شما به سوی شما نیامدند که آیات مرا برایتان بازگو می کردند و از ملاقات چنین روزی شما را بیم می دادند، آنها می گویند گواهی می دهیم بر ضد خودمان (آری ما بد کردیم) و زندگی (پر زرق و برق) دنیا آنها را فریب داد، و بر زبان خود گواهی می دهند که کافر بودند. در اینکه آیا فرستادگان «جن» از خود آنها است، یا از نوع بشر؟ بين مفسران گفتگو است، بعضی به ظاهر آیه تمسک کرده گفته اند پیامبری از جن به سوی آنها فرستاده شده است و حدیثی از امام علی (ع) نیز در جواب این سوال که آیا خداوند متعال نبییی برای جن فرستاده است نقل شده است که: «نَعَمْ بُعِثَ إِلَيْهِمْ نَبِيًّا يُقَالُ لَهُ يُوسُفُ فِدَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَتَلُوهُ» (عروسی هویزی، نورالثقلین، ج ۱، ص ۷۶۸) بعضی دیگر گفته اند همه پيامبران از نوع انسان بوده اند، اما چون نخست همه جن و انس مورد ندا بوده اند به رعایت همین مناسبت پیامبران هم اگرچه از یک دسته می باشند به همه نسبت داده شده اند. (رک: طوسی، التبیان، ج ۴، ۲۷۶- طبرسی، مجمع البیان، ج ۳ و ۴، ص ۵۶۷- طبرسی، جوامع الجامع، ج ۲، ص ۲۵۵- فخر رازی، مفاتیح الغیب ج ۵، ص ۱۵۱) اما آنچه از آیات سوره جن به خوبی استفاده می شود اینکه پيامبر اسلام (ص) مبعوث به همه بوده است.

و نه وابستگی و طفیلی گرایی. و تمام این بدبختیها که دامان افراد و جوامع را می گیرد، به خاطر همان انحراف از پرستش الله، و روی آوردن به پرستش بتها و طاغوتها است.

اینها گوشه‌ای از فواید جامعه توحیدی است که در سایه آن بشریت به هدف از خلقتش به نحو عالی راهبری می‌شود. و لذا انبیا (ع) از آدم تا خاتم مردم را به سوی آن فرا خوانده‌اند. و قرآن کریم در داستانهای مربوط به حضرت نوح، هود، صالح، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، یوسف، شعیب، موسی، عیسی، علیهم السلام و شخص رسول خاتم (ص)، به مبارزه سرسختانه آنان برای استیلای توحید و نفی شرک و نتیجه آن مبارزات اشاره فرموده است. اما به خاطر اینکه مطلب به‌درازا نکشد به چند مورد مختصراً اشاره می‌شود:

حضرت ابراهیم خلیل (ع)، به عنوان قهرمان توحید و بت شکن معروف تاریخ، در محیطی پا به عرصه وجود نهاد که سراسر آن را تاریکیهای بت پرستی فرا گرفته بود، آدمیزاد در برابر بت‌های تراشیده به دست خود و ستارگان و حتی شخص نم‌رود (که با اینکه خود بت پرست بود به مردم نیز خدایی می‌فروخت) خضوع می‌کرد.

مبارزه حضرت ابراهیم (ع) بلکه مبارزات همه انبیا (ع) همواره همراه با منطق و استدلال بوده است، چنانکه می‌بینیم حضرت ابراهیم (ع) در هر سه زمینه فوق با استدلال مخالفینش را محکوم می‌نماید و آنها حرفی برای گفتن پیدا نمی‌کنند و بلکه بر ظلم بر نفسشان اقرار می‌کنند و لو اینکه آن را بروز ندهند. اولین مبارزه اش با بت پرستان است و اولش هم از نزدیکانش شروع می‌کند: «وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيْمُ لَلَّيْبِهِ اَازِرْ اَنْتَ خُذْ اَصْنَامًا اَلِهَةً اِنِّیْ اَرَاكَ وَ قَوْمَكَ فِی ضَلَالٍ مُّبِیْنٍ»^۱. ابراهیم (ع) با سرزنش، کار خود را آغاز می‌کند که آیا این بت‌های بی ارزش و بی‌جان را خدایان خود انتخاب کرده‌اید؟ در سوره انبیاء (ع) نیز این سوال به نحو دیگری طرح

۱- انعام، ۷۴: به خاطر بیاورید هنگامی که ابراهیم به مربیش (عمویش) آزر گفت آیا بت‌ها را خدایان خود انتخاب می‌کنی، من تو و جمعیت را در گمراهی آشکار می‌بینم. کلمه «اب» در لغت عرب غالباً بر پدر اطلاق می‌شود ولی گاهی هم بر جد مادری و عمو و همچنین مربی و معلم و کسانی که برای تربیت انسان به نوعی زحمت کشیده‌اند نیز گفته شده است. اما اگر قرینه‌ای در کار نباشد و به طور مطلق بیاید، قبل از هر چیز «پدر» به نظر می‌آید. حال سوال اساسی این است که آیا آن مرد بت پرست (آزر) پدر ابراهیم بوده است؟ و آیا یک فرد بت پرست و بت ساز می‌تواند پدر یک پیامبر اولوالعزم بوده باشد؟ و در نتیجه آیا در نیاکان پیامبر اعظم (ص) بت پرستی وجود داشته است؟ در صورتیکه از پیامبر اکرم (ص) نقل شده: «همواره خداوند مرا از صلب پدران پاک به رحم مادران پاک منتقل می‌ساخت و هرگز مرا به آلودگیهای جاهلیت آلوده نساخت» (ر.ک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۰، ۴۹۷- فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۵، ص ۳۳). جمعی از مفسران اهل سنت، آزر را پدر واقعی ابراهیم می‌دانند. در حالی که تمام مفسران دانشمندان شیعه معتقدند آذر پدر ابراهیم نبود، بعضی او را پدر مادر و بسیاری او را عموی ابراهیم دانسته‌اند. جهت آگاهی بیشتر، ر.ک: طوسی، التبیان، ج ۷، ص ۱۵۸- فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۵، ص ۳۱ الی ۳۴- آلوسی، روح المعانی، ج ۵، جزء ۷، ص ۲۸۲)

می‌شود: «إِذْ قَالَ لَأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ الْقَتِيلَةُ الْحَيُّ أَنْفُهَا عَاكِفُونَ»^۱. و با این سوال و تعبیراتی که حضرت به کار برد، شدیداً بت‌های آنها را تحقیر کرد. اما آنها در مقابل این منطق ابراهیم (ع) جوابی ندادند جز اینکه بگویند پدران خود را دیدیم که آنها را بپستش می‌کنند: «قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ»^۲، در جواب سوال فوق العاده منطقی ابراهیم (ع)، جوابی بی‌منطقانه‌تر از این یافت نمی‌شود که اینها دادند و متأسفانه در آیات متعددی از قرآن، کفار و مشرکین در مقابل استدلال‌های محکم انبیا(ع) این جواب را می‌دهند و قرآن کویم به شدت آن را محکوم می‌نماید. ابراهیم (ع) می‌فرماید: قطعاً شما و پدرانتان در گمراهی آشکار بودید: «قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْفُسُكُمْ آبَاءُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» برای مردمی که بت پرستی را به عنوان یک واقعیت قطعی پذیرفته بودند، قاطعیت حضرت ابراهیم (ع) در مخالفتش با بت‌ها اینها را به خودشان آورد، گفتند: آیا حرف حقی آورده ای یا شوخی می‌کنی؟ «قَالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنْ اللَّاعِبِينَ» ابراهیم (ع) بلافاصله خدای خود را معرفی می‌کند: «قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَ أَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّارِقِينَ» از اینجا به بعد مبارزه عملی حضرت ابراهیم (ع) با بت‌ها شروع می‌شود و قسم می‌خورد که نقشه‌ای برای نابودی بت‌های بت پرستان طرح کند «و لِلَّهِ لَاكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ يَقُولُوا مُدْبِرِينَ» خواست به آنها بفهماند سرانجام از یک فرصت استفاده خواهم کرد و آنها را در هم خواهم شکست. اما اینکه چرا بت پرستان چاره‌ای نیندیشیدند، شاید از این بعد که آنها باورشان نمی‌شد، یک انسان این چنین با مقدسات یک قوم بازی کند، از آن گذشته عظمت و ابهت بت‌ها که در نظر بت پرستان بود مگر به کسی اجازه می‌داد که این چنین کاری را با آنها بکند لذا جدی نگرفتند. تا اینکه ابراهیم (ع) در روزی که بتخانه از بت پرستان خلوت بود (و طبق نقل برخی مفسران برای عید بت‌ها به خارج از شهر رفته بودند) نقشه خویش را عملی کرد و جز بت بزرگ را قطعه قطعه کرد تا به سراغ او بیایند: «فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ»^۳، همینطور هم شد به دلیل سابقه‌ای که از حضرت ابراهیم (ع) در مبارزه با بت پرستی سراغ داشتند و حرف‌های تمسخرآمیزی که از آن حضرت درباره بت‌ها سراغ داشتند، بت پرستان بعد از برگشت و روبرو شدن با صحنه وحشتناک شکسته شدن بت - هایشان، به حضرت ابراهیم (ع) شک نموده و سراغ او را گرفتند.^۴

۱- انبیا، ۵۲: آن هنگام که به پدرش (آزر) و قوم او گفت این مجسمه‌های بی‌روحی را که شما همواره پرستش می‌کنید چیست؟

۲- همان، ۵۳: ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می‌کنند.

۳- انبیا، ۵۸ الی ۵۴

۴- ر.ک: همان، ۶۱- ۵۹

اما هدف ما از نقل این داستان از اینجا به بعد است که چطور حضرت ابراهیم (ع) با منطق مستدل خودش وجدانهای خفته بت پرستان را بیدار می نماید تا اینکه آنها مجبور می شوند بر ظلم بر نفسشان اقرار بکنند که واقعاً ما عجب خدایانی داریم!!! و لو اینکه لجاجت و تعصب باطل بت پرستان مانع پذیرش حق شد و به سوزاندن او رای دادند: «قالوا أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْإِنْسَانِ يَا إِبْرَاهِيمَ . قَالَ بَلْ فَعَلْتُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَيَكُونُ هَذَا إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ . فَيَجْعَلُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ . ثُمَّ لُكِّسُوا عَلَى رُؤُسِهِمْ لَوْعَ لَمِيتَ مَا هَؤُلَاءِ يَخْطِقُونَ . قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَ لَا يَضُرُّكُمْ . أَفَ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ . قَالُوا حَرِّقُوهُ وَ انصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ . قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ»^۱.

ابراهیم (ع) همینطور با منطق و استدلال وجدانهای خفته ستاره پرستان و ماه پرستان و خورشید پرستان را بیدار نمود^۲. و با همین منطق و استدلال، نمرود^۳ را به بهت و حیرت وادار کرد: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهَ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَلِمَ أَتَى اللَّهُ بِالْمِثْلِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»^۴. آری قهرمان توحید که ۱۶ سال^۵ و به قولی ۲۶ سال^۶ بیشتر نداشت، با وجود اینکه خطرات جدی جانی او را تهدید می کرد در مبارزه با بت پرستان کمترین واهمه ای به خود راه نداده و مضطرب نگردید و به فرم وده امام صادق (ع) این کمال شجاعت حضرت ابراهیم (ع) را می رساند: «حقیقت و مبارزه یک مرد موحد، در برابر صفوف فشرده کافران که آمار آنان از چند هزار متجاوز بود؛ گواه زنده بر کمال شجاعت و ثبات قدم

۱- انبیا، ۶۹-۶۲: گفتند تو این کار را کرده ای ای ابراهیم؟ گفت: بلکه بزرگشان کرده باشد! از آنها سوال کنید اگر سخن می گویند!! آنها به وجدان خود بازگشتند و (به خود) گفتند: حقا که شما ستمگرید. سپس آنها بر سرهایشان واژگونه شدند (و حکم وجدان را به کلی فراموش کردند و گفتند): تو می دانی که اینها سخن نمی گویند! (ابراهیم) گفت: آیا پس جز خدا چیزی را می پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارد، و نه زیانی می رساند که به سودشان چشم دوخته باشید یا از زیانشان بترسید. اف بر شما و بر آنچه غیر از خدا پرستش می کنید، آیا اندیشه نمی کنید؟! گفتند: او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید، اگر کاری از شما ساخته است. (سرانجام او را به دریای آتش افکندند ولی ما) گفتیم: ای آتش سرد و سالم بر ابراهیم باش.

۲- ر.ک: سوره انعام، ۸۲-۷۵

۳- از علی (ع) روایت شده که فرمود: آن کسی که با ابراهیم بر سر پروردگار او مناظره کرد «نمرود بن کنعان» بوده است. ر.ک: سیوطی، الدر المنثور،

ج ۱، ص ۳۳۱

۴- بقره، ۲۵۸: آیا ندیدی (و آگاهی نداری از) کسی که با ابراهیم درباره پروردگارش مجاجه و گفتگو کرد؛ زیرا خداوند به او حکومت داده بود (و بر اثر کمی ظرفیت از باده غرور مست شده بود) هنگامی که ابراهیم گفت: خدای من آن کسی است که زنده می کند و می میراند، او گفت منم که زنده می کنم و می میرانم! (سپس دست به سفسطه ای زد و دستور داد دو زندانی را حاضر کردند و فرمان آزادی یکی و قتل دیگری را داد). ابراهیم گفت خداوند خورشید را از افق مشرق می آورد اگر راست می گویی که حاکم بر جهان هستی تویی (خورشید را از مغرب بیاور، (در اینجا) آن مرد کافر مبهوت و وامانده شد! و خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند.

۵- طبرسی، مجمع البیان، ج ۷ و ۸، ص ۸۷

۶- قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۶، ص ۴۳ و ۴۴

ابراهیم می باشد که در راه اعلای کلمه توحید و تحکیم مبانی یکتاپرستی، از هیچ پیش آمدی ترس و بیم نداشته است»^۱. و همچنین با استدلالهای منطقی خود فطرتهای خفته بت پرستان را بیدار نمود که بت های ساخته و پرداخته افکار و اوهام بشر نمی تواند سود و زیانی به حال بت پرستان داشته باشد. و این است مفهوم کلام نورانی آقا امیرالمومنین علی (ع) درباره فلسفه بعثت انبیا: «فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَاتَّقُوا إِلَهُكُمْ أَنْبِيَاءَهُ لِكَيْلَا تُدْهِمُوا مِثْلَاقَ فِطْرَتِهِ وَتَكُونُوا مِنْهُمْ مَنَسَرِينَ نَعْمَ بَقَا وَيَحْتَجَّوْا عَلَيْهِمْ بِالْبَلَاغِ، وَتَكُونُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»^۲: رسولان خود را پی در پی اعزام کرد تا وفاداری به پیمان فطرت را از آنان بازجویند و نعمت های فراموش شده را به یاد آورند و با ابلاغ احکام الهی، حجت را بر آنها تمام نمایند، و توانمندی های پنهان شده عقل ها را آشکار سازند.

همینطور در مبارزه حضرت موسی (ع) با فرعون که ادعای خدایی بر مردم را داشت، می بینیم حتی همان ساحرانی که با همراهی فرعون به مبارزه با آن حضرت برخاسته بودند، با دیدن معجزات آن حضرت و منطق مستدل او، به خداوند متعال ایمان آورده و همانجا در مقابل چشم فرعون و فرعونیان به سجده می افتند، و حتی تهدیدات فرعون نیز دیگر روی آنها کارساز نیست.^۳

۳-۱-۵. وضع اعتقادی مردم بعد از بعثت رسول اکرم (ص)

نتیجه بیدارگری انبیا (ع) همراه با کارهای عملی آن بزرگواران در طول تاریخ، باعث شد شرک و بت پرستی جای خود را به خداپرستی بدهد؛ و درست است که در زمان خود انبیا (ع) تعداد مؤمنان به آنها بعضی موقع به تعداد انگشتان دست هم نمی رسید (مثلا درباره حضرت لوط) ^۴ ولی به مرور زمان و مخصوصا بعد از بعثت اشرف الانبیا و المرسلین (ص) که فرزند همان ابراهیم، بت شکن معروف تاریخ، و نتیجه دعای قهرمان توحید بعد از ساختن خانه کعبه - خانه ای که خدای تبارک و تعالی از حضرت ابراهیم و اسماعیل (ع) برای پاکسازی آن خانه مقدس توحیدی از هرگونه آلودگی اعم از لوث و پلیدی شرک و آلودگیهای ظاهری عهد گرفته بود: «... وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَاسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَ

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۳۰

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱، ص ۳۸

۳- ر.ک: طه، ۷۶-۷۰

۴- در تمام مدت دعوت لوط (ع) جز دختران وی که گفته شده دو تن بیش نبوده اند (ر.ک: جادالمولی، تاریخ انبیا (قصص القرآن)، ص ۹۱) کسی به حضرت لوط (ع) ایمان نیاورد حتی همسرش. چنانکه قرآن می فرماید: «فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (ذاریات، ۳۶)

الرُّكْعُ السَّجُّود»^۱ - می‌باشد، بت پرستی تا حد زیادی جای خود را به یکتاپرستی داد و تاریخ گواه آن است که بعد از بعثت پیغمبر خاتم (ص) و مجاهدتهای آن عزیز (ص)، حق و باطل از هم جدا شد و نشانه های هدایت برافراشته شد. و به فرموده امام علی (ع)؛ «خدا او را با حجت های الزام کننده، و پیروزی آشکار، و راه روشن فرستاد، پس رسالت خود را آشکارا رساند، و مردم را به راه راست واداشت، و آن را به همگان نشان داد، و نشانه های هدایت را برافراشت و چراغهای روشن را بر سر راه آدمیان گرفت، رشته های اسلام را استوار کرد، و دستگیره های ایمان را محکم و پایدار کرد».^۳

آری تلاش شبانه روزی پیامبر اکرم (ص) برای زدودن شرک و بت پرستی و حاکم کردن توحید و خداپرستی نتیجه اش این شد که بعد از حدود ۱۴ قرن از بعثت آن بزرگوار (ص) در جامعه امروزی می بینیم نه تنها مردم جزیره العرب، بلکه در جای جای این عالم نزدیک دو میلیارد مسلمان با صدای ملکوتی «اشهد ان لا اله الا الله» روح خود را صفا می دهند، این همان شعاری است که پیغمبر (ص) می فرمود: «نه من و نه هیچ یک از انبیای قبل از من کلمه ای بالاتر از آن را نیاورده ایم»^۴ و این همان شعاری است که پیغمبر (ص) از روزهای اول دعوتش بر آن تکیه می فرمود: «قولوا لا اله الا الله فلتُحوا»^۵ و در نهایت هم دین آن بزرگوار توسط آخرین وصی معصومش^۶ حجه ابن الحسن العسکری روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء به همه ادیان چیره خواهد شد: «هو الذی ارسل رسولک باله دی و دین الحق لِنُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّه و لو کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ»^۷.

۱- بقره، ۱۲۵: ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان پاک و پاکیزه کنید.
۲- حضرت ابراهیم و اسماعیل (ع) بعد از ساختن خانه کعبه در ضمن دعاهايشان (ر.ک: بقره، آیات ۱۲۷-۱۲۹) فرمودند: «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (بقره ۱۲۹) که در فصل قبلی در بحث کارکردهای نبوت گفته شد این آیه در مورد شخص پیغمبر (ص) صدق می کند و به حدیثی هم از منابع مختلف اشاره شد که حضرت رسول (ص) فرموده است: «انا دعوة ابي ابراهيم»

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵، ص ۳۵۸

۴- ر.ک: صدوق، توحید، باب ثواب الموحدين و العارفين، ص ۱۴

۵- مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۲۰۲.

۶- روایات متعددی در تفاسیر مختلف و دیگر منابع اسلامی در تفسیر این آیه وارد شده است که جهانی شدن دین رسول اکرم (ص) زمانی خواهد بود که حضرت مهدی (ع) ظهور فرمایند. به عنوان مظهر از امام باقر (ع) نقل شده است: «ان ذلك يكون عند خروج المهدي فلا يبقى احد الا اقر بربهم»^۸ (طبرسی، مجمع البيان، ج ۵ و ۶، ص ۳۸) همچنین از امام صادق (ع) روایت شده است که: «و الله ما نزل تأويلها بعد و لا ينزل تأويلها حتى يخرج القائم فاذا خرج القائم لم يبق كافر بالله العظيم» (هویزی، نورالثقلین، ج ۲، ص ۲۱۱)

۷- از رسول گرامی اسلام (ص) نقل شده است: «لا يبقى على ظهر الارض بيت مدر ولا وبر الا ادخله الله كلمة الاسلام اما بعز عزيز و اما بذل ذليل» (طبرسی، مجمع البيان، ج ۵ و ۶، ص ۳۸)

۸- توبه، ۳۳- صف، ۹- در سوره فتح آیه ۲۸ هم با اندکی تفاوت مطرح شده است.

آری در نهایت زمین را بندگان صالح الهی به ارث خواهند برد: «و لقد کُتِبَنا فی الزُّبورِ من بعد الذِّکرِ أَنَّ الارضَ یَرْثُها عِبَادِی الصَّالِحُونَ»^۱.

و اینها نتیجه نور افشانی و هدایتی است که شخص رسول الله اعظم (ص) در طول تاریخ از زمان بعثت داشته و تا روز قیامت نیز خواهد داشت: «یا أَهْلَ الرَّبِّیِّ إِلَّا أَرْسَلْناکَ شاهداً و مبشراً و نذیراً و داعِ یا اِلی اللّٰهِ بِاِذْنِهِ و سراجاً مُبِیْراً»^۲. آری وجود پیغمبر (ص) همچون خورشید تابانی است که ظلمتهای جهل و شرک و کفر را از عالم بشریت می زداید، هم چنان که نور در همه جا می تابد، شخص پیامبر اکرم (ص) به همه نواحی حیات پرتو افکن است. بنابراین پیغمبر اکرم (ص) نه تنها بت پرستان را از پرستش بتها به یکتاپرستی کشید و به فرموده امام علی (ع) اصلاً فلسفه بعثت او (ص) کشاندن بندگان از علالت بتها به عبادت خدا و از پیروی شیطان به اطاعت خدا بود^۳ بلکه انحرافات راه یافته به آیین ها و ادیان آسما نی، علی الخصوص آیین های حضرت موسی (ع) و حضرت عیسی (ع) را آشکار نموده و ریشه آنها را قطع فرمود. امام علی (ع) می فرماید: «خدا او را با برهانی کامل و کافی (قرآن) و پندهای شفا بخش، و دعوتی جبران کننده فرستاد. با فرستادن پیامبر (ص) شریعت های ناشناخته را شناساند، و ریشه بدعت های راه یافته در ادیان آسمانی را قطع کرد، و احکام و مقررات الهی را بیان فرمود»^۴.

همچنین است تاثیر عملی آن حضرت در رابطه با توجه دادن مردم به آخرت که برای فهم این واقعیت توجه به دعای کمیل، تعلیم شده توسط برترین شاگرد مکتب رسول اعظم (ص) برای کمیل بن زیاد کافی است، که چطور هر انسان غرق در مادیات و آلودگیهایش را یکدفعه به پس از مرگ متوجه می نماید.

۱-۲-۳. اوضاع اجتماعی بشر در عصر بعثت انبیا

نگاهی به تاریخ بشریت مبین این مطلب است که نه تنها آنها در اعتقادات دچار انحرافات جدی بودند، بلکه به عنوان یک موجود اجتماعی در همزیستی با یکدیگر نیز دچار اختلافات شدیدی بوده اند، و چپاول و

۱- انبیا، ۱۰۵: و همانا ما در زبور بعد از ذکر نوشتیم که زمین را بندگان صالح من به ارث خواهند برد.

۲- احزاب، ۴۵ و ۴۶: ای پیامبر! ما تو را گواه (امت) و نوید دهنده و اعلام خطر کننده و دعوت کننده به سوی خدا به اذن و رخصت خود او و چراغی نور ده فرستادیم.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷، ص ۲۶۸

۴- همان، خطبه ۱۶۱، ص ۳۰۲

غارت و کشت و کشتار جزو لاینفک زندگی اجتماعی بشریت بوده است و همواره صاحبان زر و زور، فقرا و ضعفا را به استثمار می کشیده اند و از هیچ گونه ظلمی در حق ضعفا دریغ نمی کرد. ده اند و اینها باعث اختلافات بین اجتماعات بشری بوده است که همه اش از حس استخدام طلبی دیگران به نفع خویش برمی خیزد. قرآن کریم به این اختلافات بشری که به نوبه خود باعث بعثت انبیاء (ع) شده است اشاره می فرماید: «كَانَ الرَّأْسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ الرَّبِّينَ مَبْشُرِينَ وَ مَنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ الرَّأْسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ...»^۱.

آری حس بهره کشی و استخدام انسانها در طول تاریخ همواره باعث تناقضات اجتماعی شده است. و این تناقض اجتماعی در میان انسانها هر چند به رنگ های مختلف درمی آید، ولی در واقع پیوسته یک چیز ثابت، یا یک خصوصیت عمومی بیش نیست. و آن تناقض بین قوی و ضعیف است؛ بین موجودی که در مرکز قدرت قرار گرفته و موجودی که در مرکز ضعف واقع شده است. فرق نمی کند این قوی گاهی یک فرد به نام فرعون می شود، گاه یک طبقه است و گاهی یک ملت و یا یک امت، اینها همه رنگ هایی از تناقض است.^۲

مرام فرعون در طول تاریخ روابط انسانها را بر پایه ظلم و بهره کشی قرار داده است. قرآن کریم درباره فرعون زمان حضرت موسی (ع) می فرماید: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلًا شَرِيحًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُخَبِّجُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»^۳: فرعون در زمین علو برتری جویی کرد و اهل آن را به گروههای مختلفی^۴ تقسیم نمود. گروهی را به ضعف و ناتوانی می کشاند، پسران آنها را سر می برید و زنان آنها را (برای کنیزی) زنده نگه می داشت، او مسلماً از مفسدان بود.

کار فرعونها در طول تاریخ علو و بهتری جویی است که با گستردن دامنه سلطنت خود بر مردم، تفوق جسته و از راه القای اختلاف و تفرقه افکنی در میان آنان مردم را دسته دسته کرده، تا نتوانند با هم متحد

۱ - بقره، ۲۱۳: مردم (قبل از بعثت انبیاء) همه یک امت بودند؛ خداوند به خاطر اختلافی که در میان آنان پدید آمد انبیایی به بشارت و انذار برگزید و با آنان کتاب را به حق نازل فرمود تا طبق آن در میان مردم و در آنچه اختلاف کرده اند حکم کنند. آیات دیگری نیز به اختلافات بین مردم در جوامع بشری اشاره دارد؛ ر.ک: یونس، ۱۹، هود ۱۱۹ و ۱۱۸، نحل، ۶۴- زخرف، ۶۳.

۲- ر.ک: صدر، سندهای تاریخ در قرآن، ص ۲۵۰ و ۲۵۱.

۳- قصص، ۴.

۴- علو در زمین کنایه از ستمگری و بلند پروازی و در نتیجه فساد است. ر.ک: طباطبائی، المیزان، ج ۱۶، ص ۷، فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۵۷۸- فضل الله، من وحی القرآن، ج ۱۷، ص ۲۵۹.

۵- کلمه «شَیْع» جمع شیعه و به معنای فرقه است. ر.ک: طبرسی: مجمع البیان، ج ۷ و ۸، ص ۳۷۴- فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۵۷۸- فضل الله، من وحی القرآن، ج ۱۷، ص ۲۵۹- طریحی، مجمع البحرین، ج ۴، ص ۳۵۵.

شده و در مقابل ظلم و ستم فرعونها بایستند. لذا برخی فرقه ها خلق و خوی فرعونی می گرفتند و برای برخی ظلم و ستم بعضی موقع به حدی می رسید که مثلاً فرعون زمان حضرت موسی (ع) با بنی اسرائیل معامله بردگان را می کرد، و در تضعیف و ظلم و ستم بر آنان، کار را به جایی رساند که دستور داد هر چه فرزند پسر بهای این دودمان به دنیا می آید سر ببرند و دختران آنان را باقی بگذارند. و در واقع این فساد و ظلم و ستم فرعون و به طور کلی طبقه فرعونی بر بنی اسرائیل فضای حاکم بر قبل از بعثت حضرت موسی (ع) است که در آیه شریفه فوق به تصویر کشیده شده است.

امام علی (ع) در تشریح اوضاع نابسامان اجتماعی در تاریخ انسانها و ظلم و ستمی که در حق مومنان شده و مشکلاتی که بر دوش آنها بوده می فرماید: «فرعونهای زمان، آنها را به بردگی کشاندند، و همواره بدترین شکنجه ها را بر آنها وارد کردند، و انواع تلخی ها را به کامشان ریختند، که این دوران ذلت و هلاکت و مغلوب بودن تداوم یافت، نه راهی وجود داشت که سرپیچی کنند و نه چاره ای که از خود دفاع نمایند»^۱. از دردهای بی درمانی که اگر جامعه ای دچار آن شود، سرنوشتی جز انحطاط و نابودی در پی نخواهد داشت همین است که شرایط اجتماعی به گونه ای باشد که نتوان برای رهایی از تنگناها راه گریزی یافت جامعه قبل از بعثت پیغمبر اکرم (ص) نیز به این درد گرفتار بود: «وَضَاقَ الْمَخْرَجُ وَعَمِيَ الْمَصْدَرُ»^۲.

اینها همه نتیجه فاصله طبقاتی و ظلم و ستم زورمندان و استثمار مستضعفان است که در طول تاریخ همواره افراد برتری جو و ظالم جهت حفظ منافع خود از چپاول و غارت و کشت و کشتار اقشار ضعیف، کوتاهی ننموده اند و مسلم است هرگز حفظ منافع شخصی با حفظ منافع جامعه که نیاز به عدالت و فداکاری و ایثار دارد هماهنگ نخواهد بود و نتیجه اش فساد در همه ابعاد زندگی خواهد بود.

از جمله نقشهای ممتاز انبیا (ع) حل اختلافات جوامع بشری و تربیت جوامع انسانی در راستای اجرای عدالت است که مسلماً این امر به مذاق مترفان و مسرفان جامعه سازگار نبوده و بنابراین همه آنان در مقابل بعثت انبیا جبهه می گرفتند: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَوْمِيهِ مِنْ لَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتَرْفِعُونَ إِلَّا بَمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ وَ قَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ»^۳.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، ص ۳۹۴

۲- همان، خطبه ۲، ص ۴۲

۳- سبا، ۳۴ و ۳۵: ما در هیچ شهر و دیاری پیامبری انذار کننده نفرستادیم مگر اینکه متوهمین آنها (همانها که مست ناز و نعمت بودند) گفتند: ما به آنچه شما فرستاده شده اید کافر هستیم! و گفتند: اموال و اولاد ما (از همه) بیشتر است (و این نشانه علاقه خدا به ماست) و ما هرگز مجازات نخواهیم شد.

این در واقع بخشی از طرز بینش اجتماعی، متعین جوامع بشری را تشکیل می دهد که نتیجه ای جز بهره کشی از دیگران نخواهد داشت و در نتیجه ظلم و فساد جوامع بشری را فرا خواهد گرفت. و تاریخ تا آنجا که سراغ دارد همواره بین جوامع بشری اختلاف بوده و بر سر این اختلافات خونهای بسیاری به ناحق ریخته شده است. وقتی می شنویم بعضی از فراعنه مصر برای ساختن یک قبر برای خود (هرم معروف «خوفو» که در نزدیکی پایتخت مصر قاهره قرار دارد) یکصد هزار برده را در طول بیست سال به کار می گیرد و هزاران نفر از آنها را در این ماجرا به ضرب شلاق یا از فشار کار به قتل می رسانند باید حدیث مفصل را از این مجمل بخوانیم.^۱

۲-۲-۳. اوضاع اجتماعی جزیره العرب در هنگام بعثت خاتم پیامبران

وضع اجتماعی مردم در هنگام بعثت رسول اکرم (ص) با وجود اینکه هزاران پیامبر قبل از آن بزرگوار (ص) در عالم بشریت ظهور کرده بودند، وضع بسی نابسامانی داشت. جنگهای قومی و قبیله ای سراسر جزیره العرب را فرا گرفته بود و غارت و آدم کشی جزئی از زندگی آنها شده بود. حضرت امام علی (ع) به عنوان آشناترین فرد به فرهنگ عرب جاهلی می فرماید: «خداوند پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) را هشدار دهنده جهانیان مبعوث فرمود، تا امین و پاسدار وحی الهی باشد، آنگاه که شما ملت عرب، بدترین دین را داشته، و در بدترین خانه زندگی می کردید، میان غارها، سنگهای خشن و مارهای سمی خطرناک فاقد شنوایی، به سر می بردید، آبهای آلوده می نوشیدید و غذاهای ناگوار می خوردید، خون یکدیگر را به ناحق می ریختید و پیوند خویشاوندی را می بریدید، بت ها میان شما پرستش می شد، و مفاصد و گناهان شما را فرا گرفته بود.^۲

۱- ر.ک: مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۱۲

۲- نهج البلاغه، خطبه ۲۶، ص ۷۲

بنابراین در فضای این چنینی مردم امنیت جانی نداشتند: «و یَحْفَکُونَ دِمَاءَکُمْ»^۱، امنیت مالی هم نداشتند و غارتگریهای پیاپی در میانشان رواج یافته بود: «و غاراتِ مشرُوفٍ»^۲.

خلاصه اینکه، فتنه و فساد جهان را فرا گرفته و اعمال زشت رواج یافته بود. آتش جنگ همه جا زبانه می کشید و دنیا بی نور و پر از مکر و فریب گشته بود: «و اعتزامٍ مِنَ الْفِتْنَةِ، و انْتِشَارٍ مِّنَ الْأُمُورِ وَ لَمَّا ظَمَّ نَ الْحُرُوبِ وَ الدُّنْيَا کَاسِرِفُ الرُّورِ»^۳.

در تاریخ عرب بیش از یک هزار و هفتصد جنگ ضبط شده و برخی از این جنگها، گاه تا یکصد سال و بیشتر به طول انجامیده است^۴ یعنی چندین نسل با یکدیگر در جنگ بوده اند و گاهی یک موضوع بسیار جزئی، سبب جنگهای طولانی و کشت و کشتار فروان می گردید. چنان که جنگ «بسوس» میان دو قبیله بنی بکر و بنی تغلب که هر دو از قبیله ربیعیه بودند، چهل سال طول کشید، در حالیکه سرچشمه این جن گ، ورود شتری از قبیله اول و متعلق به زنی به نام بسوس، به حوزه قدرت و مرتع قواوق شده رئیس قبیله بنی تغلب و کشته شدن آن بود.^۵

همچنین جنگ خونینی به نام «داحس» و «غبراء» بین قیس بن زهیر - رئیس قبیله بنی عبس - و حذیفه بن بدر - رئیس قبیله بنی فزاره - بر سر یک مسابقه اسب دوانی درگرفت که مدتها طول کشید. داحس و غبراء نام دو اسب بود که اولی متعلق به قیس و دومی متعلق به حذیفه بود. قیس مدعی شد که اسب وی برنده مسابقه شده است و حذیفه ادعا کرد که اسب او مسابقه را برده است. از همین اختلاف کوچک، آتش جنگ، بین طرفین شعلور شد و منجر به قتل افراد زیادی گردید.^۶

محرومتهای حاصل از زندگی صحرائشینی، رقابت بین قبایل مختلف، وحشی گری و دوری از تمدن از عواملی بود که باعث جنگ و غارتگری در بین عرب جاهلی شده بود. به عقیده ابن خلدون، این قوم بر حسب طبیعت وحشی و یغماگر بودند و موجبات وحشی گری، چنان در میان آنها استوار بود، که همچون خوی و سرشت آنان شده بود و از این خوی لذت می بردند. برای مثال آنان از این جهت به سنگ نیاز

۱- همان، خطبه ۲۶، ص ۷۲

۲- همان، خطبه ۱۹۲، ص ۳۹۴

۳- همان، خطبه ۸۹، ص ۱۵۰

۴- سیحانی، فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۵۲

۵- رک: ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۵۲۳ الی ۵۳۹

۶- رک: حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۶۸- ولی ابن اثیر هر دو اسب را متعلق به قیس دانسته است: رک: ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۵۶۶ - ۵۸۲.

داشتند که از آن دیگدان بسازند، از این رو عمارتها را خراب می کردند تا دیگ غذا پزی خود را روی سنگهای آن بگذارند، یا کاخها و عمارتها را به خاطر این ویران می ساختند تا از چوب آنها برای بر پا ساختن چادر و خیمه استفاده کنند یا از آنها میخ و ستون بسازند! خوی آنان غارتگری بود و هر چه را در دست دیگران می یافتند، می ربودند و تاراج می کردند. روزی آنان در پرتو نیزه هایشان فرا هم می شد. در ربودن اموال دیگران، به حد معینی قانع نبودند، بلکه چشمشان به هرگونه ثروت یا کالا یا ابزار زندگی می افتاد، آن را غارت می کردند.^۱

غارث و چپاول در میان عرب جاهلی تا آنجا رونق داشت که به قول قطامی - شاعر عصر اول اموی - حتی اگر جز برادر خود را نمی یافتند به غارت او می پرداختند.^۲

یکی از اختلافات بسیار بزرگ در دوران جاهلیت بین دو قبیله بزرگ «اوس» و «خزرج» در مدینه بود که جنگ و خونریزی و اختلاف در بین آندو نزدیک ۱۲۰ سال ادامه داشت^۳ که در اثر آن خسارات جانی و مالی فراوانی به یکدیگر وارد می کردند.

قرآن کریم به این دشمنی ها اشاره فرموده و درباره وضع نابسامان عرب جاهلی می فرماید: شما بر لبه پرتگاه آتش بودید: «و کنتُمْ عَلٰی شَرَفٍ حُفُوَةٍ مِّنَ الرَّارِ» شفا حفره به معنای لبه گودال است.^۴

همچنین در اینکه منظور از «نار» در آیه شریفه، آتش دوزخ است یا آتش جنگ، مفسران اقوال مختلفی دارند.^۵ اما از آنجا که در مجموع این آیه شریفه ناظر به اختلافها و جنگهای بین اعراب جاهلی و سپس بعد از ظهور اسلام متحد شدن مردم است، چنین به نظر می رسد که «نار» کنایه از جنگها و نزاعهایی بوده که هر لحظه در دوران جاهلیت به بهانه ای در میان اعراب شعله ور می شد. که البته وجود این اختلافها و نزاعها و کلاً اوضاع عرب جاهلی در ابعاد مختلف (اعتقادی، اجتماعی، فرهنگی و...) نتیجه ای جز آتش دوزخ نمی توانست داشته باشد.

۱- ر.ک: ترجمه مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ۲۸۵ - ۲۸۶

۲- ر.ک: عاملی، الصحيح من سیره النبی الاعظم، ج ۱، ص ۴۰

۳- فیض کاشانی، الصافی، ج ۵، ص ۱۰۷

۴- ر.ک: طباطبایی، المیزان، ج ۳، ص ۳۷۱- فضل الله، من وحی القرآن، ج ۶، ص ۱۸۹

۵- اکثر مفسرین منظور از آتش را آتش جهنم تفسیر کرده اند. ر.ک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۰۶- فیض کاشانی، الصافی - ج ۱، ص ۳۶۶-

زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۳۹۵- فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۳۱۳- کاشانی، منهج الصادقین، ج ۲، ص ۲۸۷- صادقی تهرانی، الفرقان، ج ۵، ص

۳۰۹- ولی آتش خواندن جنگ نیز استعمالی شایع دارد، البته استعمالی مجازی و بطور استعاره. ر.ک: طباطبایی المیزان، ج ۳، ص ۳۷۱- مکارم شیرازی،

نمونه، ج ۳، ص ۳۲

۳-۲-۳. بازتاب های اجتماعی عملکرد انبیا در زندگی بشر

مطالبی که گفته شد اجمالی بود از اوضاع اجتماعی مردم در عصر بعثتها و حال بینیم بعد از بعثت انبیا (ع) و علی الخصوص پیامبر اعظم (ص) چه اتفاقی افتاد و وضع مردم به چه روزی درآمد؟
بر اساس آیات شریفه قرآن رفع اختلافات اجتماعی در جوامع بشری از آثار اصلاحات اجتماعی انبیاست: «كَانَ الرَّاسُ أُمَةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ الرَّبِّيْنَ مَبْشُرِينَ وَ مَنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ الرَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ ...»^۱.

انبیا همواره انسانها را به وحدت فرا خوانده اند و از اختلافات پرهیز داده اند و با زراندوزان و زورمدارانی که بقای قدرت و حکومت خود را در اختلافات بین مردم می دیده اند همواره مبارزه نموده اند تاریخ تا آنجا که سراغ دارد مبیّن این مطلب است که انبیا (ع) همیشه با ظلم و ستم در همه ابعاد آن مبارزه نموده و همیشه حامی مظلومان بوده اند، به عنوان مثال حضرت موسی (ع) چه در زمانی که در مصر بود و چه وقتی که به مدین آمده بود، هر جا صحنه ظلم و ستمی می دید به یاری مظلوم می شتافت. و سپس بعد از رسالت، بزرگترین ماموریت حضرت موسی (ع) مبارزه با ظلم و ستم فرعون و عمّ ال اوست: «وَ إِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَى أَنْ اِمْحِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ. قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَحْقُقُونَ»^۲.

از آنجا که ظلم معنای جامع و گسترده ای دارد که یکی از بارزترین مصادیق آن شرک است «ان الشّرك لظلم عظیم» و از مصادیق دیگر آن همین استعمار و استعمار مظلومان توسط فرعونهای زمان است می توان گفت که نقش انبیا (ع) مبارزه با ظلم و ستم در همه ابعاد آن است.

این از بزرگترین نعمات الهی است که با فرستادن پیامبران مستضعفان و مظلومان عالم را از دست مستکبران و ظالمان نجات داده است: «يا بني اسرائيل اذكروا نعمتي التي اَنعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَاَنْتِي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ»^۳.

۱- بقره، ۲۱۳: مردم (در آغاز) یک دسته بودند خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی که به سوی حق دعوت می کرد با آنها نازل نمود تا در میان مردم در آنچه اختلاف داشتند داوری کند.

۲- شعراء، ۱۰ و ۱۱: به خاطر بیاور هنگامی که پروردگارت موسی را ندا داد که به سراغ آن قوم ستمگر برو، قوم فرعون، آیا آنها (ا) ز مخالفت فرمان پروردگار) پرهیز نمی کنند.

۳- بقره، ۴۷: ای بنی اسرائیل! نعمتهایی را که به شما ارزانی داشتم به خاطر بیاورید و (نیز به یاد آورید که) من شما را به جهانیان برتری بخشیدم.

اگرچه مردم در عصرهای مختلف قدر نعمت بزرگ اتحاد که از آثار گرانقدر اصلاحات اجتماعی انبیا است و در اثر رفع اختلافات بوجود آمده بود را ندانسته، در خود دین نیز که برای رفع اختلاف بود، باز هم اختلاف می کردند: «كَانَ الرَّاسُ أُمَةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ الرَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أَوْقَعَهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ»^۱. جمله «وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ ... بَغِيًّا بَيْنَهُمْ» اشاره به مرحله بعد از پیاده شدن تعلیمات پیامبران و پاسخ به ایراد است که به نظر می رسد. و آن اینکه اگر پیامبران برای حل اختلافات فکری و اجتماعی و عقیده ای آمدند پس چرا بعد از آمدن آنها باز هم این اختلاف کم و بیش ادامه یافت؟ آیه شریفه می فرماید میان این اختلاف و اختلافات پیشین فرق است سرچشمه اختلافات پیشین، فطرت و غریزه بشری بود، و این موضوع با بعثت انبیا برطرف گردید ولی منشا این اختلاف که اختلاف در خود دین است طغیان و ستمگری یا به اصطلاح قرآن «بغی» است.^۲

۳-۲-۱. رهاورد بعثت خاتم الانبیا (ص) در زمینه های اجتماعی

امیرالمؤمنین امام علی (ع) - که به فرموده خود آن حضرت، هر چند به اندازه پیشینیان عمر نکرده، اما در کردار آنان نظر افکنده و در اخبارشان اندیشیده و در آثارشان سیر کرده تا آنجا که گویا یکی از آنان شده است، بلکه با مطالعه تاریخ آنان گویا از اول تا پایان عمرش با آنان بوده است: «أَيُّ نَبِيٍّ، أَنْبَى وَ إِنْ لَمْ أَكُنْ غَمْرَتْ غَمْرَ مَنْ كَانَ قَبْلِي، فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ، وَ فَكَّرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ وَ سَرَرْتُ فِي آثَارِهِمْ حَتَّى غَدْتُ كَلْحِ دِهِمْ، بَلْ كَلَّيْتُ بَمَا أَنْتَهَى إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ غَمَّرْتُ مَعَ أَوْلَئِهِمْ إِلَى آخِرِهِمْ»^۳ - به طرز بسیار زیبا، ضمن اشاره به این حقیقت که چقدر حالات ملت ها با هم یکسان و در صفات و حالات با هم همانند است: «فَمَا

۱- بقره، ۲۱۳: مردم (در آغاز) یک دسته بودند خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی که به سوی حق دعوت می کرد با آنها نازل نمود تا در میان مردم در آنچه اختلاف داشتند داوری کند. (افراد با ایمان در آن اختلاف را نکردند) تنها (گروهی از) کسانی که کتاب را دریافت داشته بودند و نشانه های روشن به آنها رسیده بود، به خاطر انحراف از حق و ستمگری در آن اختلاف کردند.

۲- ر.ک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۱ و ۲، ص ۵۴۴- فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۲، ص - طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۱۱۱ - مکارم شیرازی، نمونه، ج ۲،

ص ۵۹

۳- نهج البلاغه، نامه ۳۱، ص ۵۲۲

أَشْرَعُ إِعْتِدَالَ الْأَحْوَالِ، وَ أَقْرَبَ إِشْبِلَةَ الْأَمْثَالِ»^۱ به ظلم و ستم و بهره کشی در جوامع بشری و اوضاع نابسامان و اختلافات آنها اشاره فرموده، سپس به نعمات الهی اشاره می فرماید که با فرستادن انبیا آنها را با هم متحد نموده و از ذلت به عزت رساند. و سپس به کفران نعمت آنها نیز اشاره می فرماید که چطور با هم اختلاف نمودند و در نتیجه باز به اسارت و بردگی کشیده شدند تا اینکه به رهاورد بعثت پیامبر اسلام (ص) اشاره می فرماید: «فرعونهای زمان، آنها را به بردگی کشاندند، و همواره بدترین شکنجه ها را بر آنان وارد کردند، و انواع تلخی ها را به کامشان ریختند، که این دوران ذلت و هلاکت و مغلوب بودن، تداوم یافت نه راهی وجود داشت که سرپیچی کنند، و نه چاره ای که از خود دفاع نمایند، تا آنکه خداوند تلاش و استقامت و بردباری در برابر ناملایمات آنها را، در راه دوستی خود، و قدرت تحمل ناراحتی ها را برای ترس از خویش، مشاهده فرمود. آنان را از تنگناهای بلا و سختی ها نجات داد، و ذلت آنان را به عزت و بزرگواری، و ترس آنها را به امنیت تبدیل فرمود، و آنها را حاکم و زمامدار و پیشوای انسانها قرار داد، و آن قدر کرامت و بزرگی از طرف خدا به آنها رسید که خیال آن را نیز در سر نمی پروراندند. پس اندیشه کنید که چگونه بودند آنگاه که: وحدتی اجتماعی داشتند، خواسته های آنان یکی، قلب های آنان یکسان، و دست های آنان مددکار یکدیگر، شمشیرها یاری کننده، نگاه ها به یک سو دوخته، و اراده ها واحد و همسو بود! آیا در آن حال مالک و سرپرست سراسر زمین نبودند؟ و رهبر و پیشوای همه دنیا نشدند؟ پس به پایان کار آنها نیز بنگرید! در آن هنگام که به تفرقه و پراکندگی روی آوردند، و مهربانی و دوستی آنان از بین رفت، و سخن ها و دل هایشان گوناگون شد، از هم جدا شدند، به حزب ها و گروه ها پیوستند، خداوند لباس کرامت خود را از تنشان بیرون آورد و نعمتهای فراوان شیرین را از آنها گرفت و داستان آنها در میان شما عبرت انگیزی باقی ماند.

از حالات زندگی فرزندان اسماعیل پیامبر، و فرزندان اسحاق پیامبر، و فرزندان اسراییل (که درود بر آنان باد) عبرت گیرید، راستی چقدر حالات ملتها با هم یکسان و در صفات و رفتارشان با یکدیگر همانند است! در احوالات آنها روزگاری که از هم جدا و پراکنده بودند اندیشه کنید، زمانی که پادشاهان کسری و قیصر بر آنان حکومت می کردند، و آنها را از سرزمینهای آباد، از کناره های دجله و فرات، و از محیط های سرسبز و خرم دور کردند، و به صحراهای کم گیاه، و بی آب و علف، محل وزش بادهای و سرزمین هایی که زندگی در آنجا ها مشکل بود تبعید کردند، آنان را در مکان های نامناسب، مسکین و فقیر، همنشین شتران ساختند، خانه هایشان پست ترین خانه ملت ها، و سرزمین زندگیشان خشک ترین بیابان ها بود، نه دعوت حقی وجود

۱- همان، خطبه ۱۹۲، ص ۳۹۶

داشت که به آن روی آورند و پناهنده شوند، و نه سایه محبتی وجود داشت که در عزت آن زندگی کنن د. حالات آنان دگرگون، و قدرت آنان پراکنده، و جمعیت انبوهشان متفرق بود. در بلایی سخت، و در جهالتی فراگیر فرو رفته بودند، دختران را زنده به گور، و بت‌ها را پرستش می‌کردند، و قطع رابطه با خویشاوندان، و غارتگری‌های پیاپی در میانشان رواج یافته بود. حال به نعمتهای بزرگ الهی که به هنگامه بعثت پیامبر اسلام (ص) بر آنان فرو ریخت بنگرید، که چگونه اطاعت آنان را با دین خود پیوند داد. و با دعوتش آنها را به وحدت رساند! چگونه نعمتهای الهی بالهای کرامت خود را بر آنان گستراند، و جویبارهای آسایش و رفاه برایشان روان ساخت و تمام برکات آیین حق، آنها را دربرگرفت! در میان نعمت‌ها غرق گشتند، و در خرمی زندگانی شادمان شدند، امور اجتماعی آنان در سایه قدرت حکومت اسلام استوار شد، و در پرتو عزتی پایدار آرام گرفتند و به حکومتی پایدار رسیدند. آنگاه آنان حاکم و زمامدار جهان شدند و سلاطین روی زمین گردیدند، و فرمانروای کسانی شدند که در گذشته حاکم بودند، و قوانین الهی را بر کسانی اجراء می‌کردند که مجریان احکام بودند، و در گذشته کسی قدرت در هم شکستن آنها را نداشت و هیچ کس خیال مبارزه با آنها را در سر نمی‌پروراند.^۱

حضرت امام علی (ع) در این خطبه به طرزی بسیار زیبا تاثیر عملی نبی مکرم اسلام در زمینه اجتماعی را به تصویر کشیده است. که توجه به فضای روزگار قبل از بعثت و وضع ناهنجار آن به ما می‌فهماند که منت‌گذاری خداوند در رابطه با بعثت پیامبر (ص) بر اساس چه انگیزه‌هایی بوده است:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُكَفِّهِمْ وَيَعْلَمُ لَهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَانْكَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^۲.

قرآن کریم، امنیت و اخوت اجتماعی را یکی از نعمتهای بزرگ الهی که مسلمانان در سایه پذیرش اسلام به آن دست یافتند، خوانده است: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَلَقَدْ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَلَصَّصَ حَقًّا بِنِعْمِ بَقِيٍّ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ الْأَرْضِ فَلْتَقَدْ كُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»^۳ تعبیرات این آیه شریفه ناظر به دشمنیهای دیرینه بین دو قبیله اوس و خزرج است

۱- سنهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، ص ۳۹۵ و ۳۹۶

۲- آل عمران، ۱۶۴: خداوند بر مومنان منت نهاد (نعمت بزرگی بخشید) هنگامی که در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنها بخواند، و آنها را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

۳- همان، ۱۰۳: و همگی به ريسمان خدا (قران و اسلام و هرگونه وسیله ارتباط دیگر) چنگ زنید و پراکنده نشوید، و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود بیاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید و او در میان دل‌های شما الفت ایجاد کرد و به برکت نعمت او برادر شدید، و شما بر لبه گودالی - بهو از آتش بودید، خدا شما را از آنجا برگرفت و (نجات داد) این چنین خداوند آیات خود را برای شما آشکار می‌سازد شاید هدایت شوید. روایات متعددی در

که سالیان متمادی با هم می‌جنگیدند و در طول شبانه روز سلاح را بر زمین نمی گذاشتند، اما نبی مکرم اسلام (ص) میان آنان را صلح و صفا داد و آنها داخل اسلام شدند و عداوت در بین آنها به وجود رسول خدا (ص) از قلبهایشان رفت و با هم برادر شدند^۱، ولی گاه بین آنها سر مسائل بی فایده و بر اثر تعصبهای جاهلانه بحثهایی می شد که به اتحاد ضربه می زد. و حتی گفشف شده یک موقع عصبانی شدند و کارشان به سلاح برداشتن بر علی هم نیز کشید^۲ به این صورت که روزی دو نفر به نامهای «ثعلبه بن غنم» از قبیله اوس و «اسعدبن زراره» از قبیله خزرج، در برابر یکدیگر افتخارات بعد از اسلام قبیله شان را به رخ هم می کشیدند، ثعلبه گفت: خزیمه بن ثابت (ذوالشهادتین) و حنظله (غسیل الملائکه) و عاصم بن ثابت و سعدبن معاذ از ما هستند. در برابر او اسعدبن زراره که از طایفه خزرج بود گفت: چهار نفر از قبیله ما در راه نشر و تعلیم قرآن خدمت بزرگی انجام دادند: ابی بن کعب، معاذبن جبل، زیدبن ثابت و ابوزید، به علاوه «سعدبن عباد» خطیب و رئیس انصار از ما است. بحث در بینشان بالا گرفت و کم کم کار به جای باریک کشید و قبایلشان آگاه شده پیش آنها آمدند در حالیکه اسلحه به همراه داشتند. وقتی این خبر به پیامبر (ص) رسید حضرت (ص) سریع به آنجا آمد و این آیات شریفه که از خداوند بر او نازل شد را بر آنها تلاوت فرمود و به این صورت صلح و صفا را در بین آنها برقرار فرمود.^۳

در روایات متعددی که از امام صادق (ع) نقل شده است درباره این قسمت از آیه: «و کنتُم علی شَفا حُفرِهِ من الرِّزِّ فانَّوْکُم منها» آمده است. خداوند به وسیله پیامبر (ص) آلان را که بر لب حفره ای از آتش بودند، برگرفت و نجاتشان داد.^۴ که در واقع آیه شریفه ناظر به تاثیر عملی رسول اکرم (ص) در نجات انسانها از هلاکت است.

مورد منظور از حبل الله وجود دارد: در برخی گفته شده منظور توحید و ولایت است (تفسیر علی ابن ابراهیم، ج ۱، ص ۱۰۹)، از امام باقر (ع) نقل شده، منظور از آن آل محمد (ص) است (ر.ک: عیاشی، کتاب التفسیر، ج ۱، ص ۱۹۴)، از امام جعفر صادق (ع) هم نقل شده است که حبل الله ماییم (حسکانی، شواهد التنزیل ج ۱، ص ۱۷۰)، از پیامبر (ص) نقل شده است که منظور قرآن است. (ر.ک: فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۳۱۱) همچنین از رسول خدا نقل شده که وقتی از حبل سوال شد، فرمود: «هو قول الله: لا بحبل من الله و حبل من الناس (آل عمران/۱۱۲) فالحبل من الله کتابه، و الحبل من الناس وصیی» (بحرانی، البرهان، ج ۱، ص ۶۹۹) اما همه این روایات را فرموده پیامبر (ص) تفسیر می کند که: «حبلین ممدودین طرف منهما بیدالله و طرفه بایدیکم و انهما لن یفترقا جمیعاً مجتمعین علیه و لا تفرقوا عن الحق باقیاع الاختلاف بینکم» (فیض کاشانی، الصافی، ج ۱، ص ۳۶۶) آری قرآن و اهل بیت (ع) از هم جدایی ندارند.

۱- ر.ک: قمی، تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۱، ص ۱۰۹- فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۳۱۲

۲- ر.ک: واحدی، اسباب النزول، ص ۱۲۱

۳- ر.ک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۱ و ۲، ص ۸۰۴

۴- ر.ک: عروسی هویزی، نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۷۹- بحرانی، البرهان، ج ۱، ص ۶۷۳

از ابن هارون روایت شده که وقتی از نبی مکرم اسلام نزد امام صادق (ع) سخن به میان آمد فرمود :
«بأبي و أمي و نفسي و قومي و عترتي، عجبٌ للعرب كيف لا تحملنا على رؤسها، و الله يقول في كتابه «و كنتم على شفا حُفره من الرار فانقذكم منها» فبرسول الله و الله انقذوا»^۱.

آری به فرموده امام علی (ع)، خدا به برکت وجود او کینه‌ها را دفن کرد و دشمنی‌ها را خاموش کرد. با او میان دل‌ها الفت و مهربانی ایجاد کرد و نزدیکی را از هم دور ساخت. انسانهای خوار و ذلیل و محروم در پرتو او عزت یافتند و عزیزانی خودسر ذلیل شدند. گفتار او روشنگر واقعیتها، و سکوت او زبانی گویا بود.^۲ به برکت تعالیم نورانی و هدایتگر برگرفته از وحی آن حضرت آنچنان الفت و مهربانی در بین دل‌های کینه جو ایجاد شد که اگر تمام آنچه در زمین بود، خرج می‌شد، آن الفت و مهربانی ایجاد نمی‌شد: «وَأَلْفَ بَيْنَ

قلوبهم لو أنفقت ما في الارض جميعاً ما ألفت بين قلوبهم ولكن الله ألف بينهم»^۳.

به راستی چه چیزی جز سرسپردگی به قوانین متعالی و روح بخش اسلام که توسط پیام بر اکر م (ص) تشریع می‌گردید می‌توانست جنگ‌های یکصد و بیست ساله^۴ دو قبیله بزرگ اوس و خزرج را به پایان رساند، کسانی که شب و روز در حال آماده باش نظامی بودند^۵ و کینه‌های دیرینه آنها به فرزندانشان هم منتقل می‌شد؟

به برکت هدایتگری رسول خدا (ص) بود که کینه‌ها و کدورتها جای خود را به صلح و صفا داد. پیامبر اسلام (ص) آنچه را که به او ابلاغ شد، آشکار کرد و پیام‌های پروردگارش را رساند خداوند بوسیله او شکافهای اجتماعی را به وحدت اصلاح، و فاصله‌ها را به هم پیوند داد و پس از آن که آتش دشمنی‌ها و کینه‌های برافروخته در دل‌ها راه یافته بود، میان خویشاوندان یگانگی برقرار کرد.^۶

۱- عیاشی، کتاب التفسیر، ج ۱، ص ۱۹۴

۲- ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۹۶، ص ۱۷۸

۳- انفال، آیه ۶۳- «و در میان دل‌های آنها الفت ایجاد نمود، اگر تمام آنچه روی زمین است صرف می‌کردی که در میان دل‌های آنها الفت بیفکنی نمی‌توانستی ولی خداوند در میان آنها الفت ایجاد کرد او توانا و حکیم است». «الألف» از «الالف» می‌باشد که به معنی اجتماع همراه با التیام است. (راغب، مفردات، ماده ألف، ص ۸۱) در این آیه شریفه که در رابطه با تالیف قلوب مؤمنین است مراد از مؤمنان گفته شده، انصار می‌باشد که شامل اوس و خزرج است، از امام باقر (ع) نیز همین نقل شده است. و نظر اکثر مفسرین است. (ر.ک: قمی، تفسیر علی ابراهیم، ج ۱، ص ۲۷۹- طبرسی، مجمع البیان، ج ۳ و ۴، ص ۸۵۴- بحرانی، البرهان، ج ۲، ص ۷۰۹) به نظر علامه کلام در اینجا مطلق و ملاک در آن عمومی و شامل همه مومنین است، هر چند انطباق آن بر انصار ظاهرتر است. (ر.ک: طباطبائی، المیزان، ج ۹، ص ۱۱۸)

۴- ر.ک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۰۵ - فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۳۱۲

۵- ر.ک: قمی، تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۱، ص ۱۰۹

۶- ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۲۳۱، ص ۴۶۸

ناگفته نماند، از آنجا که مهمترین آفت اتحاد و همدلی در هر اجتماعی، عدم رعایت حقوق دیگران و تجاوز به حدود و حقوق دیگران است، پیامبر اسلام (ص) به شدت مردم را از تجاوز به حریم یکدیگر و عدم رعایت حقوق هم دیگر بر حذر می داشتند. البته اساساً برپاداشتن عدالت بر طبق ارزشهای الهی یکی از مهمترین و بازرترین هدفهایی است که رسالتهای الهی برای آن نازل شده و انبیا (ع) برای استقرار آن در جوامع بشری به نحوی که خود مردم قیام به قسط و عدالت بکنند، به نحو عالی کوشیده اند: «لقد أرسلنا رُسُلًا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِنَقُومَ الرَّاسُ بِالْقِسْطِ»^۱.

این هدف والا تنها به مفهوم محدود برداشتن فاصله طبقاتی اجتماعی نیست بلکه به مفهوم پیوستگی و التزام به حق و انصاف از جانب انسان در تمام ابعاد زندگی و روابط او، در پیوند او با پروردگار و با رهبرش، و در وابستگی او به خویش و اجتماع خود و در رابطه او با آفریدگان پیرامونش، می باشد.^۲

دین مبین اسلام و تربیت یافتگان مکتب نبوی برای عدالت، ارزش فوق العاده ای قایل شده اند و تنها به آن توصیف و یا به اجرای آن قناعت نکرده اند، بلکه ارزش آن را بالا برده اند. به عنوان مثال، وقتی از عالیتین دانش آموخته مکتب نبوی (ص) یعنی امام علی (ع) سوال می شود که آیا عدالت شریفتر و بالاتر است یا بخشندگی؟ حضرت جواب می دهد: عدل هر چیزی را در جای خود می نهد، در حالی که بخشش آن را از مجرای طبیعی خود خارج می سازد، عدالت تدبیر عمومی مردم است در حالی که بخشش گروه خاصی را شامل است، پس عدالت شریفتر و برتر است: «وَسَيُّئٌ (ع): اَيُّهُمَا اَفْضَلُ: الْعَدْلُ، او الْجُودُ؟ فَقَالَ (ع): الْعَدْلُ يَصْرِفُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا وَ الْجُودُ يَخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا، وَ الْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ، وَ الْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ، فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَ أَفْضَلُهُمَا»^۳.

از نظر امام علی (ع) آن که می تواند تعادل اجتماع را حفظ کند و همه را راضی نگه دارد، به پیکر اجتماع سلامت و به روح اجتماع آرامش بدهد عدالت است، و این گویای ارزش عدالت است.

در صورتیکه به قول استاد شهید مطهری، اگر تنها با معیارهای اخلاقی و فردی این دو خصیصه انسانی را بسنجیم، جود را بالاتر می یابیم که بیش از عدالت معرف و نشانه کمال نفس است.^۴ ضمن اینکه اینگونه تفکر درباره انسان و مسائل انسانی، نوعی خاص از اندیشه است بر اساس ارزیابی خاصی. ریشه این ارزیابی

۱- حدید، ۲۵: ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند.

۲- ر.ک: مدرسی، من هدی القرآن، ج ۱۵، ص ۹۷

۳- نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷، ص ۷۳۴

۴- مطهری، سیری در نهج البلاغه، ص ۱۲۶

اهمیت و اصالت اجتماع است. ریشه این ارزیابی آن است که اصول و مبادی اجتماعی بر اصول و مبادی اخلاقی تقدم دارد آن یکی اصل است و این یکی فرع، آن یکی تنه است و این یک شاخه، آن یکی رکن است و این یکی زینت و زیور.^۱

مساله «عدل الهی» در نظام تکوین و یا تشریع، نه تنها در بعد علمی از قرون اولیه اسلامی و ارد جو فکری و عملی جهان اسلام شد و تا آنجا اهمیت یافت که بعضی فوق خود را «عدلیه» خواندند و «عدل» را یکی از اصول اعتقادی و مایه امتیاز اعتقادی خود از سایر فوق به شمار آوردند، مثل ما شیعه ها که یکی از اصول دین ما همان عدالت است؛ بلکه مساله دیگری که از صدر اسلام در جامعه اسلامی و در سطح عامه مردم مطرح بوده است، مرحله اجرایی عدل است. یک نفر مسلمان؛ از بدیهیات اولیه اندیشه های اسلامی اجتماعی اش، این بوده که امام و پیشوا و زعیم باید عادل باشد، قاضی باید عادل باشد، شاهد محکمه باید عادل باشد، شاهد طلاق یا رجوع باید عادل باشد؛ و از نظر یک مسلمان شیعی، امام جمعه و جماعت نیز باید عادل باشد. هر مسلمان همواره در برابر پستیایی که یک مقام عادل باید اشغال کند، احساس مسئولیت می کرده است. این جمله رسول اکرم زبانه زد خاص و عام بود: «أَفْضَلُ الْجِهَادِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ»^۲ و چه شهامتها و حماسه ها که این جمله کوتاه آفریده است.^۳

اینکه در همه حوزه های علمی و عملی در جهان اسلام سخن از عدل می باشد، بیانگر اهمیت خاص این موضوع و ارزش فوق العاده آن در جهان اسلام و شخص خاتم الانبیا (ص) و اوصیاء معصوم آن حضرت می باشد که منشأ اصلی این مساله و به قول استاد شهید مطهری ریشه های طرح های علمی و عملی مساله عدل در جامعه اسلامی، در درجه اول خود قرآن است.^۴ قرآن تصریح می کند که نظام هستی و آفرینش؛ بر عدل و توازن و بر اساس استحقاقها و قابلیتها است. گذشته از آیات زیادی که صریحاً ظلم را از ساحت کبریایی خداوند بشدت نفی می کند و گذشته از آیاتی که ابلاغ و بیان و اتمام حجت را از آن جهت از شئون پروردگار می شمارد که بود اینها نوعی عدل، و هلاکت بشر با نبود آنها نوعی ظلم و ستم است و گذشته از آیاتی که اساس خلقت را بر حق - که ملازم با عدل است - معرفی می نماید؛ گذشته از همه اینها در برخی از آیات، از مقام فاعلیت و تدبیر الهی به عنوان مقام قیام به عدل یاد می کند: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا

۱- همان، ص ۱۲۸

۲- کلینی، اصول کافی، ج ۵، ص ۶۰

۳- ر.ک: مطهری، مرتضی، عدل الهی، ص ۳۵

۴- همان

هو و الملايكة و أولوا العلم قائماً بالتوسط^۱ و یا عدل را ترازوی خدا در امر آفرینش می‌داند: «و السماء رفعها و وضع المیزان»^۲ از رسول خدا (ص) ذیل همین آیه نقل شده است که آسمانها و زمین به عدل برپاست : «بالعدل قامت السموات و الارض»^۳.

عدل تشریعی - یعنی اینکه در نظام جعل و وضع و تشریع قوانین همواره اصل عدل، رعایت شده و می‌شود نیز صریحاً مورد توجه قرار گرفته است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أُنْزِلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ الرَّاسُ بِالْقِسْطِ»^۴.

علاوه بر این اصل کلی در مورد همه پیامبران در مورد نظام تشریعی اسلام می‌فرماید: «قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ»^۵ یا در مورد برخی دستورها می‌فرماید: «ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ»^۶.

اینها همه بیانگر عدل در آیین‌های الهی و در شریعت اسلام است که انبیای عظام (ع) و علی‌الخصوص افضل و خاتم انبیا (ع) در تبیین جوامع انسانی بر آن تاکید داشته‌اند و نتیجه‌اش را الان می‌بینیم که هیچ آدم منصفی پیدا نمی‌شود که از عدالت‌گریزان باشد و تا آنجا که می‌بینیم بحث عدل در جامعه امروزی علی‌الخصوص در بعد اجرایی آن خواسته تمام افراد بشریت است، مگر آنهایی که منافع خود را در ظلم و ستم به دیگران و پایمال کردن حقوق آنها یافته‌اند که متأسفانه هیچ اجتماعی از این خاها، خالی نبوده است.

۳-۳. اوضاع فرهنگی مردم در عصر بعثت انبیا (ع)

۳-۳-۱. انحرافات فرهنگی مردم در عصر بعثت انبیا

۱- آل عمران، ۱۸

۲- الرحمن، ۷- گفته شده منظور از میزان عدل است، اینگونه که حق هر ذی‌حقی را به او دادن، تا امر عالم منظم شود (ر.ک: فیض کاشانی، الصافی، ج ۵، ص ۱۰۷) البته روایاتی از جمله از امام رضا (ع) نقل شده که منظور از میزان علی (ع) است. (ر.ک: قمی، تفسیر علی ابراهیم، ج ۲، ص ۳۴۳). که منافاتی با هم ندارند. چرا که میزان در اینجا مفهوم گسترده‌ای دارد که هر وسیله سنجش و همه قوانین‌تکوین و تشریع را فرا می‌گیرد: المراد بالمیزان کل ما یوزن ای یقدر به الشیء اعم من ان یکون عقیده او قولاً او فعلاً (طباطبایی، المیزان، ج ۱۹، ص ۹۷).

۳- فیض کاشانی، الصافی، ج ۵، ص ۱۰۷

۴- حدید، ۲۵: ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب و میزان نازل کردیم، تا مردم قیام به عدالت کنند.

۵- اعراف، ۲۹: بگو پروردگارم امر به عدالت کرده است.

۶- بقره، ۲۸۲: این در نزد خدا به عدالت نزدیکتر است.

بزرگترین انحراف فرهنگی بشریت در عصر بعثتها شرک و بت پرستی بود که در بحث انحرافات اعتقادی به آن اشاره شد و همانگونه که گفته شد، رفع شرک و حاکم کردن توحید بر اندیشه انسانها، اصلی ترین برنامه اصلاحات فرهنگی انبیاست.

یکی دیگر از انحرافات فرهنگی مردم در عصر بعثتها، اعتقاد به خرافات و تَطَیُّد^۱ و به عبارتی افسانه پرستی بود.

در قرآن کریم چندین بار این معنی مطرح شده است که مشرکان خرافی یکی از اعتقاداتشان، تطیر به معنی فال بد زدن به طور مطلق بوده که در برابر پیامبران الهی نیز مطرح کرده اند:

به عنوان مثال مشرکان قوم ثمود در برابر حضرت صالح این مساله خرافی را مطرح کرده اند «قَالُوا اطَّيِّبْنَا بَكَ وَ بِمَنْ مَعَكَ»^۲.

همچنین درباره قوم حضرت موسی (ع) می خوانیم: «وَ اِنْ نَضْرِبُهُمْ سَرْيَةً فَطَّيُّوْا بِمُوسٰی وَ مِنْ مَّعَهٗ»^۳.

همچنین در سوره یاسین می خوانیم که در برابر رسولان الهی به انطاکیه نیز، مشرکان آنها را مَهْمَم به شوم بودن کردند: «قَالُوا اِلَّا نَطَّيُّنَا بِكُمْ»^۴.

این آیات شریفه بیانگر جو فکری مردم خرافی در عصر بعثت انبیاست که چگونه معنای چیزهای خرافی مثل پریدن پرنده ای از دست راست یا چپ را که هیچ رابطه منطقی بین آن و پیشامدهای خیر و شر وجود ندارد بفال نیک و یا بد می گرفتند^۵ و در مقابله با انبیا (ع) نیز با این پندارهای احمقانه صف آرای می کردند.

۳-۲. خرافات در عقاید عرب جاهلی قبل از اسلام

۱- «تَطْيِر» از ماده «طیر» به معنای پرنده است. اصل تطیر، فال بد زدن با پرندگان است سپس در هر فال بد به کار می رود (راغب، مفردات، ماده طیر، ص ۵۲۸). تطیر به معنای فال بد زدن به چیزی و شوم دانستن آن است، اما اینکه چرا ثلاثی مجرد آن یعنی «طیر» به معنی مرغ وقتی به بابت تفعّل رفته، معنای فال بد زدن را می دهد؟ در جواب گفته می شود چون مردم غالباً با مرغ فال می زدند و لذا شوم دانستن چیزی را تطیر خواندند و همچنین به طوری که گفته اند بهره هر کسی را از شر طائر او نامیدند. (ر.ک: طباطبایی، المیزان، ج ۱۵، ص ۳۷۴).

۲- نمل، ۴۷: آنها گفتند: ما تو و کسانی را که با تو هستند به فال بد گرفتیم.

۳- اعراف، ۱۳: موقعی که بدی و بلا به آنها می رسید می گفتند از شومی موسی و کسان او است.

۴- یس، ۱۸

۵- ر.ک: زمخشری، الکشاف، ج ۳، ص ۳۷۱

عقاید تمام ملل و جامعه‌های جهان، در عصر بعثت رسول اکرم (ص) به انواعی خرافات و افسانه‌ها آمیخته بود، کله‌های مضحک و خنده‌آوری که با هیچ عقل سلیمی جور در نمی‌آید. اینکه برای فرود آمدن باران، چوب‌های به خصوصی را به دم گاو می‌بستند و با آتش زدن آن چوب‌ها و رها کردن گاو از تپه‌ای، نعره - های گاو را به عنوان رعد و شرع‌های آتش را به جای برق محسوب کرده و آن را دربارش باران موثر می - دانستند؛ اینکه در آب دادن به گاوها، اگر گاو ماده‌ای آب نمی‌خورد آن را به حساب وجود دیوی در بین شاخ‌های گاو نر گذاشته و با زدن به سر و صورت گاو نر به حساب خودشان دیوها را می - راندند؛ اینکه شتری را موقع مرگ بزرگان‌شان همراه او دفن می‌کردند تا صاحب قبر هنگام قیامت پیاده محسور نگردد؛ اینکه بیماری‌های را که معمولاً از گاز گرفتن سگ‌ها به وجود می‌آید، با مالیدی کمی از خون بزرگ قبیله بر موضع جراحات معالجه می‌نمودند، و اگر علائم جنون در کسی ظاهر می‌گردید، برای راندن ارواح خبیثه به کثافات پناه برده، کهنه آلوده و استخوان مردگان را به گردن وی می‌آویختند؛ اینکه برای دیو زده نشدن بچه‌هایشان، دندان روباه و گربه را به نخ می‌بسته و به گردن بچه‌ها می‌انداختند؛ اینکه موقع وارد شدن به دهی، به خاطر ترس از بیماری وبا یا دیو و برای رفع آن در برابر دروازه روستا ۱۰ بار صدای الاغ از خود درمی‌آوردند و گاهی این کار را با آویختن استخوان روباه به گردن خود توأم می‌نمودند؛ اینکه موقع گم شدن در بیابان، پیراهن خود را پشت و رو کرده و می‌پوشیدند؛ و یا اینکه برای آگاهی از خیانت یا عدم خیانت همسرانشان موقع مسافرت‌ها، نخ‌های بر ساقه و شاخه درختی بسته و موقع برگشت، در صورت پاره بودن یا باز شدن آن، به خیانت و در صورت سالم ماندن آن به عدم خیانت همسرانشان، حکم می‌دادند؛ و دهها خرافات دیگر گوشه‌ای از انبوه خرافاتی است که گریبان اعراب جاهلی را گرفته بود و همه‌اش از جهل و دوری از فرهنگ و تمدن آنها سرچشمه می‌گرفت.^۱

۳-۳-۳. تراژدی زن و نگاهی گذرا به اوضاع نابسامان زنها در طول تاریخ در میان اقوام مختلف

آنچه که عمق انحطاط فرهنگی جامعه قبل از بعثت را نشان می‌دهد، زنده به گور کردن دختران بود . اساساً زنان در جوامع بشری در قرون مختلف و علی‌الخصوص در جامعه مرد سالارانه قبل از بعثت رسول

۱- ر.ک: آلوسی، بلوغ العرب فی معرفه احوال العرب، ج ۲، ص ۳۰۳ الی ۳۶۷- سبحانی، فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۵۷ الی ۶۲

اکرم (ص) از کمترین حقوق اجتماعی محروم بوده و کمترین استقلالی نداشته‌اند، زنان در سر تا سر عالم، از امته‌ها و قبایل وحشی، از قبیل ساکنین افریقا و استرالیا و جزایر مسکون در اقیانوسیه و آمریکای قدیم و غیره - که زندگی کردن در میانشان نسبت به زندگی مردان نظیر حیوانات اهلی بود، آن نظری که مردان نسبت به حیوانات اهلی داشتند همان نظر را نسبت به زن داشتند^۱ - گرفته تا برسد به امته‌های متمدن و پیشرفته قبل از اسلام یعنی آنهایی که تحت رسوم ملی و عادات موروثی زندگی می‌کرده‌اند بدون اینکه رسوم و عاداتشان مستند به کتابی یا مجلس قانونی باشد مانند مردم چین و هند و مصر قدیم و ایران و نظایر اینها، وضع بسیار نابسامانی داشتند؛ نه انسان بودند و نه حیوان بلکه برزخی بین این دو موجود به حساب می‌آمدند به این معنا که از زن، به عنوان یک انسان متوسط و ضعیف استفاده می‌کردند، انسانی که هیچگونه حقی ندارد مگر اینکه به انسانهای دیگر در امور زندگی کمک کند.^۲

وضع زنان در میان امت‌هایی از قبیل کلدانیان و رومیان و یونانیان که تحت سیطره قانون و یا کتاب بودند به نحو دیگری نابسامان بود. در بین کلدانیان و آشوریان، به حکم قوانین «حامورابی» زن را تابع همسرش دانسته و او را از استقلال محروم می‌دانستند، نه در اراده‌اش استقلالی داشت و نه در عملش. در بین رومیان نیز دستورات سرپرست خانواده واجب‌الاجرا بوده که شوهر یا پدر فرزندان است حتی اگر دستور دهد، زن یا فرزند کشته شود. که البته زن‌ها باز اوضاع بدتری داشتند که هیچگونه اراده‌ای نداشتند. چه بسا می‌شد، که زن را می‌فروختند و یا به دیگران می‌بخشیدند و یا برای کام‌گیری به دیگران قرض می‌دادند، و چه بسا به جای حقی که باید می‌پرداختند خواهر یا دخترشان را در اختیار صاحب حق می‌گذاشتند، تدبیر مال زنان نیز در اختیار مردها بود حتی اگر مهر آنان می‌بود.^۳

وضع یونانیان نیز شبیه رومی‌ها بود، یعنی اقوام و رکن اجتماعی مدنی و همچنین اجتماع خانوادگی نزد آنان، مردان بودند و زنان تابع و طفیلی مردان به حساب می‌آمدند، به همین جهت زن در اراده و افعال خود استقلال نداشت بلکه تحت ولایت و سرپرستی مرد بود. البته در میان همه این اقوام طفیلی بودن زن را فقط در طرف منافعشان حکم می‌کردند، اگر کار نیکی می‌کردند، پاداش آنها به کیسه سرپست آنها می‌رفت و اما اگر کار ببی می‌کردند؛ خودشان شکنجه می‌شدند.^۴

۱- ر.ک: طباطبایی المیزان، ج ۲، ص ۲۶۱

۲- ر.ک: همان، ص ۲۶۳-۲۶۴

۳- ر.ک: همان، ص ۲۶۴ الی ۲۶۶

۴- ر.ک: همان، ص ۲۶۴ الی ۲۶۶

۳-۳-۴. موقعیت زن در میان قوم عرب قبل از بعثت رسول اکرم (ص)

قوم عرب نیز که از همان زمانهای قدیم در سرزمین بی آب و علف و خشک و سوزان شبه جزیره عربستان زندگی می کردند، و بیشتر سکنه این سرزمین را قبایل صحرانشین و دور از تمدن تشکیل می دادند و زندگیشان با غارت و شبیخون اداره می شد، برای زن نه استقلالی در زندگی قایل بود و نه حرمت و شرافتی^۱. گمراهی و توحش آنها به حدی بود که بر اثر تعصبات غلط قبیله ای برای اینکه ننگ دختر داشتن را تحمل نکنند، دختران خود را زنده به گور می کردند. قرآن کریم در این باره می فرماید: «وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنْثَىٰ ضَلَّ وَجْهَهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٍ. مَخَّارِی مِنْ الْقَوْمِ مَنْ سَوَّ مَا بُشِّرَ بِأَخْسَرِكُمْ عَلٰی هَوْنٍ أَمْ یَكْسُفُهُ فِی الْبَلَاءِ أَلَا سَاءَ مَا یَحْكُمُونَ»^۲: چقدر وحشتناک است که انسان، آنقدر عاطفه خود را زیر پا گذاشته که به کشتن انسان آن هم در زشت ترین صورتش افتخار و مباهات نماید آن هم انسانی که بی دفاع و ضعیف و پاره تن خودش می باشد را زنده زنده زیر خاک دفن نماید.

گویند، نخستین بار که این رسم غلط عملی شد، در واقعه جنگ بنی تمیم با کسرای ایران بود که در آن جنگ عده ای از زنان قبیله، اسیر لشکر کسری شدند، لذا آنها را به دربار کسری برده و به عنوان کنیز نگه داشتند، بعد از مدتی که بین دو طرف صلح برقرار شد، بنی تمیم اسیران خود را مطالبه نمودند، دربار کسری آنان را مخیر نمود که اگر می خواهند به قبیله خود روند و اگر نه در دربار بمانند عده ای از دختران از رفتن به قبیله خویش خودداری نمودند، مردان قبیله غضبناک شده تصمیم گرفتند از این پس اگر دختر دار شدند، زنده زنده دفنشان کنند، و همین کار را کردند. قبایل دیگر نیز از آنها یاد گرفته، کم کم این جریان در همه جا منتشر شد، و دخترکشی باب گردید.^۳

وحشتناک ترین جنایات زیر پوشش دروغین دفاع از ناموس و حفظ شرافت و حیثیت خانواده انجام می - گرفت و متأسفانه این بدعت زشت و ننگین در جاهلیت قبل از بعثت، رونق خاصی داشته است که اوج

۱- ر.ک: همان، ص ۲۶۷

۲- نحل، آیه ۵۸ و ۵۹: هنگامی که به یکی از آنها بشارت دهند، دختری نصیب تو شده صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می شود، و مملو از خشم می - گردد! از قوم و قبیله خود به خاطر بشارت بدی که به او داده شده متواری می گردد (و نمی داند) آیا او را با قبول ننگ نگهدارد، یا در خاک پنهانش کند؟ چه بد حکمی می کنند!؟

۳- ر.ک: طباطبایی، المیزان، ج ۱۲، ص ۲۷۷

انحطاط فرهنگی آنها را نشان می‌دهد، امام علی علیه‌السلام در تبیین جهالت قبل از بعثت یکی از بلاهای سخت و دردناک در جامعه مملو از جهل قبل از بعثت را همین امر می‌داند: «فی بلاءِ اَزَلٍ و اَطباقِ جهل! من بناتِ مَوُودَه»^۱: در بلایی سخت و در جهالتی فراگیر فرو رفته بودند، دختران را زنده به گور می‌کردند.

یکی دیگر از دلائل کشتن دختران در میان عرب جاهلی، از نظر قرآن کریم، ترس از فقر و تنگ دستی بوده است: «و لا تَقْلُتُوا اَوْلَادَكُمْ مِنْ اِمْلَاقٍ نَحْنُ نُوْزِقُكُمْ وَاِیْلَکُمْ»^۲: یا آیه شریفه: «و لا تَقْلُتُوا اَوْلَادَكُمْ خَشْيَ اِمْلَاقٍ نَحْنُ نُوْزِقُكُمْ وَاِیْلَکُمْ»^۳

به هر حال، کشتن و زنده به گور کردن دختران، طبق فرمایشات قرآن از مسلمات تاریخ است که جزو رسمهای جاهلیت بوده است و به شدت از طرف قرآن این عمل قبیح محکوم گردیده است: «و اِذَا الْمَوْءُودَةُ سِرَّتْ بَلٰی ذَنْبٌ قَبِلْتُمْ»^۴ همین که قرآن کریم در موارد متعددی این رسم را به شدت نکوهش کرده است، بیانگر آن است که این امر از معضلات حاد جامعه عرب بوده است. به فرمایش قرآن مسلماً ما آنهایی که فرزندان خود را از روی سفاهت و نادانی کشتند زیان کردند: «فَخَسِرَ الْفَیْنِ قَبْلَتَا اَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَیْرِ عِلْمٍ» هم از نظر انسانی و اخلاقی و هم از نظر عاطفی و اجتماعی، گرفتار خسارت و زیان گشتند و از همه بالاتر خسارت معنوی در جهان دیگر است.

یکی از اصحاب رسول خدا (ص) در نزد آن حضرت دائماً محزون بوده است! حضرت (ص) از علت ناراحتی وی سؤال می‌کنند؟ می‌گوید: ای رسول خدا، من در دوران جاهلیت گناهی کوده‌ام که می‌ترسم خدا من را نبخشد! حضرت از گناهش سؤال می‌کنند؟ می‌گوید: ای رسول خدا من از کسانی بودم که دختران خود را می‌کشتند، برای من دختری به دنیا آمد، زخم مانع شد و شفاعت کرد تا او را کاری نداشته باشم؛ پس او را رها کردم تا اینکه بزرگ شد و از زنان زیبای ی‌گردید و او را خواستگاری نمودند، پس حمیت (جاهلی) وجودم را گرفت و دلم راضی نشد که او را به ازدواج دیگری دریاورم و یا اینکه در خانه بدون زوج رهایش بکنم، لذا به زخم گفتم، می‌خواهم برای دیدار نزدیکانم به فلان قبیله‌ها سر بزنم، دخترم را نیز با من همراه کن، از این امر خوشحال شد، لباسهای تازه به تنش کرد و از من قول گرفت که (به وعده‌ای که برای زنده گذاشتنش داده‌ام) خیانت نکنم. پس با او بر سر چاهی رسیدیم، چاره اندیشیدم که او

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، ص ۳۹۴

۲- انعام، ۱۵۱: فرزندان را از ترس فقر نکشید، ما شما و آنها را روزی می‌دهیم.

۳- اسراء، ۳۱: و فرزندان را از ترس فقر نکشید، ما آنها و شما را روزی می‌دهیم.

۴- تکویر، ۸۹: در قیامت در باره دختران زنده به گور شده سوال می‌شود که به چه گناهی کشته شده‌اند.

را داخل چاه بیندازم، او هم گریه می کرد و می گفت برای چه این کار را با من می کنی؟ دلم برایش سوخت، نظری به چاه افکندم، باز هم حمیت (جاهلی) به من دست داد، دخترم هم مظلومانه فریاد می زد که پدرم در امانت خیانت نکن، تا اینکه شیطان بر من غلبه کرد و او را گرفتم با سر داخل چاه انداختم، او هم داخل چاه مظلومانه، ندا می زد، پدرم مرا کشتی. مدتی مکث نمودم تا اینکه صدایش قطع شد و برگشتم. (سخن که به اینجا رسید) رسول خدا (ص) و اصحابش گریه کردند و فرمود: اگر امر شده بودم که کسی را به خاطر اعمالش در جاهلیت تعقیبش نمایم، قطعاً تو را تعقیب می نمودم.^۱

۵-۳-۳. مبارزه انبیا با انحرافات فرهنگی بشر

یکی دیگر از برجسته ترین اصلاحات فرهنگی انبیا (ع)، مبارزه با خرافات و تطیّی بوده است. به عنوان مثال حضرت صالح (ع) در مقابل گروهی که از پریدن پرنده، نحوست را استشمام می کردند، و هرگونه حوادث ناگوار مادی را به حضرت صالح (ع) نسبت می دادند و همراهان با ایمان وی را در این استناد ناروا شریک می دانستند و می گفتند: ما به تو و به کسانی که با تو هستند فال بد می زنیم، بر اساس توحید درونی - اش همه رخدادهای گوارا و ناگوار را با قضا و قدر منسجم حل کرده، چنین فرمود: «أَلَا طَائِيٌّ كُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ بِفُتُونٍ»^۲ برخی از حوادث جنبه امتحان و بعضی از آنها جنبه کیفر و تنبیه دارد و به هر تقدیر هرگز وجود یک پیامبر و همراهان با ایمان وی تاثیر بدی در زندگی شما نخواهد داشت.

قرآن کریم در پاسخ قوم حضرت موسی (ع) نیز که گوفتاری ها و ناراحتی های خود را از طرف موسی (ع) و یارانش می دانستند و به آنان فال بد می زدند، همین مطلب را می فرماید: «أَلَا إِنَّا طَائِيٌّ هُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^۳.

پیروزی و شکست و موفقیت و ناکامی همه نزد خداست، خدای حکیمی که مواهبش را طبق شایستگی هایی که بازتاب ایمان و عمل و گفتار و کردار انسانها است تقسیم می کند.

۱- ر.ک: قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۷، ص ۹۷

۲- نمل، ۴۷: حوادث ناملازم شما نزد خداوند تنظیم شده است و شما مورد آزمایش قرار می گیرید.

۳- اعراف، ۱۳۱: آگاه باشید سرچشمه همه اینها، نزد خداست ولی بیشتر آنها نمی دانند.

۳-۶۳. نقش پیامبر اکرم (ص) در خرافه زدایی از جوامع بشری

یکی از بارزترین آثار عملی دعوت پیامبر خاتم (ص) خرافه زدایی از جوامع بشری بوده است. نگاهی به تاریخ اسلام مبین این مطلب است که بعد از بعثت آن حضرت، پیروان آن حضرت از وادی خرافات به حقیقت و از بیراهه به صراط مستقیم هدایت شدند، آری آن بزرگوار (ص) هدایتگر بشریت به صراط مستقیم حق است: «وَإِنَّكَ لَتَقْدَى إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ»^۱.

قرآن کریم درباره آن حضرت می‌فرماید: «لَمْ يَرْهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَاهُمْ عَنْ الْمُنْكَرِ وَبَحَّلَ لَهُمُ الطَّيَّاتِ وَحَجَّرَهُمْ عَلَى هُمُ الْخَبَائِثِ وَبَصَّغَ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَعْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ»^۲: مسلماً منظور از «اصر» و «اغلal» مفهوم ظاهری آنها یعنی بار سنگین و غل و زنجیر آهنی نیست. به گفته راغب «اصر» به معنای گره زدن و حبس کردن به قهر است، مثلاً گفته می‌شود «أَصْرْتَهُ فَهُوَ مَأْصُورٌ» یعنی او را زندانی کردم و او فعلاً زندانی است، و «مَأْصِرٌ و مَأْصِرٌ» به معنی زندان کشتی است. در قرآن هم که می‌فرماید: «بَصَّغَ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ» معنایش این است که پیامبر (ص) چیزهایی که مانع رسیدن آنها به خیر و صواب می‌شود از آنها برمی‌دارد، و در آنجا که می‌فرماید: «و لا تحمل علينا اصرأ» نیز به همین معناست، گرچه بعضی‌ها گفته‌اند معنایش ثقل و سنگینی است، و لیکن تحقیقش همان است که من گفتم.^۳ «اغلal» هم جمع «غل» به معنای قید و بندی است که دور اعضاء بسته می‌شود.^۴ و^۱

۱- شوری، ۵۲ و ۵۳: تو مسلماً به سوی راه راست هدایت می‌کنی، راه خداوندی که تمامی آنچه در آسمانها و زمین است از آن اوست آگاه باشید که همه کارها تنها به سوی خدا باز می‌گردد.

۲- اعراف، ۱۵۷: آنها را به معروف دستور می‌دهد و از منکر باز می‌دارد، پاکیزه‌ها را برای آنها حلال می‌شمرد، ناپاکیها را تحریم می‌کند، و بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر آنها بود (از دوش و گردنشان) برمی‌دارد.

۳- ر.ک: راغب، مفردات، ریشه اصر، ص ۷۸

۴- ر.ک: همان، ریشه غل، ص ۶۱۰

پیامبر اعظم (ص) موانع و غل و زنج‌پرهایی را که مانع سعادت بشر بوده و هست از دست پای آنها باز کرده است. بهترین رهاورد انبیا به ویژه نبی اکرم (ص) در این زمینه نشر حریت و ترویج آزادی به ویژه آزادی فرهنگی است که ترقی جامعه انسانی در گرو آن است.

پیش از این گفته شد، یکی از آن موانع بزرگی که مانع سعادت بشر بوده است اوهام و خرافاتی است که گریبان عرب جاهلی قبل از بعثت را نیز گرفته بود و با مبارزات پیامبر اکرم (ص) جای خود را به حقیقت داد، و بنابراین تربیت یافتگان واقعی مکتب انبیا و شخص نبی اعظم (ص) از اوهام و خرافات به دورند. و از آن مواردی که در جاهلیت قبل از اسلام بوده و به معدودی از آنها اشاره شد بعد از بعثت خاتم الانبیا دیگر خبری نبود مگر در بین بی‌خبران و غافلان از هدایت پیامبر اعظم (ص).

در سایه انقلاب پیامبر اعظم (ص) نه تنها مردم از قید و بند بت پرستی و ثنویت جاهلی آزاد شدند، بلکه قید و بند اوهام و خرافات را نیز از دست و پای مردم باز کرد، تا مانعی از رسیدن آنها به سعادت واقعی نباشد. و تاریخ تلاش آن بزرگوار (ص) را برای زدودن آثار جاهلیت و رفع قید و بندها ثبت کرده است. آن حضرت وقتی «معاذبن ج‌بل» را به سمت یمن می‌فرستاد در ضمن توصیه‌هایش فرمود: «وَأَمَّا أَمْرُ الْجَاهِلِيَّةِ إِلَّا مَا سَنَّ الْإِسْلَامَ وَأَظْهَرَ أَمْرَ الْإِسْلَامِ كُلَّهُ، صَغِيرَةً وَكَبِيرَةً»^۲: به گفته خود آن حضرت، با بعثت ایشان کلیه مراسم و عقاید و وسایل افتخار موهوم در عصر جاهلیت، محو و نابود گردیده و زیر پای آن حضرت قرار گرفت: «كُلُّ مَأْسَرَةٍ فِي الْجَاهِلِيَّةِ نَضَتْ قَعَمِي»^۳.

اما همانگونه که گفته شد، آنچه اوج انحطاط فرهنگی دوران های جاهلیت را نشان می‌دهد، زنده به گور کردن دختران و وضع نابسامان زن در اجتماعات بشری بوده است. حال، ببینیم دین مبین اسلام چه تحولی در این رابطه به وجود آورده است؟!

۳-۷. نقش شریعت پیامبر اعظم (ص) در احیای مقام زن

۱- ناگفته نماند، مفسرین اکثراً در تفسیر این کلمات، به تکالیف شاق و سنگینی اشاره نموده اند. ر.ک: قمی، علی بن ابراهیم، ج ۱، ص ۲۴۲-طوسی البتیان، ج ۵، ص ۵۵۹-طبرسی مجمع البیان، ج ۳ و ۴، ص ۷۵۰-طبرسی، جوامع الجامع، ج ۲، ص ۴۰۵-فضل الله من وحی القرآن، ج ۱۰، ص ۲۵۵-فخررازی مفاتیح الغیب، ج ۵، ص ۳۸۲، سیوطی الدر المنثور، ج ۳، ص ۱۳۵، طرحی، مجمع البحرین، ج ۳، ص ۲۰۸.

۲- حرّانی، تحف العقول، ص ۲۵: شعارهای دوران جاهلیت را از میان ببر مگر آنچه را که اسلام زنده داشته است. امر اسلام را از خرد و کلان پدیدار کن.

۳- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۴۱۲

تحقیر و در هم شکستن شخصیت زن، تنها در میان عرب جاهلی نبود، بلکه در میان ملل مختلف جهان، غالباً به زن به چشم یک کالا و نه یک انسان نگریسته می‌شد، به همین جهت از هرگونه حقوق اجتماعی و فردی، حتی حق ارث محروم بود، در بین عرب جاهلی تحقیر زن رواج بیشتری داشت، تا جایی که نسب را به مرد نسبت می‌دادند و زن را تنها ظرفی برای نگهداری و پرورش جنین، محسوب می‌کردند: «و انفا امهاتُ الایس او عیه»^۱: مادران حکم ظروف را دارند که فقط برای جای نطفه آفریده شده‌اند یا مثلاً در شعر عرب جاهلی اینگونه منعکس است که:

برونا بنو ابنائنا و بناتنا بنوهن ابناء الرجال الابعاد:^۲

یعنی فرزندان پسران ما، فرزندان خودمان هستند و اما فرزندان دختران ما، فرزندان مردمی بیگانه‌اند. در چنین فضای اسفناکی است که شخصی مثل ابو حمزه به خاطر آنکه همسرش دختر به دنیا آورده از زنش قهر می‌نماید و در خانه همسایه چند صباحی را می‌گذراند، مطالبی که زنش در ضمن اشعاری، فرهنگ غلط حاکم بر افکار فاسد آن دوران را به تصویر می‌کشد: ابو حمزه را چه شده است که نزد ما نمی‌آید و در خانه همسایه به سر می‌برد؟ او از اینکه ما پسر نمی‌زاییم خشمگین است! به خدا سوگند این کار در دس ت ما نیست! ما آنچه را که به ما داده می‌شود تحویل می‌گیریم.^۳

و در همین فضای وحشتناک است که حمیّت جاهلی یک عده کار را به جایی می‌رساند که برای راحت شدن از ننگ و عار دختر داشتن او را زنده به گور می‌کنند.

در چنین فضایی دین مبین اسلام ظهور کرده، عقاید و آرای که مردم درباره زن داشتند و رفتاری که عملاً با زنها انجام می‌دادند را بی‌اعتبار نموده و به همه آنها خط بطلان کشیده است. از نظر اسلام زن نیز مانند مرد است و در خلقت هر انسانی چه مرد و چه زن، دو نفر انسان نر و ماده دخالت داشته‌اند، و هیچ

۱- ر.ک: طباطبایی: المیزان، ج ۲، ص ۲۷۰

۲- ر.ک: همان

۳- مالّی بی حمزه لایأتینا یظّل فی البیتِ الذی یلینا

غضباً لآلِ اللَّهِ النّینا تا الله ما ذلک فی آیدینا

و انما نأخذُ ما أعطینا و نحنُ کالارض لزارعینا

نبت ماقد زرعوه فینا

(ر.ک: آلوسی، بلوغ العرب فی معرفه احوال العرب، ج ۳، ص ۵۱)

یک از این دو نفر بر دیگری برتری ندارد، و تنها معیار و ملاک برتری تقوا است: «یا ایها الناسُ الاّخ لَقَنَّاكُمْ مِنْ ذَكَوٍ وَ اُنْثٰی، وَ جَعَلْنٰكُمْ شُرُوبًا وَ قِبَالًا لِّعَارَفُوْا اِنْ اَکُوْمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَنۡقَاکُمْ»^۱.

و آیات فراوان دیگری که بین زن و مرد فرقی نگذاشته و خطاب خود را به نسبت مساوی بین مرد و زن به کار می‌برد: «اِنِّیْ لَا اُضِیْعُ عَمَلًا عَامِلٍ مِنْکُمْ مِنْ ذَكَوٍ اَوْ اُنْثٰی بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ»^۲ در این آیه تصریح فرموده است که کوشش و عمل هیچ کس نزد خدا ضایع نمی‌شود، و این معنا را تعلیل کرده است به اینکه شما با یکدیگر فرقی ندارید. دقیقاً نتیجه آیه قبلی که می‌فرمود: «اِلَّاخ لَقَنَّاكُمْ مِنْ ذَكَوٍ وَ اُنْثٰی» را بیان می‌کند و آن این است که مرد و زن هر دو از یک نوع هستند و هیچ فرقی در اصل خلقت ندارند.^۳

عملکرد شخص رسول الله (ص) در این راستا و سفارش های آن حضرت در این ارتباط درس های عملی بود که به امت خویش می‌داد. در جامعه‌ای که ننگ دختر داشتن را تنها زنده به گور کردنش پاک می‌کرد و بهترین دامادی که هر پدری آرزو می‌کرد نامش «قبر» بود، رفتار نبی مکرم اسلام با دخترش فاطمه زهرا (س)، نوع سخن گفتنش با او و ستایش های فوق العاده از او، یک ضربه انقلابی بود بر روابط غیر انسانی حاکم بر جامعه جاهلیت و نقطه عطفی بود در تاریخ بشریت. درست است او فاطمه زهرا (س) بود و کسی به مقام او نمی‌رسد، ولی مطلب اصلی این است که یک زن به مقامی رسید که طبق فرموده رسول خدا (ص) خدای تبارک و تعالی به غضب او غضب می‌کند. و به رضایت او راضی می‌شود. «اِنَّ اللّٰهَ عَظِیْبٌ لِّغَضَبِکَ وَ یُضِیْ لُوضَاکَ»^۴.

پیامبر اسلام می‌فرمود: «فَاِنْفَا هِیَ (فاطمه) بَضْعَةُ مَنِّیْ یُبْنِیْ مَا اَرَابَهَا وَ یُؤْذِنِیْ مَا اَآذَاهَا»^۵. «فاطمه بَضْعَةُ مَنِّیْ فَهَمَّ اَعْضِبَهَا اَعْضِبَیْ»^۶ و آنقدر به فاطمه زهرا (س) احترام می‌گذاشت که مردم تعجب می‌کردند، با تمام آن مقام والایی که داشت دست دخترش را می‌بوسید. هنگامی که به سفری می‌رفت آخرین کسی که

۱- حجرات، ۱۳: ای مردم ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید (اینها ملاک امتیاز نیست گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست).

۲- آل عمران، ۱۹۵: همچنین ر.ک: مدثر/۳۸- نحل/۹۷- مؤمن/۴۰- نساء/۱۲۴.

۳- ر.ک: طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۲۷۰

۴- طوسی، امالی، ص ۴۲۷ - نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۴: همانا خداوند به سبب خشم تو خشم می‌گیرد و به خشنودی تو خشنود می‌شود.

۵- بخاری، صحیح، ج ۴، ص ۲۱۰، باب مناقب قرابه رسول الله: پس همانا او (فاطمه) پاره‌ای از وجود من است، آنچه او را پریشان سازد مرا پریشان می‌دارد و هر چه او را بیازارد مرا آزرده می‌کند.

۶- همان؛ فاطمه پاره‌ای از وجود من است، پس هر کس او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است.

از او خداحافظی می کرد فاطمه (س) بود و به هنگام مراجعت از سفر ن خستی ن کسی را که دیدار می کرد، دخترش فاطمه بود.

آن عمل کرد رسول اعظم بود و این سخنان آن حضرت در باب تکریم زنان : «فَاتَّقُوا اللَّهَ فِي النِّسَاءِ وَ اسْتَوْصُوا بِهِنَّ خَيْرًا»^۱ : درباره زنان از خدا بترسید و با آنان خوب رفتار کنید.

- «نَعِمَ الْوَلَدُ الْبَلْتُ مَلَطَفَاتٌ مَجْهَزَاتٌ مَوْنَسَاتٌ مَفْلِيَاتٌ»^۲: چه فرزند خوبی است دختر ، هم پر محبت است هم کمک کار، هم مونس است و هم پاک کننده.

- «مَنْ دَخَلَ السُّوقَ فَلَمْ يَسْتَوِ تَحْفَافَ حَمَلًا إِلَى عِيَالِهِ كَانَ كَحَامِلِ الصَّنَدِ إِلَى قَوْمٍ مُحَاوِجٍ وَلَيْسَ بِالْأَنَانِ قَبْلَ الذُّكُورِ، فَلَيْسَ مَنْ فَوَّحَ ابْنَهُ فَكَتَلَفَهَا إِنْشِقَاقَ رَقِيبٍ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلِ»^۳ : کسی که بازار می رود و تحفه ای برای خانواده خود می آورد همچون کسی است که می خواهد به نیازمندی کمک کند و هنگامی که می خواهد تحفه را تقسیم کند نخست باید به دختر و بعد به پسران بدهد، چرا که هر کس دخترش را شاد و مسرور کند، چنان است که گویی کسی از فرزندان اسماعیل (ع) را آزاد کرده باشد.

وقتی به پیامبر (ص) خبر می رسد که خداوند به تو دختری داده است با دیدن آثار ناخشنودی در برخی از اصحابش که هنوز رسومات افکار جاهلی به طور کلی از ذهنشان برچیده نشده بود می فرماید : «مالکم؟ ریحانہ اشمہا و رزقہا علی اللہ عزَّ و جلَّ»^۴ : این چه حالتی است در شما می بینم؟! خداوند گلّی به من داده آنرا می بویم، روزی اش هم با خداست.

اگر خداوند متعال با بعثت پیامبر خاتم (ص) بر مومنین منت نهاده: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ»^۵، با زاده شدن دخترش بر آن سرور منت نهاد و فرمود: «إِلَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ . فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ. إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ»^۶.

۱- حرّانی، تحف العقول، ص ۳۳

۲- حرّ عاملی، وسائل الشیعه (الاسلامیه)، ج ۱۵، ص ۱۰۰

۳- مکارم الاخلاق، ص ۵۴ (به نقل از مکارم شیرازی، نمونه، ج ۱۱، ص ۲۷۶)

۴- حرّ عاملی، وسائل الشیعه (الاسلامیه)، ج ۱۵، ص ۱۰۲

۵- آل عمران، ۱۶۴

۶- کوثر، آیات ۳-۱: «ما به تو کوثر (خیر و برکت فراوان) عطا کردیم. پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن (و بدان) دشمن تو قطعاً بریده نسل و بی عقب است». کوثر به معنی خیر و برکت فراوان است (ر.ک: فراهیدی، العین، ج ۵، ص ۳۴۸، ابن منظور، لسان العرب، ج ۵، ص ۱۳۳-طبرسی، مجمع البیان ج ۹ و ۱۰، ص ۸۳۵) اما در اینکه منظور از آن در اینجا چیست؟ مفسرین اقوال مختلفی دارند مثلاً گفته شده: خیر کثیر است، نهی است در بهشت، حوض خاص رسول خدا در بهشت، اولاد رسول خدا، اصحاب و پیروان آن جناب تا روز قیامت، علمای امت، قرآن، نبوت و شفاعت و ... (ر.ک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۹ و ۱۰، ص ۸۳۶-فخررازی، مفاتیح الغیب، ج ۱۱، ص ۳۱۳ الی ۳۱۶) اما به عقیده علامه غیر از دو قول اول که استدلال به برخی روایات مبنی بر آنها شده، اما باقی اقوال هیچ دلیلی ندارند، به جز تحکم و بی دلیل حرف زدن، اما از آنجا که در آخر سوره م می فرماید: «إِنَّ

در سائی تعالیم عالیه اسلام و کوشش بی وقفه نبی مکرم اسلام (ص) برای زدودن آداب و رسوم جاهلی، در وجود مردمی که از لحاظ عاطفی از حیوانات پست تر شده بودند و کارشان به جایی رسیده بود که پدر با قساوت تمام دختر خودش را زنده به گور می کرد، عاطفه انسانی آنچنان زنده شد که در فتح مصر مسلمانان دیدند در یکی از خیمه ها مرغی آشیانه کرده، هنگام رحیل برای آن که لانه مرغ و جوجه ویران نشود خیمه را بر جای نهادند و رفتند، و بدین جهت شهر بنا شده در آن منطقه را فسطاط نامیدند.^۱

در سائی تعلیم و تربیت پیامبر اسلام درخت انسانیت به ثمر رسید و از آن درخت شاه میوه ای مانند علی بن ابی طالب (ع) به بشریت تحویل داده شد، که در دوران حکومتش که از مصر تا خراسان قلمرو ملک او بود، مشک آبی بر دوش زنی دید، از او گرفت تا برایش به مقصد برساند و وقتی از حال او باخبر شد شب را تا به صبح آرام نگرفت که چرا به آن زن و یتیمانش رسیدگی نشده است. صبحگاه خود برای یتیمان بار طعام کشید و برای آنان غذا درست کرد، لقمه در دهان آنها گذاشت و چون آن زن امیرالمومنین (ع) را شناخت و اظهار شرمندگی کرد، فرمود ای کنیز خدا! من از تو شرمسارم.^۲ این وقایع در همان جامعه ای اتفاق می افتاد که یک روزی به زن مثل یک برده نگاه می کردند و او را مانند کالا خرید و فروش می کردند. امام علی (ع) با آن عظمتش بجزنی می فرماید من از تو شرمسارم که چرا به تو رسیدگی نشده است.

آیین اسلام و تعالیم نبی اکرم (ص)، اندیشه ها را عوض کرد. و این را می توان به راحتی با مقایسه با اندیشه های ما قبل اسلام در قلمرو کشورهای اسلامی فهمید که چه جهش عظیمی در اندیشه ها در سایه اسلام به وجود آمد. نبی اکرم (ص) از مردمی که بت یا انسان و یا آتش را می پرستیدند و بر اثر کوتاهی

شائک هو الابر» با در نظر گرفتن اینکه کلمه «ابر» در ظاهر به معنای کسی است که نسلش منقطع است، و نیز با در نظر گرفتن اینکه جمله مذکور از باب قصر قلب است، چنین به دست می آید که منظور از کوثر، تنها و تنها کثرت ذریه ای است که خدای تعالی به آن جناب ارزانی داشته (و برکتی است که در نسل آن جناب قرار داده)، و یا مراد هم خیر کثیر است و هم کثرت ذریه، چیزی که هست کثرت ذریه یکی از مصادیق خیر کثیر است، و اگر مراد مساله ذریه به استقلال و یا به طور ضمنی نبوده، آوردن کلمه «ان» در جمله «ان شائک هو الابر» فایده ای نداشت زیرا کلمه «ان» علاوه بر تحقیق، تعلیل را هم می رساند و معنا ندارد بفرماید ما به تو حوض دادیم چون که بدگوی تو مقطوع النسل است و یا بی خبر است و روایات هم بسیار زیاد رسیده که سوره مورد بحث در پاسخ کسی نازل شده که رسول خدا (ص) را به مقطوع النسلی زخم زبان زد و این زخم زبان هنگامی بود که قاسم و عبدالله دو فرزندان رسول خدا (ص) از دنیا رفتند. (ر.ک: الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۰۳) و چون جمله «انا اعطیناک» در مقام منت نهادن بود، با سیاق متکلم مع الغیر (ما) آمد که بر عظمت دلالت می کند، و چون منظور از آن خوشدل ساختن رسول خدا (ص) بود مطلب را با واژه اعطاء که ظاهر در تملیک است نیل داشت و فرمود: ما به تو کوثر عطا کردیم. و این جمله از این دلالت خالی نیست که فرزندان فاطمه (ع) ذریه رسول خدا (ص) هستند. (ر.ک: طباطبائی، المیزان، ج ۲۰، ص ۳۷۰ و ۳۷۱) آری اوست که وسیله امتداد وجود خاتم در این عالم است، جنبه ملکی آن حضرت که نسل اوست و جنبه ملکوتی آن حضرت که دین اوست، به صدیقه کبری باقی و برقرار است، اوست که واسطه طلوع کواکب امامت است. (ر.ک: وحید خراسانی، در آستانه مصیبت عظمی شهادت صدیقه کبری (س)، ص ۹۸).

۱- ر.ک: حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۶۳

۲- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۵۲

اندیشه مجسمه های ساخته دست خود را معبود خود قرار می دادند یا خدای لایزال را در حد پدر یک انسان تنزل میدادند و احيانا پدر و پسر را یکی می دانستند و یا رسماً اهورا مزدا را مجسم می دانستند و مجسمه اش را همه جا نصب می کردند، مردمی ساخت که مجردترین معانی و رقیق ترین اندیشه ها و لطیف ترین افکار و عالیترین تصورات را در مغز خود جای دادند. چطور شد که یک مرتبه اندیشه ها عوض شد، منطقها تغییر کرد، افکار اوج گرفت، احساسات رقت یافت و متعالی شد و ارزشها دگرگون گشت؟

به عنوان مثال معلقات سبع و نهج البلاغه دو نسل متوالی از حیث فرهنگ و اندیشه است. هر دو نسل نمونه فصاحت و بلاغت اند، اما از نظر محتوا تفاوت از زمین تا آسمان است. در آن یکی هر چه هست وصف اسب است و نیزه و شتر و شبیخون و چشم و ابرو و معاشقه و مدح و هجو افراد، و در این یکی عالیترین مفاهیم انسانی.^۱

و تنها برای معرفت خدا و تربیت نفس و نظام جامعه مراجعه به خطبه اول نهج البلاغه و خطبه مقین و عهد مالک اشتر بس است که نشان دهد چه اقیانوسی از حکمت علمی و عملی است. ضمن اینکه این نمونه ها قطره هایی از آن دریاست.

۳-۴. جایگاه علمی و معرفتی بشر در عصر بعثت انبیا

۳-۴-۱. جایگاه علم واقعی در جوامع بشری

علم میوه عقل است.^۲ عقل نیز، چنانکه امام صادق (ع) فرموده اند: چیزی است که به وسیله آن خدا پرستش شود و بهشت به دست آید: «العقل ما عُبِيَ بِالرَّحْمَانِ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ».^۳ امام کاظم (ع) نیز با استناد به آیه شریفه «و تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلرَّاسِ وَ مَا يَعْلَمُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ»^۴، فرموده اند عقل همپای و همراه

۱- ر.ک: مطهری، سیری در نهج البلاغه، ص ۹۹

۲- ر.ک: وحید خراسانی، توضیح المسائل، مقدمه، ص ۲۵

۳- کلینی، اصول کافی، ج ۱، کتاب العقل و الجهل، ج ۳، ص ۱۱

۴- عنکبوت، ۴۳: اینها مثالهایی است که ما برای مردم می زنیم، و جز دانیان آن را درک نمی کنند.

علم است.^۱ بنابراین، «عقل» در مقابل «جهل»^۲ قرار می گیرد یعنی همان «جاهلیت». اگر از این زاویه به عصر بعثت انبیا نگاه کنیم، در طول تاریخ همواره جهل و ظلمت گریبانگیر بشریت بوده که نمونه بارز آن بت پرستی بوده است. به عنوان مثال حضرت هود (ع) بعد از انداز قومش و لجاجت و سرکشی آلان می فرماید: «ولکری آراکم قوماً بجهل لون»^۳

و آیات متعدّد دیگری که به جهل و ظلمت بشریت در قرون مختلف اشاره فرموده است.^۴ و به فرموده امام علی (ع) در جامعه قبل از بعثت رسول اکرم (ص) گمراهی وحشتناکی همه جا را فرا گرفته بود، و جهل و نادانی بر اندیشه ها غالب و قساوت و سنگدلی بر دلها مسلط بود، و مردم حرام های خدا را حلال می شمردند، و دانشمندان را تحقیر می کردند و جدا از دین الهی زندگی می کردند و در حال کفر و بی دینی جان می سپردند.^۵

بنابراین دوران های جاهلیت پیش از بعثت پیامبران الهی از علم به مفهوم متعالی آن یعنی نوری که واقع می شود در قلب آن کس که خداوند تبارک و تعالی بخواهد او را هدایت نماید. «انما هو نورٌ یقیغ فی قلب من یرید الله تبارک و تعالی ان یرید»^۶ خبری نبوده است، چرا که در صورت فراگیر بودن علم در جوامع بشری به مفهوم متعالی آن نه تنها مردم به بت پرستی روی نمی آوردند، بلکه در سایه علمشان به مقام خشیت که عبارتست از ترس آمیخته با تعظیم^۷، می رسیدند که نسبت به درک و فهمشان در مقابل عظمت خدای متعال به آلان دست می داد: «انما یرید الله من عباده العلماء»^۸ به فرموده امام سجّاد (ع) علم و عمل

۱- کلینی، همان، ج ۱۲، ص ۱۶

۲- معنی جهل همواره منحصر در نادانی نیست، بلکه به مفهوم ضد حلم یعنی بردباری نیز آمده است (ر.ک: طبرسی، مجمع البیان ج ۲، ص ۲۶۷) که در این صورت معنی آن خشن و ناهنجار بودن، سخت و خودستا بودن و غیر آن است. و به گفته قرشی در بیشتر آیات قرآن به معنی سفاهت و بی اعتنائی استعمال شده است (ر.ک: قرشی، قاموس قرآن، ج ۲، ص ۸۱) تعبیری که قرآن کریم درباره جاهلیت دارد به معنای عدم برخورداری از خواندن و نوشتن و یا چیزی در حد آن نیست بلکه دوران قبل از اسلام را از این جهت جاهلیت شمرده که از فرهنگ وحی و نبوت محروم بوده اند، همچنانکه سال ها بعد نیز در سوره مدنی نسبت به امر بازگشت به جاهلیت به شدت اعلام خطر می کند و این موضوع را نکوهش می فرماید. در سوره مبارکه احزاب، خطاب به همسران پیامبر (ص) آنان را از تبرج و خودنمایی بر حذر داشته و آن را عمل «تبرج جاهلیه الاولى» می شمرد (احزاب/ ۳۳) همچنین حمیت و لجاجت پس ماندگان قریش را در روز فتح مکه، «حمیه الجاهلیه» (فتح/ ۲۶) می خواند.

۳- احقاف، ۲۲: ولی من شما را گروهی می بینم که پیوسته در جهل و نادانی اصرار دارید.

۴- به عنوان نمونه، ر.ک: انعام، آیه ۱۱۱- اعراف/ ۱۳۸- هود / ۲۹- نمل/ ۵۵- یوسف/ ۸۹

۵- ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۱۵۱، ص ۲۷۶

۶- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۵۵

۷- به گفته راغب، خشیت به معنی ترسی است آمیخته با تعظیم، و غالباً در مواردی به کار می رود که از علم و آگاهی به چیزی سرچشمه می گیرد و

لذا در قرآن مجید این مقام مخصوص عالمان شمرده شده است. (ر.ک: مفردات، ماده خشی، ص ۲۸۳)

۸- فاطر، ۲۸: (تنها بندگان عالم و دانشمندان که از خدا می ترسند)

دو دوست صمیمی هستند، کسی که خدا را بشناسد از او می ترسد، و همین ترس او را وادار به عمل و اطاعت فرمان خدا می کند، صاحبان علم و پیروان آنها کسانی هستند که خدا را به خوبی شناخته اند، و برای او عمل می کنند و به او عشق می ورزند، چنانکه خداوند فرمود: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^۱.

در حدیث دیگری از امام صادق (ع) نقل شده است که منظور از علما کسانی هستند که اعمال آن ها هماهنگ با سخنان آنان باشد. کسی که گفتار و کردارش هماهنگ نباشد عالم نیست: «یعنی بالعلماء من صدق قولهُ فعلُهُ و من لم يصدق قولهُ فعلُهُ فليس بعالم»^۲. نیز در حدیثی آمده که فرمودند: از همه شما عالم تر به خدا ترسنده تر از خدا است: «أَعْلَمُكُمْ بِاللَّهِ أَخَوْفُكُمْ لِلَّهِ»^۳.

همچنین از رسول اکرم (ص) نقل شده است که فرموده اند: علم دو قسم است یکی آن علمی است که در قلب است، و علم نافع هم همان است، و دیگری علمی است که بر زبان است، و آن حجتی است برای خدا علیه خلق، که خدا با همان علم علیه صاحبش احتجاج می کند.^۴

به هر تقدیر از علم به مفهوم واقعی آن در دوران هایی که مردم در جاهلیت به سر می بردند، بی بهره بوده اند. و بحثی هم که قرآن کریم در شناساندن جامعه قبل از بعثت تحت عناوین «امی» و «امیین» مطرح نموده است، بی مناسبت با مفهوم جاهلیت نیست، بلکه به نوعی جاهلیت را می توان همان امیت دانست. در قرآن کریم عنوان «امی» دوبار برای رسول اکرم (ص) به کار رفته^۵، یک بار جمع این کلمه به صورت «امیون» درباره برخی از قوم یهود، به کار رفته^۶ دو بار آن درباره کسانی است که در مقابل اهل کتاب قرار دارند.^۷ برای عنوان «امی» چند معنای معروف ذکر شده است. گروهی «امی» را کسی می دانند که نمی نویسد نویسد و از روی کتاب نیز نمی خواند. اما اینکه چرا بیسوادان را امّ ی خوانند اقوالی هست : گفته شد ه منسوب به امت است یعنی کسانی که بر اساس عادتشان نمی نوشتند، و گفته شده پیامبر (ص) امّی نامیده شده چون نمی توانست بنویسد و از روی کتاب بخواند، و گفته شده امّی نامیده شده به خاطر نسبتش به امّ القری یعنی مکه که پیامبر (ص) از آنجا ظهور کرد، همچنین گفته شده به خاطر اینکه منسوب به امّ یعنی

۱- ر.ک: هویزی، نورالثقلین، ج ۴، ص ۳۵۹

۲- ر.ک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۷ و ۸، ص ۶۳۵

۳- ر.ک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۷ و ۸، ص ۶۳۵

۴- سیوطی، الدر المثور، ج ۵، ص ۲۵۰

۵- اعراف، ۱۵۷ و ۱۵۸

۶- بقره، ۷۸

۷- آل عمران، ۲۰ و ۷۵- جمعه ۲

مادر می باشد که موقع تولد از مادرش قبل از تعلیم کتاب بوده است.^۱ گروهی نیز امیین راکسانی دانسته اند که فاقد کتاب هستند.^۲ که طرفداران قول اول بیشترند^۳ اما تدبر در آیات قرآن کریم مفهوم این کلمه را بهتر بهتر روشن می نماید. خداوند به پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَلَسْ لَكُمْ فَايَةٌ أَنْ أَرْسَلْتُمْ أَنْبِيَاءَ بِنِيعَةِ اللَّهِ وَأَخَذْتُمْ أَفْوَاحًا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِالْعِبَادِ»^۴ در این آیه شریفه «امی» در برابر کسی قرار می گیرد که به کتاب و وحی آسمانی به نحوی دسترسی دارد. مهم اینکه خدای متعال در جای دیگر، حتی توانایی نوشتن و خواندن را رافع امّیّت نمی داند: «وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٌّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْفَوْا بِهِ نَفْسًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِرُونَ»^۵. در این آیه دامنه مفهوم «امی» از مورد پیشین تنگ تر شده و با وجود وحی و در اختیار داشتن و حتی کتابت کتاب آسمانی، «امّیّت» هنوز به قوت خود باقی است به این دلیل که کتاب و کتابت، از موضع خود جابجا و به تعبیری «تحریف» شده و اثری از هدایت و نور آن در دل و جان دارندگان کتاب باقی نمانده، از این رو همچنان در ظلمت «امیت» مانده اند. چاره بیرون رفتن از امیت، قرار گرفتن در معرض هدایت «کتاب» است و هر چه فرد یا جامعه ای در این مسیر بیشتر قرارگیرد، به دروازه خروج از امیت بیشتر نزدیک شده و برخورداری از علوم دیگر و تمدن ظاهری به دلیل تفاوت ماهوی که با تعالیم وحی دارد، در این زمینه کار ساز نخواهد بود. چرا که اندیشه بشر توان دسترسی به آنچه از طریق وحی به او می رسد را ندارد «وَيَعْلَمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»^۶ یعنی پیامبر (ص) آنچه را که هرگز نمی توانستید به آن دسترسی یافته و آگاه شوید را به شما یاد می دهد. شاید سخنی که یهود درباره «امی» بودن

۱- ر.ک: طوسی، التبیان، ج ۴، ص ۵۵۹- مفردات راغب، ریشه ام، ص ۸۷- طبرسی، مجمع البیان ج ۳ و ۴، ص ۷۴۹- فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۵، ص ۳۸۰

۲- ر.ک: راغب، مفردات، ریشه ام، ص ۸۷- آلوسی، روح المعانی، ج ۱۲، جزء ۲۱، ص ۲۷ به بعد

۳- جهت بررسی بیشتر در رابطه با مفهوم کلمه امی، ر.ک: رامیار، تاریخ قرآن، ص ۵۰۴ الی ۵۱۹

۴- آل عمران، ۲۰: و به آنها که اهل کتاب هستند (یهود و نصارا) و بی سوادان (مشرکان) بگو: آیا شما هم تسلیم شده اید؟ اگر در برابر فرمان و منطق حق تسلیم شوند، هدایت می یابند، و اگر سرپیچی کنند، (نگران مباش زیرا) بر تو، تنها ابلاغ (رسالت) است و خدا نسبت به (اعمال و عقاید) بندگان بیناست.

۵- بقره، ۷۸: و پاره ای از آنان عوامانی هستند که کتاب خدا را جز یک مشت خیالات و آرزوها نمی دانند و تنها به پندارهایشان دل بسته اند. پس ای وای بر آنها که نوشته ای با دست خود می نویسند، سپس می گویند این از طرف خداست، تا آن را به بهای کمی بفروشند پس وای بر آنها از آنچه با دست خود نوشتند و وای بر آنان از آنچه از این راه بدست می آورند.

۶- بقره، ۱۵۱

افراد فاقد کتاب به زبان می آورده اند و در واقع از آن سوء استفاده کرده اند^۱: «ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّينَ سَبِيلٌ»^۲، در اصل خالی از صبغه و سابقه ای دینی نبوده باشد. آیه دوم سوره جمعه نیز که در برگرفته شرح وظایف و مأموریت پیامبر اکرم (ص) است، تثبیت اصل همیشگی در این ارتباط است: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ. وَآخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^۳ پیامبر اکرم (ص) در بین قوم امی که پیش از آن در «امیت» و جاهلیت و «ضلال مبین» به سر می بردند مبعوث گردید. و به حکم آیه بعدی «امّیّت» و ضلالت، همچنان در میان دیگرانی که بعدها به ایشان ملحق خواهند گردید، جاری است، مگر این که خود را در معرض نفعه حیات بخش تلاوت آیه ها، تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت رسول اکرم (ص) قرار دهند. این سوره در چند آیه بعد، جایگاه یهود مدعی کتاب و هدایت را روشن می سازد که خود را از مرحله پیروان پی امبر به مرحله خردای کتاب بپرتزل دادند. بنابراین امی بودن یا نبودن یک فرد یا امت، در گروی توانایی خواندن و نوشتن آنان نیست، بلکه وابسته به بهره مندی یا بی بهره بودن از هدایت و تربیت الهی می باشد که توسط انبیای عظام در میان جوامع بشری جاری و ساری شده است.

۳-۴-۲. جایگاه خواندن و نوشتن در عصر جاهلیت

از لحاظ خواندن و نوشتن نیز در عصر جاهلیت مردم وضع مناسبی نداشته اند. آنها با کتاب بیگانه بوده اند و احدی از آنها کتاب نمی خوانده است: «و لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتَابًا»^۴ و دانشمندان معدودی رانیز

۱- ر.ک: قمی، تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۱، ص ۱۰۶- طوسی، التبیان، ج ۲، ص ۵۰۴- طبرسی، مجمع البیان، ج ۱ و ۲، ص ۷۷۷ - طباطبایی، المیزان، ج ۳، ص ۲۶۱- مدرسی، من هدی القرآن، ج ۱، ص ۵۹۰- فضل الله، من وحی القرآن، ج ۱، ص ۱۰۶ و ۱۰۷- فخررازی، مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۲۶۲ الی ۲۶۴

۲- آل عمران، ۷۵: این به خاطر آن است که می گویند: ما در برابر امیین (غیریهود) مسئول نیستیم.

۳- جمعه، ۲: او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنان می خواند و آنان را تزکیه می کند و به آنان کتاب و حکمت می آموزد، هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

۴- نهج البلاغه، خطبه ۳۳، ص ۸۴. همچنین خطبه ۱۰۴، ص ۱۹۲

که داشتند خوار و ذلیل می شمردند: «مَسْتَذِلُّونَ الْحَكِيمِ»^۱. این سخن امام علی (ع) مبین بیگانگی عرب جاهلی با علم و دانش می باشد. گویند پیامبر اکرم (ص) نامه ای به قبیلهٔ بَكْوَبِنِ وائل نوشت و از آنان خواست که اسلام بیاورند، اما هر چه گشتند کسی را نیافتند که نامه را بخواند، سرانجام به بنی ضبیعه پناه آوردند و بدینوسیله از محتوای نامه آگاه گردیدند.^۲ به گفته بلاذری، موقع ظهور اسلام در میان قریش تنها هفده نفر و در یثرب (مدینه) نیز در میان دو قبیله بزرگ اوس و خزرج تنها یازده نفر توانایی خواندن و نوشتن داشته - اند.^۳

عادت شخص پیامبر اکرم (ص) نیز چنان نبوده است که قبل از بعثت کتاب بخواند یا چیزی بنویسند و اگر غیر از این بود یعنی بر خواندن و نوشتن مسلط می بود، مبطالن که همواره می خواهند حق را باطل معرفی کنند بهانه به دست آورده، در حقانیت دعوت پیامبر (ص) به شک می افتادند لیکن از آنجایی که خوب نمی- توانستند، بخوانند و بنویسند، و سالها باتوجه به اینکه مردم با او معاشرت داشته اند او را به این صفت می شناختند، دیگر هیچ جای شکی برایشان باقی نمی ماند، که این قرآن کتاب خدا است، و خدا آن را بر او نازل کرده و از بافته های خود او نیست و چنان نیست که از کتابهای قدیمی، داستانها و مطالبی اقتباس کرده، و به این صورت درآورده باشد.^۴ «مَا كُنْتُمْ تَلْتَمِذُونَ مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّونَ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَلَّتُمُ الْكِتَابَ الْمُبْتَلُونَ»^۵.

۳-۴-۳. بازتاب بعثت پیامبران در اوضاع علمی جهان

در سایه تعلیم و تربیت انبیا (ع) نور علم به مفهوم عالی آن در قلبی که خواهان تعلیم و تربیت انبیا (ع) بودند تابید، به عنوان مثال وقتی در ماجرای فخر فروشی قارون، دنیا پرستان بادیدن زرق و برق قارون، آرزوی احوال او را کردند که ای کاش برای آنها نیز مانند آنچه قارون دارد می بود، عده ای از بنی اسرائیل

۱- همان، خطبه ۱۵۱، ص ۲۷۶

۲- ر.ک: هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۳۰۵

۳- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۴۷۹-۴۷۷ در مورد وضع خط در دوران جاهلیت و اینکه چطور وارد جزیره العرب شد، ر.ک: رامیار، تاریخ قرآن، ص

۴۸۹ الی ۵۰۱ - حجتی، تاریخ قرآن، ص ۱۱۵۸ الی ۱۸۶

۴ - ر.ک: طباطبایی، المیزان، ج ۱۶، ص ۱۳۹

۵- عنکبوت، ۴۸: تو هرگز پیش از این کتابی نمی خواندی، و با دست خود چیزی نمی نوشتی، مبدا کسانی که در صدد (تکذیب و) ابطال سخنان تو هستند، شک و تردید کنند.

که در سایه تعلیمات حضرت موسی (ع) نور علم الهی در قلوبشان تابیده بود، بلافاصله موضع گرفته و به آن دنیا پرستان می گویند که وای بر شما! چه می گوید؟ ثواب و پاداش الهی برای کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند بهتر است: «فَجَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَةِ قَالَ الَّذِينَ يُدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ . وَ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَلَيْسَ لَكُمْ بِثَوَابٍ إِلَّا خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ»^۱ و از اینجا مشخص می شود که «علم» ریشه ایمان و استقامت و عشق به ثواب الهی و قیامت است. و این موارد نتیجه تعلیمات انبیاست. و اصلاً آرمان اصلی تمام انبیا (ع) از آدم تا خاتم (ص) تعلیم و تربیت بشریت، کشاندن آنها از تاریکیهای شرک و کفر به نورانیت توحید می باشد و در یک کلام رنگ و بوی خدایی دادن به جامعه های جهل زده قبل از بعثت می باشد. که علم واقعی نتیجه همین تعلیم است. و ما می بینیم در طول تاریخ دغدغه اصلی انبیا همین مطلب بوده که حضرت ابراهیم م و اسماعیل (ع) بعد از ساخت خانه کعبه، از خدا می خواهند در ذریه شان رسولی مبعوث کند که آنها را تعلیم و تربیت دهد: «رَبَّنَا وَ اعِثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يَعْلَمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^۲.

۳-۴-۴. تحوّل علمی جهان در پرتو بعثت رسول اکرم (ص)

خدای متعال توسط رسول خود مردمی را که در گمراهی آشکاری بودند و از علم و آگاهی در بین آنها خبری نبود و در اعماق جاهلیت به سر می بردند، تربیت کرده و از لوث و پلیدیهای شرک و کفر تطهیرشان نمود: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنَّ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^۳.

پیامبر اکرم (ص) مقامی والا و جایگاهی رفیع برای دانش و کتابت قرار داد و آن را از خواری و فرو افتادگی برکشید و عزت و پایگاه بخشید. از همان آغاز در آیین اسلام برای علم و قلم احترامی در خور توجه

۱- قصص، ۷۹ و ۸۰

۲- بقره، ۱۲۹: پروردگارا! در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند، و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد، و پاکیزه کند زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار قادری)

۳- جمعه، ۲: او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنان می خواند و آنها را تزکیه میکند و به آنان کتاب و حکمت می آموزد، هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

و شایان ملاحظه شد و در همان نخستین آیه هایی که بر پیامبر اسلام (ص) نازل بشد چنین آمده بود: «اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ، الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»^۱، «ن وَالْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ»^۲ «قل هل يستوى الذين يعلمون و الذين لا يعلمون إِنْهَا يَتَكَوَّنُ أُولُو الْأَلْبَابِ»^۳ در واقع، این آیات شریفه بیانگر جایگاه و ارزش علم در مکتب اسلام است، چنانکه پیامبر اکرم (ص) اهتمام خاصی نسبت به فراگیری علم و دانش داشتند. و به معنای واقعی کلمه یک انقلاب عظیم علمی بر پا کردند. در همان آغاز ورود به مدینه عبدالله بن سعید بن عاص را که در خواندن و نوشتن مهارت خوبی داشت، مامور گردانید که خواندن و نوشتن را به مردم بیاموزد.^۴ یکی از نکات برجسته تاریخ اسلام که بیانگر اهتمام شدید حضرت رسول اکرم (ص) به خواندن و نوشتن می باشد، پس از جنگ بدر می باشد. گویند در جنگ بدر، مسلمانان ۷۰ نفر از مشرکان را اسیر گرفتند، آن عده از اسیران که بی سواد بودند، با دادن پول و فدیة و خدمات رایگان برای مسلمانان آزاد شدند، اما راجع به اسیرانی که خواندن و نوشتن می دانستند پیامبر اکرم (ص) دستور دادند، هر کسی به ۱۰ نفر از نوجوانان و جوانان مسلمان خواندن و نوشتن یاد ده د می تواند آزاد شود.^۵ آن حضرت (ص) طلب علم را بر هر مسلمان واجب می دانست: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَوْضُوعٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، أَلَا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ بَغَاءَ الْعِلْمِ»^۶ از نظر آن حضرت (ص) در زندگی هیچ خیری جز برای دو نفر نیست، عالمیکه فرمانش برند و شنونده نگهدار (حفظ کند و عمل نماید): «لَا خَيْرَ فِي الْعِيشِ إِلَّا لِوَجْهِينِ عَالَمٍ مُطَاعٍ، أَوْ مُسْتَمِعٍ وَاعٍ»^۷. رسول اکرم (ص) همواره به نوشتن علم و دانش سفارش می فرمود، نقل شده که فرمود: «قَيِّدُوا الْعِلْمَ» دانش را در بند کنید، گفتند: چگونه در بند کنیم؟ فرمود: «كِتَابَتُهُ» آن را بنویسید.^۸ نقل شده آن حضرت (ص)، سه بار پشت سر هم فرمود خدایا جانشینان مرا رحمت کن، گفتند: یا رسول الله، جانشینان شما کیانند؟ فرمود: کسانی که

۱- علق، ۳-۵: بخوان که پروردگارت (از همه بزرگوارتر است) همان کسی که به وسیله قلم تعلیم نمود، و به انسان که نمی دانست یاد داد.

۲- قلم، ۱: ن، سوگند به قلم و آنچه می نویسد.

۳- زمر، ۹: آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟ تنها خردمندان متذکر می شوند؟

۴- ر.ک: عسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۳۴۴

۵- ر.ک: مرتضی العاملی، الصریح من سیره النبی الأعظم، ج ۳، ص ۲۵۸ - ۲۵۷

۶- کلینی، اصول کافی، ج ۱، کتاب فضل علم، باب: فرض العلم و وجوب طلبه و الحث علیه، حدیث ۱ و ۵، ص ۳۶.

۷- همان، باب: صفة العلم و فضله و فضل العلماء، حدیث ۷، ص ۴۰

۸- ر.ک: مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۵۲ - ۱۵۱

بعد از من می آیند و گفته مرا و سنت مرا فرا می گیرند و به دیگران، تعلیم می دهند.^۱ آن حضرت (ص) یکی از حقوق فرزند را بر پدرش تعلیم کتاب خدا می داند: «یعلّمه کتاب الله».^۲

در سایه این اهتمام شدید به مسئله علم و دانش بود که هنوز چند سالی از هجرت آن حضرت به مدینه نگذشته بود که حلقه های علمی فراوانی در گوشه و کنار مسجد پیامبر (ص) تشکیل می شد.^۳ و در سایه همین اهتمام شدید و سفارشهای اکید پیامبر (ص) بود که نهضت قلم پدید آمد مردمی که افراد باسوادشان انگشت شمار بودند، آنچنان به علم و دانش و خواندن و نوشتن روی آوردند که گروهی از آنها در مدینه چند زبان را آموختند و توانستند پیام اسلام را با زبانهای گوناگون به سراسر جهان ابلاغ نمایند.^۴ اوصیای معصوم آن حضرت نیز به علم و دانش اهتمام خاصی قائل بوده اند و احادیث فراوانی از ناحیه ایشان در فضل علم رسیده است.^۵ از بعد عملی نیز تاریخ گواه آن است که تربیت شدگان مکتب نبوی و علوی، بزرگترین عالمان عصر خویش شدند.

۳-۵. اوضاع و احوال اخلاقی بشر در عصر بعثت انبیا

۳-۵-۱. توحید ریشه همه فضائل و کفر و شرک ریشه همه رذائل است

توحید ناب ریشه همه فضائل اخلاقی و کفر و شرک ریشه همه رذائل اخلاقی می باشد: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»^۶. توحید شجره طیّه ای است که شاخ و برگهای آن، اخلاق پسندیده و عبادتها و اطاعتهاست^۷:

۱- ر.ک: همان، ج ۲، ص ۱۴۴

۲- حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۸۱، ح ۲۷۶۴۴

۳- ر.ک: احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۱۰۷

۴- ر.ک: مطهری، پیامبر امی، ص ۵۱

۵- ر.ک: کلینی، اصول کافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، از صفحه ۳۵ به بعد

۶- بقره، ۲۵۷: خداوند ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند، آنها را از ظلمتها به سوی نور بیرون می بدهد، (اما) کسانی که کافر شدند اولیای آنها طاغوت (بت و شیطان و افراد جبار و طغیانگر) می باشند که آنها را از نور به سوی ظلمتها بیرون می برند.

۷- ر.ک: وحید خراسانی، مقدمه توضیح المسائل، ص ۸۲

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا»^۱. و شرک، شجره خبیثه‌ای است که ریشه در جهنم دارد و با آتش تغذیه می‌شود، و میوه آن آتش است: «إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ. طَلْعُهَا كُلُّهُ رُؤُسُ الشَّيَاطِينِ»^۲؛ این شجره همواره آتش به بار آورده، میوه آن اخلاق رذیله و کردارهای ناپسند است.^۳

بنابراین، همه اطاعتها به توحید برمی‌گردد، چنانکه همه معاصی به شرک مستند است. انسان موحّد، از آنجا که مطیع خداست تن به معصیت نداده، هیچ خواستۀ هوسمدارانه را بر عقل خویش ترجیح نمی‌دهد، و خواسته‌ای جز خواست خداوند ندارد و در واقع این نشانه توحید اوست. بر این اساس اگر از انسان موحّد گناهی سر بزند، به میزان معصیت و تمرّد عمدی از دستور خدا، از توحید فاصله گرفته است. و لذا ممکن نیست کسی گناه کند در حالی که توحیدش، ناب و خالص باشد، همان گونه که متصور نیست مشرک مطیع خدا باشد، و اینکه در بعضی روایات آمده است که انسان در عین معصیت مومن نیست: «لا یزنی الزّانی و ه و مؤمن»، «لا یسرق السّارق و هو مؤمن»^۴ بدین معناست که در حین گناه، انسان موحّد نیست.^۵

۳-۵-۲. فراگیر بودن فساد و تباهی در جوامع بشری در عصر بعثت انبیا

بنابراین از آنجا که در جوامع بشری در دوران های مختلف همواره شرک و بت پرستی وجود داشته است، رذائل اخلاقی نیز به طبع آن وجود داشته است. که نگاهی به عصر بعثتها مضمّن این مطلب است. قرآن کریم از زبان حضرت صالح (ع) می‌فرماید که به امت خویش فرمود: در روی زمین فساد نکنید: «و لا تعثوا فی الارض مفسدین»^۶. همچنین از زبان حضرت شعیب^۷ و موسی (ع)^۸ نیز خطاب به قومشان این

۱- ابراهیم، ۲۴ و ۲۵: آیا ندیدی چگونه خداوند «کلمه طیبه» را به درخت پاکیزه ای تشبیه کرده که ریشه آن (در زمین) ثابت، و شاخه آن در آسمان است. هر زمان میوه خود را به اذن پروردگارش می‌دهد و خداوند برای مردم مثلها می‌زند، شاید متذکر شوند (و پند گیرند)!

۲- صافات، ۶۴ و ۶۵: آن درختی است که از قعر جهنم می‌روید! شکوفه آن مانند سرهای شیاطین است.

۳- جواد آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۷، ص ۲۱۸

۴- مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۶۳ و ۶۷

۵- ر.ک: جواد آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۷، ص ۲۱۸-۲۱۷

۶- اعراف، آیه ۷۴- همچنین درباره فساد قوم حضرت صالح (ع) و اصلاح ناپذیری آنها، ر.ک: شعراء آیات ۱۵۲-۱۵۱

۷- ر.ک: هود، آیه ۸۵- شعراء، آیه ۱۸۳- عنکبوت، آیه ۳۶

۸- ر.ک: بقره، ۶۰

مطلب مطرح شده است. اکثر مفسران «لا تعثوا» را از ماده «عثی» به معنای شدت فساد دانسته اند^۱ و این مطلب حاکی از فراگیر بودن فساد و تباهی در جوامع عصر بعثت بوده که به صورتهای گوناگون در بین اقوام مختلف وجود داشته است.

به عنوان مثال قوم حضرت شعیب (ع) علاوه از شرک و بت پرستی که مشخصه مشترک همه اقوام در قرون مختلف بوده است، یکی از مفاصد مشخص اخلاقی و اجتماعی آنها کم فروشی بوده است: «وإلى مَذْنَى أَخَاهُمْ شَرْعِيًّا قَالَ يَا قَوْمِ أُعْبِدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ... يَا قَوْمِ آوَفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَتَّبِعُوا الرِّئَاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْصُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»^۲.

یا مثلاً اهل سدوم یا قوم حضرت لوط (ع) که بسیار بد مردمی بودند و چنان فساد اخلاقی در آنها رخنه کرده بود که از هیچ گناهی روی گردان نبودند، و در اثر آلودگی ها شرم و حیا نداشتند، هیچ عمل زشتی را ترک نمی کردند، و نیز از جهت رفتار و پندار پست ترین مردم عصر خود بودند^۳. ولی بارزترین فساد اخلاقی آنها، که تا امروز در بین هیچ قومی سابقه نداشت، رها کردن زنان و شهوت بامردان بود: «و لوطاً إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلْتَتَّبِعُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ. إِنَّكُمْ لَتَتَّبِعُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ الرِّثَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ»^۴.

۳-۵-۳- فساد اخلاقی در جامعه قبل از بعثت رسول اکرم (ص)

۱- ر.ک: طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۲۷۱- طبرسی، مجمع البیان، ج ۱ و ۲، ص ۲۴۹- طباطبائی، المیزان، ج ۱، ص ۱۹۰- فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۵۳۰- فضل الله، من وحی القرآن، ج ۲، ص ۵۵. همانگونه که گفته شد «لا تعثوا» از ماده «عثی» به معنی فساد شدید است، منتهی این کلمه بیشتر در مفاصد اخلاقی و معنوی به کار می رود در حالیکه ماده «عیث» که از نظر معنی شبیه آن است بیشتر به مفاصد حسی اطلاق می گردد. (ر.ک: راغب مفردات، ماده عثی، ص ۵۴۶، مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۲۷۳ و ج ۶، ص ۲۳۷)

۲- هود، ۸۵ - ۸۴: و بسوی «مدین» برادرشان شعیب را (فرستادیم) گفت: «ای قوم من! خدا را پرستش کنید، که جز او معبود دیگری برای شما نیست! پیمانۀ و وزن را کم نکنید (و دست به کم فروشی نزنید). ... و ای قوم من! پیمانۀ و وزن را با عدالت تمام دهی! و بر اشیاء و اجناس مردم، عیب نگذارید و از حق آنان نگاهید! و در زمین به فساد نکوشید! - همچنین در این باره ر.ک: اعراف/ ۸۶- ۸۵، شعراء/ ۸۳»

۳- ر.ک: جادالمولی، تاریخ انبیا (ترجمه و اقتباس قصص القرآن)، ص ۸۵

۴- اعراف، ۸۰ و ۸۱: و (به خاطر آورید) لوط را، هنگامی که به قوم خود گفت: آیا عمل بسیار زشتی را انجام می دهید که هیچیک از جهانیان، پیش از شما انجام نداده است؟! آیا شما از روی شهوت به سراغ مردان می روید، نه زنان؟! شما گروهی اسرافکار (و منحرفی) هستید! - همچنین ر.ک: شعراء/ ۱۶۶- ۱۶۵، نمل/ ۵۵- ۵۴- عنکبوت/ ۲۹- ۲۸

در جامعه قبل از بعثت رسول اکرم (ص) نیز فساد اخلاقی به طرق مختلف دامنگیر جامعه جاهلیت قبل از اسلام بوده است. خداوند متعال در سوره انعام به رسول اکرم (ص) می‌فرماید: به امت بگو: بیاپید آنچه را که خدا بر شما حرام کرده را برایتان تلاوت کنم: «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَیْکُمْ عَیُّ شَرِئًا وَ بِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَانًا وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَکُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَنْزِلُوقُکُمْ وَ إِنْکُمْ وَ لَا تَقْتُلُوا الرِّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِلِیْسٍ إِلَّا بِلِیْسٍ هِیَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ یُطْلَعَ أَشَدُّهُ وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزَانَ بَلْقِیْسَ لَا تَکْلِفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْرَهَا وَ إِذَا قُلْتُمْ فَلَاحِ لَوْ وَ لَوْ کَانَ ذَا قُوَّةٍ وَ عَیُّ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِکُمْ وَ صَلِّکُمْ بِعَلَّکُمْ تَکْوُونُ»^۱ درواقع مفاد این آیات شریفه به نوعی بیانگر روحیات و آداب و اخلاق عرب جاهلی می‌باشد که خداوند متعال زشتی آنها و در نتیجه تحریم آنها را به رسولش اعلام فرموده تا به مردم گوشزد فرماید که مراعات آنها در واقع درمان دردهای دوران جاهلیت می‌باشد^۲، در رابطه با «وَلَا تَقْتُلُوا الرِّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِلِیْسٍ إِلَّا بِلِیْسٍ هِیَ أَحْسَنُ» نقل شده است: «إِنَّ مَا ظَهَرَ هُ وَ النَّوَالِ وَ مَا بَطَّنَ هُ وَ الْمَحَالَهُ»^۳، همچنین از حضرت صادق (ع) نقل شده است: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ غَیْرُ وَ حَبِیبٌ کُلُّ غَیْرِ، وَ لَغَیْرِ یَقَرِّحَ رَمَّ الْفَوَاحِشَ ظَاهِرَهَا وَ بَاطِنَهَا»^۴. دوری از اخلاق مردم عالم قبل از بعثت رسول اکرم (ص) به صورتهای مختلفی در کلمات نورانی امام علی (ع) منعکس است: «خدا پیامبر اسلام را به هنگامی مبعوث فرمود که مردم در حیرت و سرگردانی بودند، در فتنه‌ها به سر می‌بردند، هوی و هوس بر آنها چیره شده و خود بزرگ بینی و تکبر به لغزشهای فراوان کشانده بود، و نادانیهای جاهلیت پست و خوارشان کرده، و در امور زندگی حیران و سرگردان بودند، و بلای جهل و نادانی دامنگیرشان بود . پس

۱- انعام، ۱۵۲-۱۵۱: بگو: «بیاپید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم: اینکه چیزی را شریک خدا قرار ندهید! و به پدر و مادر نیکی کنید! و فرزندان را از ترس فقر نکشید ما شما و آنها را روزی می‌دهیم و نزدیک کارهای زشت نروید، چه آشکار باشد چه پنهان و انسانی را که خداوند محترم شمرده، به قتل نرسانید مگر بحق (و از روی استحقاق)، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده، شاید درک کنید. و به مال یتیم جز به بهترین صورت (و برای اصلاح) نزدیک نشوید، تا به حد رشد خود برسید! و حق پیمان و وزن را به عدالت ادا کنید! هیچکس را جز به مقدار توانایش تکلیف نمی‌کنیم. و هنگامی که سخن می‌گویید، عدالت را رعایت نمایید، حتی اگر در مورد نزدیکان (شما) بوده باشند و به پیمان خدا وفا کنید، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند، تا متذکر شوید!»

۲- ک: سبحانی، فروغ‌الهی، ج ۱، ص ۴۱

۳- هویزی، نورالثقلین، ج ۱، ص ۷۷: منظور از گناه آشکار، زنا و منظور از گناه پنهان، گرفتن معشوقه‌های پنهانی و مخفیانه است. که البته این روایت از حضرت امام سجاد (ع) با اندکی تفاوت به این صورت نقل شده است که: «ما ظهر منها نکاح امرأه الاب، و ما بطن الزنا» (بحرانی، البرهان، ج ۲، ص ۴۹۷) که در هر صورت این رذائل اخلاقی در جامعه قبل از بعثت وجود داشته است.

۴- همان: همانا خداوند غیور است و غیرتمندان رادوست می‌دارد، و از غیرتش تحریم «فواحش» چه ظاهری و باطنی می‌باشد.

پیامبر (ص) در نصیحت و خیرخواهی نهایت تلاش را کرد، و آنان را به راه راست راهنمایی، و از راه حکمت و موعظه نیکو، مردم را به خدا دعوت فرمود.^۱

۳-۵-۴. نقش انبیا در مبارزه با انحرافات اخلاقی

تهذیب و پاکسازی جوامع بشری از رذائل اخلاقی رهاورد مشترک همه انبیاست. از ابوذر نقل شده^۲ که می‌گوید به رسول اکرم (ص) گفتم که آیا چیزی از صحف ابراهیم و موسی (ع) در آنچه که خداوند بر تو نازل کرده و در دست ما است، یافت می‌شود: «قلت: یا رسول الله هل فی آیدینا ممّا أنزل الله علیک شیءٌ مما کان فی صحف ابراهیم و موسی» فرمود: ای اباذر بخوان: «قد أفلح من تَوَكَّلَ» و ذکر اسم ربِّ فصِّلْ. بَلْکَ يُؤْتُونَ الحِیَاهَ الدُّنْیَا و الآخرَه خَیْرٌ و أَبْقَى. إِنَّ هَذَا لَفِی الصِّحْفِ الْأَوَّلِ. صحف ابراهیم و موسی^۳ و لذا در سیره همه انبیا (ع) دعوت به اصلاح و اخلاق حسنه به طور اکید دیده می‌شود^۴. و در نتیجه آن دعوتها، انقلابهای عظیم روحی و روانی در جوامع بشری ایجاد می‌شود. علامه مجلسی از علی بن ابراهیم به نمونه‌ای از این انقلابها بدین صورت اشاره کرده است: «اسعد بن زراره» و «ذکوان بن عبد قیس» که از طایفه خزرج بودند و در مدینه می‌زیستند. خزرج و اوس روزگاران متوالی جنگ داشته و شب و روز سلاح بر زمین نمی‌گذاشتند و آخرین بیکارشان روز «بغاث» بود که اوسیه‌ها بر خزرجیه‌ها پیشی گرفته بودند - به قصد پیمان گرفتن از طوایف مکه بر ضد طایفه اوس به مکه آمدند و قصد کردند که در ماه رجب، عمره به جا آورند. «اسعد بن زراره» با «عتبه بن ربیع» دوستی داشت. از این رو، در مکه بر او وارد شد و گفت که میان ما

۱- نهج البلاغه، خطبه ۹۵، ص ۱۷۸- همچنین برای آشنایی با بحران اخلاق در جامعه قبل از بعثت، ر. ک: خطبه‌های نخ ۲، ص ۴۲- خ ۸۹، ص ۱۵۰.

خ ۱۵۱، ص ۲۷۶- خ ۱۵۸، ص ۲۹۴- خ ۱۹۱، ص ۳۷۶- خ ۱۹۲، ص ۳۹۴- خ ۱۹۶، ص ۴۱۰

۲- ر. ک: مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۷۲

۳- اعلی، ۱۴-۱۹: محققا هر کس که خود را تزکیه کند رستگار می‌شود و هر وقت نام خدا را به یاد آورد بلافاصله به نماز بایستد ولی شما ای مردم! زندگی دنیا را برای آن رستگاری مقدم می‌دارید با اینکه زندگی آخرت خیر محض و فناپذیر است، این سفارش‌ها در صحف قدیم نیز بوده است، یعنی در صحف ابراهیم و موسی.

۴- ر. ک: آل عمران، آیه ۷۹- انعام/۷۲- انعام/۱۵۲ و ۱۵۱- اعراف/۲۹ و ۸۵ و ۱۲۸- یونس/۸۴- هود/۸۶ و ۸۵- اسراء/۵۳- کهف/۱۱۰- عنکبوت/۱۷- نازعات/۱۸ پیامبر اکرم (ص) نیز در حدیث مشهور «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» اهمیت به کمال رساندن فضایل اخلاقی را گوشزد می‌فرماید: «ر. ک: مجلسی بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۸۷ و ج ۶۸، ص ۳۷۳» چرا که در پیشگاه خداوند متعال، محور ارزش و کمال انسانی، فضایل نفسانی می‌باشد. «انّ اکرمکم عندالله اتقاکم» (حجرات/۱۳)

(خزرجیان) و طایفه اوس جنگ است و به منظور هم پیمان شدن شما با ما به مکه آمدیم . عتبه در پاسخ گفت: خانه و دیار ما از شهر و دیار شما دور است . وانگهی برای ما دل مشغولی دیگری پیدا شده است که از هر چیزی فارغ شده ایم. اسعد گفت: چه چیزی شما را مشغول داشته است و حال آن که در حرم امن زندگی می کنید؟ عتبه گفت: در میان ما مردی پیدا شده و ادعا می کند که رسول خداست و خردهای ما را سفیه می شمرد و به خدایانمان بد می گوید و جوانانمان راتبه کرده و اجتماع ما را پراکنده کرده است. اسعد پرسید: آیا او از قوم و عشیره شماست؟ عتبه گفت: او فرزند «عبدالله بن عبدالمطلب» و از شریفترین و بزرگ ترین خانواده های ماست. اسعد و ذکوان و همه طایفه اوس و خزرج از یهودیانی که در مدینه و اطراف می زیستند (طوایف نضیر، قریضه، وقینقاع) شنیده بودند که در این روزگاران، پیامبری از مکه ظاهر می شود و به مدینه هجرت می کند. از این رو، یهود باید با همه عرب درگیر جنگ شود . اسعد آنچه را از یهود شنیده بود به یاد آورد و افزود، آن مرد کجاست؟ عتبه گفت: اینک در حجر اسماعیل نشسته است ، ولی حق خروج از شعب ابی طالب را جز در موسم مخصوص ندارد. اگر او را دیدی سخنش را گوش بگیر و با او سخن مگو؛ زیرا او ساحری است که با سخن تو را مسحور خویش می کند. اسعد گفت: پس چه کنم، و اینک من در حال برگزاری عمره، ناچارم که گرد بیت طواف کنم؟ عتبه گفت که در گوش هایت پنبه بگذار. اسعد در حالی که گوشهایش را پر از پنبه کرده بود، وارد مسجد الحرام شد و یک دور، گرد خانه خدا طواف کرد که چشمش به پیامبر خدا (ص) افتاد در حالی که گروهی از بنی هاشم گرد او نشسته بودند . او نگاهی به پیامبر (ص) افکند و گذشت. در دور دوم طواف با خود گفت که نادان تر از خودم نیافتم! چرا باید چنین پدیده ای که در مکه رخ داده است را ندانم و از آن بی خبر بمانم تا وقتی به طایفه ام بازگشتم نتوانم گزارش کنم؟! سپس پنبه را از گوش هایش درآورد و دور افکند و به پیامبر (ص) به راه و روش جاهلی گفت: صبح به خیر: «انعم صباحاً». پیامبر (ص) سربلند کرد و با نگاه به او فرمود: خداوند به جای این تحیت و درود، درودی بهتر و صبح به خیری نیکوتر برای ما آورده است، درود اهل بهشت یعنی «السلام علیکم» . اسعد گفت: پیام و دعوت تو چیست؟ پیامبر (ص) فرمود: دعوت به شهادت «لا اله الا الله» و این که من فرستاده خدایم و شما رابه این کارها دعوت می کنم و در اینجا آیات ۱۵۱ و ۱۵۲ سوره انعام - که مشتمل بر دقیقترین دستورات اخلاقی است و در صفحات قبل به آنها اشاره شد را تلاوت فرمود . اسعد چون این سخنان را از پیامبر (ص) شنید، بی درنگ گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و اَنَّكَ رَسُولُ الله». پدر و مادرم فدایت باد! من از شهر یثرب (مدینه) از طایفه خزرجم و بین ما و برادرانمان از طایفه اوس، پیوندهای برادری به طور کلی گسسته است، امید است که خداوند آن را به وساطت شما متصل کند و توانمندتر از تو

کسی از عهده آن بر نمی آید. مردی از فامیل خودمان همراه من است که اگر او نیز به اسلام گراید، امید است که خداوند کار ما را سامان دهد. به خدا سوگند ما وصف ترا از طایفه یهود شنیده بودیم و همواره ما را از ظهور تو بشارت می دادند و ما امیدواریم که به شهر م هجرت فرمایی، که این را نیز یهود از کتب آسمانی خود به ما خبر دادند. ستایش خدای را که ما را به سوی تو هدایت فرمود و سوگند به خدا! ما جز به قصد پیمان بر ضد دشمنان، در این شهر نیامدیم ولی خداوند افضل از آنچه می خواستیم به ما هدیه فرمود. سپس رفیق او «ذکوان» نیز مسلمان شد و هر دو از پیامبر (ص) تقاضا کردند مُبلَغی همراه آنها به مدینه بفرستد تا به آنها قرآن بیاموزد و به اسلام دعوت نماید، پیامبر (ص) مصعب بن عُمیر را که جوان صبیح المنظر و قرآن دان بود، همراه آنها به مدینه فرستاد و از آن زمان پایه های اسلام در مدینه گذاشته شد و چهره مدینه دگرگون گشت.^۱

حضرت امام علی (ع)، پیامبر اکرم (ص) را پزشک گردشگری شناسانیده است که برای مردم طبابت و امراض جسمی و روحی و روانی آنان را معالجه می کند و هر زمان که نیاز به جراحی و داغ کردن افتد، ابزار سرخ کرده و تافته را بر جای مجروح می نهد، جایگاه معالجه دل های کور و گوشهای کر و زبانهای لال است. این طبیب روحانی به وسیله دوا و معالجه خود بیماریهای غفلت و نادانی و حیرت و سرگردانی را علاج می کند.^۲

جمع بندی و نتیجه گیری فصل:

مقایسه جوامع قبل و بعد از بعثت انبیای الهی در ابعاد مختلف: اعتقادی، اجتماعی، فرهنگی، علمی و اخلاقی، مبین این واقعیت است که انبیا (ع) از بعد عملی آثار بسیار ارزشمندی در جوامع بشری داشته اند، و جوامع بشری اصلاحات واقعی در ابعاد مختلف را از بعثت انبیا به ارث برده اند.

۱-ر.ک: مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۸۱۰

۲-ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸، ص ۲۰۰

فصل چهارم

**میزان موفقیت انبیا نسبت
به آرمانهایشان به
لحاظ کارکردی**

۱-۱-۴. تمهید

سخن در این است که ظهور پیامبران (ع) چه تاثیری در حرکت تاریخی بشریت داشته است؟ آیا انبیا (ع) نسبت به آرمانهایی که برای هدایت جوامع بشری داشته‌اند، موفق بوده‌اند یا خیر؟

قبل از پاسخگویی به این سوال به عنوان مقدمه باید دانست که منظور از موفقیت مطلق و کامل انبیا (ع) در گذشته و در عصر خود انبیا (ع) نیست، که گفته شود آرمانهای انبیا (ع) به طور کامل تحقق نیافته است بلکه در حرکت تاریخی بشریت مد نظر است. چرا که آرمان انبیا (ع) این بود که در جوامع بشری، غیر از خدا چیزی پرستیده نشود. اختلافی در بین جوامع بشری وجود نداشته باشد، عدل و داد توسط خود مردم در جوامع بشری حکم فرما شود، مدینه فاضله در جوامع بشری تشکیل شده و در نتیجه فضایل اخلاقی در جوامع بشری حکم‌فویا شده و از رذایل و فساد خبری نباشد. در صورتیکه تاریخ تا به حال جامعه ای را نشان نداده که از این موارد خالی باشد و تعلیمات انبیا (ع) این موارد را به طور کامل توانسته باشد ریشه کن کند. اما بحث سر این است که من حیث المجموع، در حرکت تاریخی بشریت، انبیا (ع) موفق بوده‌اند یا نه؟

بشریت در سایه تعلیمات انبیا(ع) بیشتر رو به جانب حق و هدایت رفته است یادر ورطه ضلالت و هلاکت و باطل درغلطیده است؟ و سرانجام آیا هدف خداوند متعال از خلقت و هدایت انسانها تحقق یافته است یا خیر؟

از آنجا که غایت الغایات و مقصود نهایی از بعثت انبیا (ع) تحقق معرفت و عبادت خداوند متعال در جوامع بشری است: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»^۱ و باقی هدفها از جمله اصلاح اجتماعات بشری و جاری کردن عدل و داد توسط مردم در بین خودشان: «وَأَنزَلَ لِمَعَّةٍ مِّنَ الْكِتَابِ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ الَّذِينَ فِيهِمْ أَخْلَقُوا فِيهِ»^۲ «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا بِالْحَقِّ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِنَقُومَ بِهِمُ بِالْقِسْطِ»^۳ مقدمه این مقصود نهایی می باشند. آرمان اصلی انبیا (ع) حاکم کردن جامعه توحیدی و رفع شرک و بت پرستی از جوامع بشری بوده است، حال می خواهیم با نگاهی به تاریخ بنهیم انبیا (ع) نسبت به این آرمان اصلی که هدف از خلقت انسان نیز همان معرفت و عبادت خداوند متعال است، موفق بوده اند یا خیر؟

۴-۱-۲. موفقیت انبیا در حاکم کردن توحید بر اندیشه انسانها و زدودن شرک و بت پرستی

توجه به محتوای دعوت و تعلیمات انبیا (ع) که در سن لوحه آن دعوت به توحید در سیره همه آنها دیده می شود، و از طرف دیگر توجه به واقعیتهای عینی تاریخی، گویای این مطلب است که انبیا (ع) در زدودن شرک و بت پرستی و حاکم کردن توحید بر اندیشه انسانها بسیار موفق عمل کرده اند به طوریکه امروزه در جوامع بشری شاهد آن هستیم که به جز نوادری اکثر مردم عالم، خدا پرست هستند و این نتیجه ادیان آسمانی و تعلیم انبیاست. چرا که در تاریخ بشریت جز انبیا (ع) کسی بشریت را به سمت و سوی خدای واحد دعوت نکرده است. اندیشه بشری که در ادوار مختلف تاریخ در پاسخگویی به این مطلب که این سنگ و چوبهای ساخته دست خود بشر نمی تواند خالق مخلوقات باشد، اینهایی که حتی نمی توانند از خودشان ضرر و زیانی را دفع کنند و یا سودی به خود برسانند، تنها می توانست بگوید که ما آبا و اجداد خود را بر این آیین یافتیم: «إِذْ قَالَ لِلْبَيْهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ الْقَاتِلُ الَّذِي أَنْفَلَهَا عَاكِفُونَ. قَالُوا وَ جَ ذَا أَبَاءَنَا لَهَا

۱- نحل، ۳۶: ما در اهرامی رسولی برانگیختیم که خدای یکتا را پرستید و از طاغوت اجتناب کنید.

۲- بقره، ۲۱۳: و با آنها کتاب (آسمانی) که به حق دعوت می کرد نازل نمود تا در میان مردم، در آنچه اختلاف داشتند داوری کند.

۳- حدید، ۲۵: ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسائی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند.

عاجِبِينَ»^۱. «إِذْ قَالَ لِلَّيْبِهِ وَ قَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ. قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَرِطَلُ لَهَا عَاقِبِينَ. قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ. قَالُوا بَلَى وَجَزَّنا أَبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ»^۲. در سائی تعلیم و تربیت انبیا به حدی بارور شده است که در جوامع امروزی، کسی به گذشته شرک آلود آبا و اجداد خود افتخار نمی کند بلکه عقاید آنها را برگرفته از جهل و نادانی و ضلالت آنها می داند.

پیغمبران طبیبان جسم و جان و معالجان امراض انسانیت انسان می باشند، و پیغمبر اسلام سرآمد این طبیبان است. دلیل علمی پیامبر اکرم (ص) قرآنی است که مانندش را در بیان علل امراض فکری و اخلاقی و عملی انسان و درمان آنها نمی توان یافت. و دلیل عملی آن بزرگوار (ص) این است که در جامعه‌ای مبتلا به بدترین امراض آدمیت ظهور کرد که از جهت فکری به حدی تنزل کرده بودند که هر قبیله‌ای برای خود بتی داشت بلکه خانواده‌ها از خرما و حلوا برای خود معبودی می ساختند، صبحگاه او را سجده می کردند و هنگام گرسنگی اله خود را می خوردند. آفت افکار آنان را به مرهم معرفت و ایمان چنان معالجه نمود که خالق جهان را اینگونه ستایش کردند: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»^۳ و در مقابل او به خاک افتاده و گفتند: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بَحْمَدِهِ»^۴.

۱- انبیا، ۵۲ و ۵۳: آن هنگام که به پدرش (آذر) و قوم او گفت: این مجسمه‌های بی روح چیست که شما همواره آنها را پرستش می کنید؟ گفتند: ما پدران خود را دیدیم که آنها را عیلت می کنند.

۲- شعراء، ۷۴-۷۰: هنگامیکه به پدر و قومش گفت چه چیز را می پرستید؟ گفتند: بتهایی را می پرستیم، و همه روزه ملازم عبادت آنهایم. گفت: آیا هنگامی که آنها را می خوانید صدای شما را می شنوند؟ یا سود و زیانی به شما می رسانند؟ گفتند: ما فقط نیاکان خود را یافتیم که چنین می کنند.

۳- بقره، ۲۵۵: هیچ معبودی جز خداوند یگانه زنده، که قائم به ذات خویش است و موجودات دیگر قائم به او هستند، وجود ندارد، هیچگاه خواب سبک و سنگینی او را فرا نمی گیرد. آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن او است، کیست که در نزد او جز به فرمان او شفاعت کند آنچه در پیش روی آنها (بندگان) و پشت سر آنهاست می داند و جز به مقداری که بخواهد کسی از علم او آگاه نمی گردد، کرسی (حکومت) او آسمانها و زمین را دربر گرفته، و نگاهداری آنها برای او گران نیست و بلندی مقام و عظمت مخصوص اوست.

۴- ر.ک: وحید خراسانی، توضیح المسائل، مقدمه، ص ۸۰

۴-۱-۳. موفقیت انبیا در ابعاد اجتماعی، فرهنگی، اخلاقی و غیره

در زمینه های مختلف اجتماعی، فرهنگی، اخلاقی و غیره نیز، ظهور و بعثت انبیا (ع) به عنوان نقاط عطفی در طول تاریخ بشریت می باشد، علی الخصوص بعثت خاتم الانبیا (ع) که تحریفات راه یافته به ادیان دیگر را نیز روشن نموده و معجزه جاویدان آن حضرت (ص) به عنوان تنها سند بدون تحریف تاریخ، چراغ راه و هدایتگر ره پویان می باشد و لذا در سایه تعلیمات رسول اکرم (ص) و به حکم آیات شریفه ای همچون: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخْرُجُوا قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ...»^۱، «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا تَحْزَنْ لِمَنْ ذَكَرَ وَ أُنْثِيَ وَ جَعَلْنَاكُمْ شُرُوبًا وَ قَهَائِلَ لِيُعَارَفُوا أَنَّكُمْ كُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»^۲. چنان فاصله نژادی و قومی و قبیله ای از میان رفت که الان غیر از جاهلان و بی خبران از تربیت نبوی کسی نمی تواند بر دیگری به خاطر زبان و یا رنگ و ... فخر بفروشد و هرجای عالم چنین اتفاقی می افتد، می بینیم همه به نحوی محکومش می کنند که این برگرفته از تعلیمات انبیاست.

آری در مکتبی که هیچ بشری بر بشر دیگر جز به تقوا و پارسایی، ارجمندی و بزرگواری ندارد، سفید پوست بر سیاه پوست نمی تواند فخر بفروشد مگر به تقوا، و همینطور عرب بر عجم مزیتی نمی تواند داشته باشد جز به تقوا، باید هم مرزها را درنورد و الان در سرتا سر عالم، صدای «لا اله الا الله و محمد رسول الله» طنین انداز شود. و اینها در سایه تعلیمات شخصیتی است که مثال به فرض یک غلام سیاه را مؤذّن خودش قوار داد و وقتی به آن حضرت اعتراض شد، هر دستوری دادی پذیرفتم، ولی تحمل بانگ این کلاغ سیاه را نداریم، جوابش تلاوت آئی اخیر بود.^۳ از جابر بن عبد الله نقل شده است که در وسط ایام تشریق (یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه که روز وسطش دوازدهم می شود) رسول خدا (ص) برای ما خطبه وداع را ایراد کرد و فرمود: ایها الناس! آگاه باشید که پروردگارتان یکی است، پدرتان یکی است و هیچ فضیلتی برای عرب بر غیر عرب نیست، و هیچ غیر عربی بر عرب فضیلتی ندارد و هیچ سیاهی بر سرخی، و هیچ سرخی بر سیاهی، فضیلت ندارد مگر به تقوی، و گرامی ترین شما نزد خدا با تقواترین

۱- حجرات، ۱۱: ای کسانی که ایمان آورده اید نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را استهزا کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند. گفته شده این آیه درباره عده ای از بنی تمیم نازل شد که بلال، سلمان، عمار، حباب، صهیب، ابن فهیره و سالم مولای ابن حذیفه را مسخره می کردند. (ر.ک: سیوطی، الدر

المنثور، ج ۶، ص ۹۱)

۲- حجرات، ۱۳: ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و تیره ها و قبیله ها قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید، ولی گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست، خداوند دانا و خبی است.

۳- ر.ک: قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۹، ص ۶۰

شماست. آیا ابلاغ کردم؟ همه گفتند بله یا رسول الله فرمود: پس حاضرین به غائبین برسانند.^۱ همچنین در حدیث دیگری از آن حضرت نقل شده است که خداوند به وضع خانوادگی و نسب به شما نگاه نمی کند، و نه به اجسام شما و نه به اموالتان، ولی نگاه به دلهای شما می کند، کسی که قلب صالحی دارد، خدا به او لطف و محبت می کند شما همگی فرزندان آدمید، و محبوبترین شما نزد خدا با تقواترین شماست.^۲ نظام ارزشی جاهلیت که بر محور تفاخر به قوم و قبیله و آبا و اجداد و اموال و اولاد دور می زد، در سایه تعلیمات نبی اکرم (ص) که تعصبات جاهلی را چیز متعفن می داند: «دَعُوها فَلَيْهَا مَتَّةٌ»^۳، جای خود را به نظامی می دهد که محور اصلی آن بر مبنای اصل والای «إِنَّ أَكْوَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتِّقَاكُمْ» بوده و محصول آن انسانهایی همچون سلمان و اباذر و عمار و مقداد می باشد.

از امام صادق (ع) نقل شده است که مرد ثروتمندی با لباس پاکیزه خدمت رسول خدا (ص) آمد و نزدیک آن حضرت نشست، سپس مرد تنگدستی با جامه های چرکین وارد شد و پهلوی مرد غنی نشست، غنی جامه ها را از زیر پای او کشید، رسول خدا (ص) به او فرمود: ترسیدی چیزی از فقر او به تو برسد؟ گفت: نه، فرمود: ترسیدی از دارایی تو چیزی به او رسد؟ گفت: نه، فرمود: ترسیدی لباست چرک شود؟ گفت: نه، فرمود: پس چه ترا بر این کار واداشت؟ گفت: یا رسول الله! من همدمی (شیطانی) دارم که هر کار زشتی را در نظرم زینت دهد، و هر کار خوبی را زشت نمایش دهد، من نیمی از ثروتم را به او می دهم، پیامبر (ص) به فقیر فرمود: می پذیری؟ گفت: نه! مرد ثروتمند گفت: چرا؟ گفت زیرا می ترسم در دل من درآید آنچه در دل تو درآمده (که تکبر و توهین به فقرا باشد)^۴ این چه تربیتی بود که آن چنان دست بخشش به غنی و بلند نظری به فقیر داد و تکبر او را به تواضع، و ذلت این را به عزت مبدل کرد.

پیامبر اکرم (ص) شجره طیبه ای را کاشتند که ریشه آن علم و معرفت؛ تنه و ساقه آن اعتقاد به م بدأ و معاد، و شاخه های آن ملکات حمیده و اخلاق فاضله، و شکوفه آن تقوی و پرهیزکاری و ثمره آن گفتار محکم و سنجیده و کردار پسندیده بود^۵ «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ

۱- الذرّ المشور، ج ۶، ص ۹۸

۲- قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۹، ص ۶۲

۳- سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۷، ص ۵۳۸- در همین کتاب و در همین صفحه از پیامبر (ص) نقل شده است: همه شما فرزندان آدمید، و آدم از خاک آفریده شده، از تفاخر به پدران پرهیزید، و گرنه نزد خدا از حشرات که در کثافات غوطه ورنند پست تر خواهید بود.

۴- کلینی، اصول کافی، ج ۳، ص ۳۶۲

۵- وحید خراسانی، توضیح المسائل، مقدمه، ص ۸۲

فرعها في السماء يؤتى أكلها كل حين بإذن ربها»^۱ با این تعلیم و تربیت درخت انسانیت را به ثمر رساند، و از آن درخت شاه میوه ای مانند علی بن ابیطالب (ع) به بشریت تحویل داد که از دایره المعارف فضایل علمی و عملی او همین چند سطر بس است که تا زمانی که رسول خدا (ص) حیات داشت، ادبش اقتضای اظهار علم و عرفان نمی کرد، و همچون ماهی تحت الشعاع آفتاب بود، و بعد از آن حضرت ه م در محاق اختناق از نورافشانی بازمانده بود، و در مدت پنج سال تقریباً با ابتلاء به فتنه جنگهای خانما نسوزی چون جنگ جمل و صفین و نهروان، فرصت اندکی که پیش آمد، وقتی به کرسی سخن نشست کلامش به نقل ابن ابی الحدید معتزلی^۲ دون کلام خالق و فوق کلام مخلوقین بود^۳. و همچنین است ابعاد دیگر زندگی آن حضرت (ع) مانند شجاعت و زهد و تقوا و دیگر فضائل اخلاقی^۴.

۴-۱-۴. به حقیقت پیوستن آرمان انبیا در نگاه فراتاریخی

در این ارتباط توجه به یک نکته بسیار اساسی لازم است و آن این است که هدایت و تربیت الهی پیامبران همچنان ادامه دارد تا بشریت را به کعبه آمالش یعری کمال حقیقی برساند و آینده از آن صالحان خواهد بود: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^۵ و بالاخره روزی خواهد خواهد رسید که دین خدا ولو با وجود اکراه مشرکان در روی زمین بر همه چیز چیره خواهد شد: «هُوَ الَّذِي

۱- ابراهیم، آیات ۲۴ و ۲۵: آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه طیه (و گفتار پاکیزه) را به درخت پاکیزه ای تشبیه کرده که ریشه آن (در زمین) ثابت و شاخه آن در آسمان است؟! میوه های خود را هر زمان به اذن پروردگارش می دهد، و خداوند برای مردم مثلها می زند، شاید متذکر شوند، (و پند گیرند)

۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲

۳- ر.ک: وحید خراسانی، توضیح المسائل، مقدمه، ص ۸۲

۴- ر.ک: همان، ص ۸۳ الی ۸۹- همچنین برای آشنایی بیشتر با تربیت عینی و عملی قرآن و پیامبر اکرم (ص) ر.ک: همان، ص ۷۹ الی ۹۹

۵- انبیا، ۱۰۵: ما در زبور بعد از ذکر نوشتیم که بندگان صالح من وارث زمین خواهند شد. از حضرت امام باقر (ع) در تفسیر این آیه نقل شده است که: «هم اصحاب المهدي في آخر الزمان» مرحوم طبرسی، با ذکر این حدیث، می نویسد آنچه که بر این مطلب دلالت می کند، روایت حدیثی به طریق عامه و خاصه از رسول اکرم (ص) به این صورت است که: ولو اگر از عمر دنیا یک روز هم باقی نمانده باشد، خدا آن روز را آنقدر طولانی می کند، تا مرد صالحی از اهل بیت من را مبعوث فرماید که زمین را پر از عدل و داد کند، بعد از اینکه از ظلم و جور پر شده باشد. (ر.ک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۷ و ۸، ص ۱۰۶)

أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَوَّهَ الْمُشْرِكُونَ^۱ و اینها بیانگر به تحقق پیوستن آرمان انبیا (ع) در حرکت تاریخی بشریت می باشد. و به تعبیر امام علی (ع) بعد از اشاره به آینده بشریت - چه نزدیک است امروز مابه فردایی که سپیده آن آشکار شد: «و ما أَقْرَبَ الْيَوْمَ مِنْ تَبَاشِيرِ غَدٍ»^۲، «آگاه باشید مَنكَ آلِ مُحَمَّدٍ (ص) چونان ستارگان آسمان است، اگر ستاره ای غروب کند، ستاره دیگری طلوع خواهد کرد (تا ظهور صاحب الزمان عج) گویا می بینم در پرتو خاندان پیامبر (ص) نعمتهای خدا بر شما تمام شده و شما به آنچه آروز دارید رسیده اید»^۳.

از حضرت امام باقر (ع) در تفسیر آیه اخیر نقل شده است: «إِنَّ ذَلِكَ يَكُونُ عِنْدَ خُرُوجِ الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ فَلَا يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا أَقْبَلَ بِصُحْبَةِ^۴» همچنین از رسول اکرم (ص) نقل شده است: «لَا يَبْقَى عَ لَى ظَفَرِ الْأَرْضِ بَيْتٌ مَدْرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ كَلِمَةَ الْإِسْلَامِ»^۵. از حضرت امام صادق (ع) نیز روایت شده که فرموده اند: «و الله ما لَوْلَا تَأْوِيلُهَا بَعْدَ وَلَا لَوْلَا تَأْوِيلُهَا حَتَّى يَخْرُجَ الْقَائِمُ فَإِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ لَمْ يَبْقَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ»^۶. و این امر یعنی تحقق آرمان اصلی همه انبیا (ع) که هدف از بعثت آنها تحقق معرفت و عبادت خداوند متعال در این عالم است.

آیین پیامبر اکرم (ص)، با گذشت زمان کهنگی نپذیرفته و سرانجام توسط وصی دوازدهم آن حضرت، بشریت را به سر منزل مقصود خواهد رساند. و در واقع امام عصر (عج) احیا کننده دینی است که به تعبیر امام علی (ع) خداوند آن (دین اسلام) را برای خود برگزید و با دیده عنایت پروراند و بهترین آفریدگان خود را مخصوص ابلاغ آن قرار داد. پایه های اسلام را بر محبت خویش استوار کرد و ادیان و مذاهب گذشته را با عزت آن خوار نمود، و با سربلند کردن آن دیگر ملت ها را بی مقدار کرد، و با محترم داشتن آن، دشمنان را خوار گردانید، و با یاری کردن آن دشمنان را شکست داد، و بانیرومند ساختن آن ارکان گمراهی را

۱- توبه، ۳۳: او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد تا او را بر همه آیین ها غالب گرداند هر چند مشرکان کراهت داشته باشند .

همچنین ر.ک: صف، ۹- و با اندک تفاوتی، فتح، ۲۸

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰، ص ۲۷۴- به گفته ابن ابی الحدید، تباشیر الصبح: اوائله میباشد. (شرح نهج البلاغه ج ۹ و ۱۰، ص ۱۵۰)

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۰، ص ۱۸۷

۴- طبرسی، مجمع البیان، ج ۶ و ۵، ص ۳۸: (وعده داده شده در این آیه) به هنگام ظهور مهدی (عج) از آل محمد خواهد بود، که احدی نخواهد ماند مگر اقرار به حقانیت محمد (ص) خواهد کرد.

۵- همان: بر روی زمین هیچ خانه ای، نه ساخته شده از سنگ و گل و نه ساخ ته شده از کرک و مو، باقی نمی ماند مگر اینکه خداوند نام اسلام را در آن وارد می کند.

۶- هویزی، نورالتقلین، ج ۲، ص ۲۱۱: به خدا قسم هنوز محتوای این آیه تحقق نیافته است و تنها زمانی تحقق می پذیرد که قائم خروج کند و به هنگامی که او قیام کند کسی که خدا را انکار نماید، در تمام جهان باقی نخواهد ماند.

در هم کوبید، و تشنگان را از چشمه زلال آن سیراب کرد و آب گیره‌های اسلام را پر آب کرد . خداوند اسلام را به گونه‌ای استحکام بخشید که پیوندهایش نگسلد، و حلقه‌هایش از هم جدا نشود، و ستون‌هایش خراب نگردد، در پایه‌هایش زوال راه نیابد، درخت وجودش از ریشه کنده نشود، زمانش پایان نگیرد، قوانینش کهنگی نپذیرد، شاخه‌هایش قطع نگردد، راه‌هایش تنگ و خراب نشود، و پیمودن راهش دشوار نباشد، تیرگی در روشنایی آن داخل نشود، و راه راست آن کجی نیابد، ستونهایش خم نشود و گذرگاهش بدون دشواری پیمودنی باشد، در چراغ اسلام خاموشی و در شیرینی آن تلخی راه نیابد.^۱ همچنین احیا کننده امر پیغمبری است که خداوند متعال در دوران سخت جاهلیت او را همچون باران بهاری برای تشنگان حقیقت آن روزگاران، قرار داد و برای او کتابی نازل کرد که انوارش خاموشی ندارد، چراغی که درخشندگی‌اش زوال نپذیرد، دریایی که ژرفای آن درک نشود و راهی که رونده آن گمراه نگردد.^۲

اجمال مطلب آنکه انبیا(ع) نه تنها در طول تاریخ بشریت نقش مثبت و به سزایی داشته‌اند بلکه نسبت به آرمانهایشان انسانهای موفق بوده‌اند و من حیث المجموع قافله بشریت رو به سوی کعبه آمال است یعنی در کلیت قضیه قافله سالاران بشریت یعنی انبیا (ع) انسانها را به سوی هدف از خلقشان نزدیکتر کرده و در یک نگاه فرا تاریخی و در سرانجام کار همه آرمان‌های انبیا (ع) رنگ واقعیت به خود خواهد گرفت . علامه طباطبایی درباره این شبهه که، اگر هدایت الهیه و دعوت نبویه مرتبط با هدایت تکوینی باشد بایستی تأثیرش در اجتماعات بشری فعلیت داشته باشد! پاسخ می‌دهد، هدایت الهی و دعوت نبوی ارتباط با هدایت تکوینی دارد و آثارش در تربیت انسان مشهود است، بطوریکه کسی نمی‌تواند آنرا انکار کند، مگر لجبازی که سر ناسازگاری داشته باشد، برای اینکه در تمامی اعصار که این هدایت در بشر ظاهر شده، میلیونها نفر را که به آن دعوت ایمان آورده و منقاد آن شدند، برای رسیدن به سعادت تربیت کرده، و چند برابر آن را هم به خاطر انکار و ردّشان به شقاوت کشانیده. علاوه بر بعضی اجتماعات دینی که احیاناً تشکیل شده، و به صورت مدینه فاضله‌ای درآمده است، از این هم که بگذریم عمر دنیا که هنوز تمام نشده، و عالم انسانی منقرض نگشته، از کجا که تحولات اجتماع انسانی روزی کار انسان را به تشکیل اجتماعی دینی و صالح نکشاند، اجتماعی که زندگی انسانها در آن، زندگی انسان حقیقی باشد، و انسان به فضائل و اخلاق راقیه برسد، روزی که در روی زمین جز خدا چیزی پرستیده نشود، و اثری از ظلم و رذائل باقی نماند و مانمی توانیم مثل چنین تأثیر عظیمی را نادیده گرفته و بی‌اعتنا از کنارش بگذریم. علامه سپس با اشاره به تأثیر

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸، ص ۴۱۶

۲- ر.ک: همان، ص ۴۱۶ الی ۴۱۸

متقابل افعال انسان با احوال درونی و ملکات اخلاقی، سرایت و وراثت صفات و اخلاق رانتيجه گرفته ، می نویسد چنین دعوت عظیمی که همواره دوش به دوش بشر و از قدیمی ترین عهد بشریت چه قبل از تاریخ و چه بعد از آن همراه بشر بوده و بشر آن را پذیرفته حتماً اثر عمیقی در زندگی اجتماعی بشر داشته، و در تهذیب اخلاق بشر و تقویت صفات پسندیده او اثر گذاشته وگرنه مورد قبول او واقع نمی شد، پس دعوت دینی بدون شک آثاری در نفوس داشته حتی در آن اکثریتی که آنرا نپذیرفته و به آن ایمان نیاوردند . آری حقیقت امر این است که این تمدنی که ما فعلاً در جوامع مترقی بشر می بینیم همه از آثار نبوت و دین است، که این جوامع آن را به وراثت و یا تقلید به دست آورده اند، از روزی که دین در میان بشر پیدا شد، و امت ها و جماعت های بسیاری خود را متدیّن به آن دانستند، از همان روز علاقه به اخلاق فاضله و عشق به عدالت و صلاح در بشر پیدا شد، چون غیر از دین هیچ عامل دیگری و هیچ داعی دیگری بشر را به داشتن ایمان و اخلاق فاضله و عدالت و صلاح دعوت نکرده است.^۱

بنابراین موفقیت انبیا (ع) در طول تاریخ بشریت به این معناست که اندیشه ها و ارزشهای مکتب خود را چون آب و هوا، چنان در میان آدمیان روان کرده اند که همه از آنها می نوشند و تنفس می کنند بی آنکه بدانند در ظلّ چه مکتب سایه گستری زندگی می کنند. و لذا کثیری از تعالیم انبیا در جهان جدید رسوخ و غلبه یافته و پایدار و پاگیر شده اند. البته این بدان معنا نیست که بشر جدید پشت پا به حق نمی زند، انحراف نمی ورزد، گناه نمی کند. مدعا این نیست که همه پاک و پارسا شده اند چرا که بشر مختار بوده و هست و لذا همواره ممکن است حقی را زیر پا بگذارد و ستمی را مرتکب شود. سخن بر سر این است که آن تعالیمی که انبیا آورده اند در عمق ذهنیت تاریخی آدمیان رسوخ کرده است آن هم رسوخ زوال ناپذیر، به نحوی که حتی شخص، احساس تحمیل و التفات نمی کند. کثیری از مفاهیم اخلاقی همچون عدل طلبی، حق جویی و... فی الواقع جزو تعالیم انبیاست، و انبیا در ملکه کردن و راسخ نمودن این مفاهیم در تاریخ و جامعه سهم فراموش نشدنی دارند.^۲

نقش سازنده و تعیین کننده تعلیمات پیامبران فقط مربوط به گذشته نیست تا گفته شود دوران این گونه تعلیمات، امروزه منقضی شده است، و با پیشرفت علوم، تعلیمات دینی نقش خود را از دست داده و در آینده بیشتر از دست خواهد داد. درست است در بین نقشهای مختلفی که پیامبران در گذشته داشته اند احیاناً مواردی پیدا می شود که تکامل شعور اجتماعی بشر موجب بی نیازی از پشتوانه تعلیمات دینی شده مانند

۱- ر.ک: طباطبائی، المیزان، ج ۲، ص ۱۵۱- ۱۵۰

۲- ر.ک: سروش، عبدالکریم، ریشه در آب است، نگاهی به کارنامه کامیاب پیامبران، کیان، شماره ۲۹، اسفند ۱۳۷۴ و فروردین ۱۳۷۵، ص ۱۴

تعلیم و تربیت که در گذشته انگیزه دینی داشته ولی در اثر تکامل شعور اجتماعی نیاز به انگیزه مذهبی رفع شده است که صد البته خود انبیا(ع) ما را از این حیث بی نیاز کرده اند. ولی اساسی ترین نقشهایی که انبیا(ع) در گذشته داشته اند، در آینده نیز به قوت خود باقی است و ه رگز پیشرفتهای علمی جایگزین آن نخواهد شد. مانند احترام به عهد و پیمانها که یکی از ارکان جنبه انسانی تمدن بشری است. این نقش را همواره مذهب بر عهده داشته و هنوز که هنوز است جانشینی پیدا نکرده است. مذهب به طور کلی پشتوانه محکم ارزشهای اخلاقی و انسانی بوده است. ارزشهای اخلاقی منهای مذهب در حکم اسکناس بدون پشتوانه است که زود بی اعتباری اش روشن می شود.^۱ بنابراین در سایه تداوم نقش انبیا (ع) در نهایت حرکت تاریخی بشریت به تکامل خود رسیده و بالاخره انبیا(ع) کامیابان و پیروزمندان تاریخ بشریتند.

۴-۲. موفقیت ویژه رسول اکرم (ص)

از آنجاکه دین اسلام کاملترین دین و پیامبر اکرم (ص) اشرف و خاتم انبیا (ع) می باشد، موفقیت آن بزرگوار (ص) نیز از همه انبیا (ع) بیشتر می باشد و این مطلبی است که نه تنها دانشمندان اسلامی، بلکه دانشمندان غیر مسلمان نیز به آن اقرار دارند که به نمونه‌هایی از آنها اشاره می شود: دکتر «گوستاولوبون» می نویسد، بعضیها (از اروپاییان) عار دارند که اقرار کنند که یک قوم کافر و ملحدی (یعنی مسلمان) سبب شده اروپای مسیحی از حال توحش و جهالت خارج گردد، و لذا آن را مکتوم نگاه می دارند ولی این نظریه به درجه‌ای بی اساس و تاسف آور است که به آسانی می توان آن را رد نمود ... نفوذ اخلاقی همین اعراب زائیده اسلام، آن اقوام وحشی اروپا را که سلطنت روم را زیر و زبر نمودند، داخل در طریق آدمیت نمود و نیز نفوذ عقلانی آنان دروازه علوم و فنون و فلسفه را که از آن بکلی بی خبر بودند به روی آنها باز کرد و تا ششصد سال استاد ما اروپاییان بودند.^۲

«پروفسور اندرسن» طی یک سخنرانی، درباره نفوذ تعالیم اسلام در آفریقا و اهمیت آن می گوید عده ای از بت پرستان این ناحیه، با این که حقیقتاً بت پرستند، چنان تحت تاثیر تعلیمات اسلام قرار گرفته اند که در

۱- ر.ک: مطهری، مرتضی، وحی و نبوت، ص ۲۸ و ۲۹

۲- ر.ک: تمدن اسلام و عرب، ص ۷۵۱ (به نقل از: مطهری، انسان و سرنوشت، ص ۱۱)

عین بت پرستی در معابد و بت خانه های خود، نماز اسلامی می خوانند و نیز غالباً در مراسم تشییع جنازه مسلمانان و در اعیاد اسلامی و خواندن نماز شرکت می جویند، زیرا مبلغان اسلامی به آنان اطمینان داده اند که نماز سعادت ابدی را تامین می کند. مراسم نام گذاری بت پرستان نیز به صورت اسلامی درآمده است. .

نیز مراسم ختنه به صورت اسلامی متداول می باشد. همچنین روزه ماه رمضان و حرمت گوشت خوک و حیواناتی که مطابق آداب اسلامی ذبح نشده باشند، در میان آنها رایج است، بلکه می توان گفت که حقوق اسلامی امروز در آفریقای استوایی گاهی به منزله قانون اساسی و گاهی همچون قانون مذهبی، مورد استفاده قرار گرفته و گاهی هم مثل قانون خصوصی پذیرفته شده است. بعد ادامه می دهد، اگر تو ای خواننده گرامی! در این کتاب (فرهنگ اسلام شناسان خارجی) به اسامی بیش از یک هزار و پانصد تن دانشمند و محقق و مستشرق برخورد می کنی که همه درباره اهمیت اسلام و قرآن و تمدن مسلمانان، کتب و مقالاتی منتشر کرده اند و طبق مدارکی که در دست نگارنده است، چنان مجذوب این تعلیمات برانزده شده اند که قریب ۶۵ درصد آنان آشکارا و غیر آشکار مسلمان شده اند، هیچ نباید تعجب کرد، زیرا آیین اسلام دارای یک نیروی جاذبه الهی و معنوی است که اگر حقیقت آن بر دوست و دشمن روشن شود و شخصاً با رعایت انصاف در احکام و تعلیمات و برنامه های زندگی آن دقت کنند، محال است که تسلیم این آیین پاک نشوند.^۱

پروفسور «دراپر زاروپ» می گوید: قرآن شامل پیشنهادهای عالی اخلاقی است و از قسمت هایی تشکیل شده است که مورد تصدیق همگان قرار می گیرد. این دستورها کامل و رساست و برای برنامه زندگی مردم مشتمل بر راهنمایی های ضروری و اساسی است.

پروفسور «ادوارد مونه» (استاد دانشگاه ژنو) بر این عقیده است که تعلیمات قرآن مانع قربانی بشر و کشتن دختران و استعمال مسکرات و بازی قمار شد که در بین عرب رواج داشت. پیشرفت هایی که از این تعلیمات و اصلاحات پیدا شد، آن قدر بزرگ بود که محمد (ص) را از بزرگ ترین نیکوکاران بشر قلمداد کرد.

«رالف لیتون» مؤلف کتاب سیر تمدن می نویسد، آموزشگاه عالی قرآن، راه ترقی و پیشرفت هر فرد، از هر طبقه به هر مقام را هموار و فراخ کرده است. به گونه ای که حتی فرزند برده نیز می تواند به مقامات عالی و بالا برسد. جامعه اسلامی در سراسر تاریخ خود نشان داده که دارای روش و سازمان بی نهایت قابل انطباق با محیط بوده است.

۱- ر.ک: فرهنگ اسلام شناسان خارجی، ص ۳۱ (به نقل از: جواد آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۳، ص ۳۳۹)

دکتر «بنواست» محقق دانشمند فرانسوی می نویسد، در قرآن آیاتی است که پس از گذشت سیزده قرن، با آخرین اکتشافات علمی امروز تطبیق می کند و این موضوع، مرا قانع کرد و موجب شد که به یگانگی خدا ایمان آورم و به نبوت حضرت محمد (ص) و حقیقت اسلام اقرار کنم... من یک دکتر در طب هستم و خانواده ام کاتولیک است و اختیار این شغل سبب شد که تربیت و روش فکری من کاملاً علمی باشد ... درباره زندگی عادی بشر، اسلام هیچ فروگذار نکرده است و به نظر من یگانه دینی است که با طبیعت بشر سازگار است.

و عبارات و اعترافات فراوان دیگری که پیرامون اسلام و قرآن از دانشمندان مختلف، اظهار شده است.^۱ اما اینکه چرا اسلام و مسلمین با این همه سابقه درخشان و تمدن عظیم که چندین قرن مشعلدار قافله بشریت بوده و هست و همانگونه که گفته شد، تمدن غرب هم در واقع برگرفته از تمدن عظیم اسلام است، ولی یکدفعه از لحاظ پیشرفتهای مادی از غرب عقب مانده است، مطلبی است که پرداختن آن سخن را به درازا می کشاند و لذا مجال دیگری را می طلبد.^۲

۳-۴. رسالت بی مزد انبیا(ع)

مطلب دیگری که در سیره همه انبیا(ع) دیده می شود و بی ارتباط با توفیقات آن بزرگواران(ع) نیست و همچنین درس بزرگی برای پویندگان راه انبیا(ع) جهت اثرگذاری بیشتر می باشد، رسالت بی مزد آن بزرگواران(ع) است که در قرآن کریم درباره همه انبیا(ع) به این خصیصه اساسی با تعبیر مختلفی اشاره شده است: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا»^۳، «يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ»^۴، «فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ»^۵، «مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ»^۶ اینها گفتگوهای انبیا با امتهاست و بیانگر اخلاص ایشان

۱- ر.ک: فرهنگ اسلام شناسان خارجی، ص ۴ به بعد (به نقل از: جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۳، ص ۳۹۸ و ۳۹۹)

۲- در این باره، ر.ک: مطهری، انسان و سرنوشت، مقدمه تحت عنوان: عظمت و انحطاط مسلمین، ص ۷ الی ۲۷

۳- انعام، ۹۰- همچنین، ر.ک: هود، ۵۱- شوری، ۲۳

۴- هود، ۲۹: ای قوم! من به خاطر این دعوت، اجر و پاداشی از شما نمی طلبم، اجر من تنها بر خداست!

۵- یونس، ۷۲- همچنین ر.ک: سبأ، ۴۷

۶- فرقان، ۵۷، شعراء، ۱۰۹ و ۱۲۷ و ۱۴۵ و ۱۶۴ و ۱۸۰ - سوره ص، ص ۸۶

است که در مقابل نعمت بزرگ هدایت، مزدی از مردم طلب نمی کردند. مومن سوره یس نیز به این مطلب اشاره کرده است که نشانگر خلوص عمل انبیا (ع) می باشد. «و جاء مِنْ أَقْصَلِ الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ اتَّبِعُوا مَنِ لَا يُسِئْ لَكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ»^۱. سرّ توفیق پیامبران نیز همین بود که نعمت هدایت را بی مزد و منت در اختیار مردم می نهادند.^۲ اگر هم جایی استثنایی در این سیره انبیا (ع) رخ می دهد: «قُلْ لَا اسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»^۳، سود و بازگشتش به خود مردم است: «قُلْ مَا سَأَلُكُمْ مِنْ أَجْرِ فَعَوَّ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»^۴. آن هم برای کسی است که بخواهد به سوی پروردگارش و برای رسیدن به قرب او راهی را بگشاید: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَصْغِدَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلاً»^۵. اگرچه با نهایت تاسّف بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) امّتش نه تنها مزد رسالت رسول اکرم (ص) را ندادند بلکه در حق اهل بیت او (ص) جفاها کردند، و در نتیجه از منافع آن بی بهره مانده و در طیّ صراط به سوی حضرت حق دچار مشکلات جدی شدند. غافل از آنکه رسالت منهای ولایت همان رسالت منهای هدف است و اگر امت اسلامی با قرآن ناطق پیوندی نداشته باشد، تبلیغ به ثمر نمی رسد. و لذا فرمود اگر قرآن ناطق و مُمَنِّكٌ و هادیان واقعی امت اسلامی را به مردم معرفی نکردی، رسالتش را ابلاغ نکرده ای: «يَا أَيُّهَا الْوَسْطُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَنْ يَبْلُغْ رِسَالَتَهُ»^۶ و لذا مردمی که از ولایت بی بهره باشد در واقع از نعمت بزرگ رسالت نیز بهره چندانی نمی برد.

اجمال مطلب آنکه هدایتگری انبیا (ع) فقط از سر اخلاص بود و هیچ منفعت شخصی را در این راستا نداشته اند. و در تعلیمات دینی و میراث مذهبی ما نیز به پیروان مکتب نبوی و معلمان دینی سفارش شده است که اقتدا به این سیره ارزشمند نبی (ص) بشود: «الَّتِي هِيَ أَنْ تَقْتَدِيَ بِصَاحِبِ الشَّرْعِ (ص)، فَلَا تَطْلُبْ عَلَى

۱- یس، ۲۰ و ۲۱: و مردی (با ایمان) از دورترین نقطه شهر با شتاب فرا رسید، گفت: ای قوم من! از فرستادگان خدا پیروی کنید! از کسانی پیروی کنید که از شما مزدی نمی خواهند و خود هدایت یافته اند!

۲- سروش، عبدالکریم، حریت و روحانیت، کیان، شماره ۲۴، فروردین و اردیبهشت ۷۴، ص ۶

۳- شوری، ۲۳: به مردم بگو من از شما مزدی نمی خواهم مگر مودت با خویشاوندانم را.

۴- سبا، ۴۷: بگو آنچه که به عنوان اجر از شما خواستم، برای شماست، اجر من جز بر خدا نیست، و او بر هر چیزی شاهد است.

۵- فرقان، ۵۷: بگو: من در برابر آن (ابلاغ آیین خدا) هیچ گونه پاداش از شما نمی طلبم مگر کسی که بخواهد راهی به سوی پروردگارش برگزیند. (این پاداش من است)

۶- مائده، ۶۷: ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان! و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده ای.

روایات متعددی به حدّ تواتر از طریق عامه و خاصه نقل شده که شأن نزول این آیه شریفه درباره ولایت و وصی بودن امام علی (ع) می باشد. (به عنوان نمونه، رک: طوسی، التبیان، ج ۳، ص ۵۸۸- طبرسی، مجمع البیان، ج ۳ و ۴، ص ۳۴۴- فیض کاشانی، الصافی، ج ۲، ص ۵۱ و ۵۲ - هویزی، نورالثقلین، ج ۱، ص ۶۵۳- ۶۵۱- بحرانی، البرهان، ج ۲، ص ۳۳۷- ۳۳۴- قمی، تفسیر علی ابن ابراهیم، ج ۱، ص ۱۷۴- عیاشی، کتاب الفتیر، ج ۱، ص ۳۳۴- ۳۳۱- حسکائی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۵۸- ۲۴۹- واحدی، اسباب النزول، ص ۲۰۴- سیوطی، الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۹۸)

إِفاضوا العلم أجراً ولا تحصدوا به جزاءً ولا شكوراً، بل عِلِّمُوا لوجهِ الله تعالى و طلباً للقبولِ إليه، فلا يؤتى لنفسه منهُ عليهم، وإن كانت المنة لازمةً عليهم بلئى الفضلَ لهم اذ ذَبَّوا قُلُوبَهُمْ لِأَن مَّقَرَّ رَبِّ إِلَى الله بِزِراعِهِ العلوم فيها كللذى يُغَيِّرُكَ أرضاً لتُزْعَ فيها لِفَسْكِ زِراعَةٍ^۱.

خاتمه

فرازی از دعای امام سجاده (ع)^۲

حمد خدای راکه به وجود مبارک پیامبرش حضرت محمد (ص) بر ما منت گذاشت در حالی که امتهای پیشین و مردم قبل از ما از بهره مند شدن از آن گرامی محروم بودند . و این به قدرت شکست ناپذیر باری تعالی مربوط می شود که هیچ چیز هر اندازه بزرگ باشد از توانایی او بیرون نیست و هیچ چیز هر اندازه کوچک باشد از دست قدرتش رهایی ندارد.

آری خداوند تبارک و تعالی جمعیت ما مسلمانان را آخرین آفریده های خود قرار داد و ما را در برابر منکرین حقایق شاهد گودانید و ما را به فضل و کرمش بر مردمی که کم بودند فزونی بخشید. بار الها بر محمد که امین وحی ات بود درود فرست، همو که از بین مخلوقات برگزیده شد . او که رهبر رحمت و پیشوای خوبی و کلید برکت بود. همان طور که حضرتش خود راموظف به انجام دستورات کرده بود و در راه رضای تو بدن خویش را برابر سختی ها و ناملازمات قرار داده بود. تا آنجا که جهت زنده کردن دین تو با ارحام خویش قطع کوده و اقوام خود را به خاطر تو دور گردانید و بیگانگان را بر اثر قبول تو و دین تو جزء یاران خویش نمود و با دورترین مردم برای رضای تو پیوند دوستی بست و به خاطر تو با نزدیکترین فامیل خویش دشمنی کرد. همو که خود را در راه تبلیغ پیام تو خسته کرد و در دعوت مردم به آیین تو سختی ها به جان خرید و به نصیحت و اندرز آنها مشغول شد که به راه راست دعوتشان کرده ای.

۱- فیض کاشانی، المحجّه البيضاء فی تهذیب الاحیاء، الجزء الاول، ص ۱۲۰: وظیفه دوم معلم این است که به صاحب شرع (پیامبر ص) اقتدا کند و بابت درس و تعلیم خود هیچ اجر و پاداش و شکری نخواهد، بلکه تعلیمش به خاطر خدای متعال و طلب تقرب به او باشد، و خود را واجد متی بردیگران نبیند، اگرچه دیگران مستحق این منت هم باشند، بلکه فضل را بادیگران بداند، اگر قلوبشان پاکیزه شود، چرا که به واسطه زراعت علوم در آن قلوب معلم هم به خدا تقرب پیدا می کند. مانند کسی که زمینی به تو داده، تا در آن زراعت کنی برای خودت.

۲- صحیفه سجاده، ص ۲۶

او که به شهرهای غریب هجرت کرد. به جایی که از وطنش دور بود و محل رفت و آمد و زادگاه و جای انس و مجالست او نبود و این بدین خاطر بود که دین تو را عزت بخشید و بر منکرین تو با کمک دیگران غلبه پیدا کرد تا در نتیجه آنچه که درباره دشمنانت از فتح و پیروزی لازم بود به دست آمد، و آنچه که درباره دوستانت اندیشه می کرد به اتمام رساند. رسول الله از تو یاری طلبید و تو یاری اش کردی تا اینکه با نیروی تو به جنگ بادشمنانت اقدام نمود و تا آنجا پیش رفت که در شهرهایشان و حتی در خانه هایشان بر آنها تافت و فرصت جنبیدن به ایشان نداد تا بالاخره دین تو ظاهر شد و کلامت بالا گرفت گرچه برای مشرکین خوشایند نبود.

خداوندا رسول الله (ص) را به بالاترین رتبه و مقام بهشتی نایل فرما تا هیچکس با او از نظر مقام و رتبه همانند نباشد و هیچ فرشته ای هر چند از مقربین درگاهت باشد و هیچ پیامبر مرسلی با او برابری نکند . بارالها شفاعت حضرتش را بیش از آنچه که به وی وعده داده ای شامل حال دودمان پاکیزه اش و امت مومن او بفرما. ای خدایی که خوش وعده و خوش قول هستی و ای کسی که بدیها را چندین برابر به خوبیها تبدیل می کنی، بتحقیق که تویی صاحب فضل و کرم بزرگ.

۴-۴. نتایج تحقیق

- ۱- با توجه به نارسایی قوانین بشری در جهت صلاح و فلاح دنیا و آخرت نوع بشر و ناتوانی بشر بر تعلیم و تربیت خویش، ضروری گرداند که هدایت الهی در جوامع بشری حکمفرما شود تا مصالح و منافع شخصی به قانونگذاری غلط و در نتیجه به استضعاف کشیده شدن گروهی از انسانها منجر نگردد، همینطور بشر بسیاری چیزها را که نمی توانسته است با سعی خود یاد بگیرد، از طریق تعلیم و تربیت انبیا فرا گرفته است.
- ۲- از منظر قرآن، اهم اهداف بعثت انبیا عبارتند از: هدایت مردم، خارج کردن مردم از تیرگی ها و تاریکیهای گوناگون به سمت نور، اتمام حجت از جانب خدا بر مردم، تلاوت آیات الهی بر مردم، تعلیم و تربیت، تزکیه نفوس بشری، انذار و تبشیر، فرهنگ سازی برای ایمان به خدا و عبادت خدا و اجتناب از طاغوت، اصلاح اجتماعات بشری، حل اختلافات و منازعات و برقراری عدل و داد در جوامع بشری. از این میان، غایه الغایات و مقصود نهایی از بعثت انبیا، معرفت و عبادت خداوند متعال است که هدف غائی از خلقت انسان نیز هست و باقی اهداف حتی اصلاح جوامع بشری مقدمه این هدف اساسی است.
- ۳- کارکردهای اصلی نبوت از دیدگاه قرآن کریم عبارتند از: شرک زدایی، حاکمیت تفکر توحیدی بر اندیشه انسانها، توجه به معاد و قیامت، داوری میان مردم، تعلیم و تربیت انسانها به نحوی که خودشان بتوانند مجری عدالت باشند، و تزکیه نفوس بشری از انواع رذائل اخلاقی و خرافات گرایی و بیراهه روی.
- ۴- یکی از مهمترین آثار عینی و عملی بعثت انبیا به لحاظ کارکردی، در بعد اعتقادی، حاکمیت تفکر توحیدی در جوامع بشری است که در پرتو مبارزه خستگی ناپذیر و سرسختانه پیامبران الهی با مظاهر شرک و بت پرستی در جوامع بشری تحقق یافته است.
- ۵- امروزه، اگر حضور مفاهیمی همچون عدالت، آزادی، عدم تعرض به حقوق دیگران، احترام به هموع و دیگر مفاهیم عالیه اجتماعی را کما بیش در جوامع بشری شاهد هستیم، اینها همه نتیجه تعلیم و تربیت انبیاست.
- ۶- یکی از بارزترین آثار فرهنگی انبیا (ع) زدودن آداب و رسوم غلط جاهلی و جایگزین کردن فرهنگ و تمدن غنی برگرفته از وحی و نبوت به جای آن در جوامع بشری می باشد به عنوان مثال، زنده به گور کردن دختران بر اثر تعلیمات نبی اکرم (ص) به کلّی از میان اقوام عرب برچیده شد و جایگاه متزلزل و نامطلوب زن در جوامع مختلف در طول قرنهای متمادی با بعثت انبیا و علی الخصوص خاتم پیامبران به

ثبات و مطلوبیت تبدیل شد؛ چنانکه اگر روزی در جوامع بشری به دنیا آمدن دختر ننگ خانواده بود امروزه باعث خوشحالی آنهاست و خانواده‌های بی نصیب از نعمت دختر، احساس کمبود می کنند.

۷- ظهور دانشمندان و نوابغ بسیار به دنبال ظهور اسلام، به گواهی تاریخ، بیانگر آثار تعیین کننده و ارزشمند علمی مکتب پیامبر اکرم(ص) است.

۸- انبیا در راستای زدودن شرک و بت پرستی از جوامع بشری و حاکمیت بخشیدن به توحید در منش و اندیشه انسانها بسیار موفق بوده‌اند. مقایسه دورانهای مختلف تاریخی مبین این واقعیت است.

فهرست منابع

- قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی، دارالقرآن الکریم، دفتر مطالعات، قم/۱۳۷۳ ش.
- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، انتشارات مشهود، چاپ ششم، قم/۱۳۸۰ ش.
- صحیفه سجّاده، ترجمه سید کاظم ارفع، انتشارات فیض کاشانی، چاپ اول، تهران ۱۳۸۰ ش.

الف - منابع فارسی:

- ۱- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ نهم، تهران ۱۳۷۵ ش.
۲- بویومی مهران، محمد، بررسی تلویخی قصص قرآن (دراسات تاریخیه من القرآن الکریم)، ترجمه: سید محمدراستگو و مسعود انصاری، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، تهران/ بهار ۱۳۸۳ ش.
۳- جاد المولی، احمد، تاریخ انبیا (قصص القرآن)، ترجمه: سید محمد باقر موسوی، تصحیح: علی اکبر غفاری، نشر صدوق، چاپ نهم، تهران/ ۱۳۷۰ ش.
۴- جوادی آملی، عبدالله، سیره پیامبران در قرآن (تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۶ و ۷)، اسراء، قم ۱۳۷۹ ش.
۵- _____، سیره رسول اکرم (ص) در قرآن (تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۸ و ۹)، اسراء، قم/ ۱۳۷۹ ش.
۶- _____، وحی و نبوت در قرآن (تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۳)، اسراء، قم ۱۳۸۱ ش.
۷- حجتی، سید محمد باقر، پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، دفتر نشر فرهنگ اسلام، چاپ پانزدهم، تهران ۱۳۷۹ ش.
۸- رازی، ابوالفتح حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان، آستان قدس رضوی، مشهد ۱۴۰۸ ق.
۹- رامیار، محمود، تاریخ قرآن، امیرکبیر، چاپ ششم، تهران ۱۳۸۴ ش.
۱۰- رشاد، علی اکبر (سرپرستار)، دانشنامه امام علی (ع)، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، تهران ۱۳۸۰ ش.

- ۱۱- سبحانی، جعفر، الهیات و معارف اسلامی، موسسه امام صادق (ع)، چاپ ششم، قم/۱۴۲۶ ق.
- ۱۲- _____، فروغ ابدیت، نشر دانش اسلامی، قم/ اسفند ۱۳۶۳ ش.
- ۱۳- شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، ترجمه: افضل الدین صدر ترکه اصفهانی، بـتصحیح و تحشیه دکتر سید محـمدرضا جلالی نائینی، اقبال، تهران / دی ماه ۱۳۵۰ ش.
- ۱۴- صدر، سید محمدباقر، سنتهای تاریخ در قرآن، ترجمه : سیدجمال موسوی اصفهانی، انتشارات اسلامی، قم/بی تا.
- ۱۵- طبرسی، فضل بن حسن، جوامع الجامع (ترجمه فارسی)، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد/۱۳۷۷ ش.
- ۱۶- غرویان، محسن (و همکاران: محمدرضا غلامی، سیدمحمد حسین میرباق ری)، بحثی مبسو ط در آموزش عقاید، دارالعلم، چاپ دوم، قم/۱۳۷۵ ش.
- ۱۷- قراملکی، احدفرامرز، مبانی کلامی جهت گیری دعوت انبیا، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، تهران/۱۳۷۶ ش.
- ۱۸- قرشی، سیدعلی اکبر؛ قاموس قرآن، دارالکتب الاسلامیه، چاپ هشتم، تهران ۱۳۷۷ ش.
- ۱۹- کاشانی، ملافتح الله، مرهج الصادقین، علمی، تهران/۱۳۳۶ ش.
- ۲۰- محمدی ری شهری، فلسفه وحی و نبوت، انتشارات اسلامی، قم/ بی تا.
- ۲۱- مشکور، محمدجواد، خلاصه ادیان در تاریخ دینهای بزرگ، شرق، چاپ هفتم، تهران/۱۳۸۰ ش.
- ۲۲- مطهری، مرتضی، انسان و سرنوشت، صدرا، چاپ بیست و نهم، تهران/۱۳۸۵ ش.
- ۲۳- _____، پیامبر امّی، صدرا، چاپ پنجم، تهران/۱۳۶۹ ش.
- ۲۴- _____، سیری در نهج البلاغه، صدرا، چاپ بیست و چهارم، تهران/۱۳۷۹ ش.
- ۲۵- _____، عدل الهی، صدرا، چاپ بیست و چهارم، تهران/۱۳۸۵ ش.
- ۲۶- _____، وحی و نبوت، صدرا، چاپ بیست و سوم، قم/۱۳۸۵ ش.
- ۲۷- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، تهران/۱۳۷۴ ش.
- ۲۸- موسوی خمینی، سید روح الهنـ صحیفه امام (مجموعه سخنان امام خمینی)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران/۱۳۷۸ ش.
- ۲۹- _____، صحیفه انقلاب / وصیت نامه سیاسی الهی رهبر کبیر انقلاب اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ چهارم، تهران/بی تا.

۳۰- واثقی، ق، پیامبران به چه کار آمده اند...؟!، امیری، چاپ اول، قم/بی تا.

۳۱- وحید خراسانی، شیخ حسین، توضیح المسائل، مدرسه باقرالعلوم (ع)، چاپ چهارم، قم/۱۴۲۳ ق.

ب - منابع عربی:

۳۲- آلوسی، سید محمود، بلوغ الارب فی معرفه احوال العرب، تصحیح محمد بهجه الاثری، دارالکتب

الحديثه، چاپ سوم، قاهره/ بی تا.

۳۳- _____، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، دارالفکر، بیروت/ بی تا.

۳۴- ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، آوند

دانش، چاپ اول، تهران/ ۱۴۱۲ ق.

۳۵- ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، دارصادر، بیروت/ ۱۳۹۹ ق.

۳۶- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، داراحیاء التراث العربی، چاپ سوم، بیروت/ بی تا.

۳۷- ابن هشام، السیره النبویه، تحقیق مصطفی السقا و دیگران، داراحیاء التراث العربی، بیروت/ بی تا.

۳۸- احمدی المیانجی، علی، مکاتیب الرسول، دارالحديث، تهران/ ۱۹۹۸ م.

۳۹- بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، مؤسسه البعثه، تهران/ ۱۴۱۵ ق.

۴۰- بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، دارالفکر، بیروت/ ۱۴۰۱ ق.

۴۱- بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، شرکه طبع الکتب العربیه، بی جا/ ۱۳۱۷ ق.

۴۲- حرّانی، ابی محمد حسن بن علی بن الحسین بن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول (ص)، (همراه

با ترجمه محمد باقر کمره‌ای)، تصحیح: علی اکبر غفاری، کتابچی، چاپ هفتم، تهران/ ۱۳۷۹ ش.

۴۳- حرّ عاملی، محمد بن الحسن، تفصیل وسائل الشیعه، مؤسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث، چاپ

هشتم، قم/ ۱۴۱۴ ق.

۴۴- حسکفی، عبدالله بن احمد، شواهد التنزیل، دفتر چاپ و نشر وزارت ارشاد، تهران/ بی تا.

۴۵- حویزی، عبدعلی بن جمعه عروسی، نورالثقلین، مؤسسه اسماعیلیان، قم/ ۱۴۱۵ ق.

۴۶- رازی، فخرالدین، مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر)، داراحیاء التراث العربی، بیروت/ ۱۴۲۰ ق.

۴۷- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن الکریم، طلیعه النور، چاپ اول، قم/ ۱۴۲۶ ق.

۴۸- زمخشری، الکشاف عن حقائق التنزیل، دارالکتب العربی، بیروت/ ۱۴۰۷ ق.

٤٩- سيوطي، جلال الدين عبدالرحمن، الدرر المنثور في التفسير بالهأثور، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، قم/١٤٠٤ ق.

٥٠- صادقي تهراني، محمد، الفرقان في تفسير القرآن، انتشارات فرهنگ اسلامي، قم/١٣٦٥ ش.

٥١- صدوق، محمد بن علي بن بابويه، التوحيد، ارمغان طوبي، چاپ اول، تهران/١٣٨٤ ش.

٥٢- _____، الخصال، تحقيق: علي اكبر غفاري، جامعه المدرسين، قم/بي تا.

٥٣- _____، علل الشرايع، المكتبة الحيدريه، نجف/١٣٨٦ ق.

٥٤- صفلي، ابو جعفر محمد بن الحسن، بصائر الدرجات الكبرى، تحقيق ميرزا محسن كوچه باغي،

مؤسسه الاعلمي، تهران/١٤٠٤ ق.

٥٥- طبّاره، عفيف عبدالفتاح، مع الانبياء في القرآن الكريم، دارالعلم للملايين، چاپ هشتم، بيروت /١٩٨٠

م.

٥٦- طباطبائي، سيد محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن، مؤسسه النشر الاسلامي، قم/١٤١٧ ق.

٥٧- طبرسي، فضل بن حسن، مجمع البيان لعلوم القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران/بي تا.

٥٨- طبري، ابو جعفر محمد بن جرير، جامع البيان عن تأويل آي القرآن، دارالمعرفه، بيروت/١٤١٢ ق.

٥٩- طريحي، فخر الدين، مجمع البحرين، مرتضوي، تهران/١٣٧٥ ش.

٦٠- طوسي، محمد بن حسن، امالي، دارالكتاب، چاپ اول، قم/١٤١٤ ق.

٦١- _____، التبيان في تفسير القرآن، داراحياء التراث العربي، بيروت/بي تا.

٦٢- عاملي، سيد جعفر مرتضي، الصحيح من سيره النبي الاعظم، مؤسسه النشر الاسلامي، چاپ

دوم، قم، ١٤٠٢ ق.

٦٣- عياشي، محمد بن مسعود، كتاب التفسير، علميه، تهران /١٣٨٠ ق.

٦٤- فراهيدي، خليل بن احمد، كتاب العين، مؤسسه دارالهجره، قم/١٤٠٥ هـ.

٦٥- فضل الله، سيد محمد حسين، من وحى القرآن، دار الملاك، بيروت/١٤١٩ ق.

٦٦- فيض كاشاني، مولي محسن، الصلحي في التفسير القرآن، مكتبة الصدر، تهران/١٤١٦ ق.

٦٧- _____، المحجّه البيضاء في تهذيب الاحياء، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات،

بيروت/١٤٠٣ ق.

٦٨- قرطبي، محمد بن احمد، الجامع لاحكام القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران/١٣٦٤ ش.

٦٩- قطب، سيد، في ظلال القرآن، داراحياء التراث العربي، چاپ پنجم، بيروت/١٣٨٦ ق.

- ۷۰- قمی، علی بن ابراهیم بن هاشم، تفسیر علی بن ابراهیم، دارالکتاب، قم، ۱۳۶۷، ش.
- ۷۱- کلینی رازی، ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، اصول کافی (با ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی)، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت (ع)، انتشارات مسجد چهارده معصوم (ع)، تهران / بی تا.
- ۷۲- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، مؤسسه الوفاء، چاپ دوم، بیروت/ ۱۴۰۳ ق.
- ۷۳- محمودی، محمدباقر، نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۷۶ ش.
- ۷۴- مدرّسی، سید محمد تقی، من هدی القرآن، دارمحيّ الحسین، تهران/ ۱۴۱۹ ق.
- ۷۵- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم، تفسیر ملاصدرا (صدر المتألهین)، بیدار، قم/ ۱۳۶۶ ش.
- ۷۶- مراغی، احمد مصطفی، تفسیر المراغی، دارالاحیاء التراث العربی، چاپ دوم، بیروت/ ۱۹۸۵ م.
- ۷۷- نیشابوری، محمد بن محمد الحاکم، مستدرک الحاکم، تحقیق الدكتور یوسف المرعشلی، دارالمعرفه، بیروت/ ۱۴۰۶ ق.
- ۷۸- هیشمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، دارالکتاب، چاپ دوم، بیروت/ ۱۹۶۷ م.
- ۷۹- واحدی، علی بن محمد، اسباب الزّوّل، دارالکتب العلمیه، بیروت/ ۱۴۱۱ ق.
- ۸۰- یاقوت حموی، معجم البلدان، مطبعه السعاده، چاپ اول، قاهره/ ۱۳۲۳ ق.

ج- مقالات:

- ۸۱- بازرگان، مهدی، «آخرت و خدا هدف بعثت انبیا»، کیان، سال پنجم، ش ۲۸، آذر - بهمن ۱۳۷۴، ص ۴۶-۶۱.
- ۸۲- سروش، عبدالکریم، «حرّیت و روحانیّت»، کیان، سال پنجم، ش ۲۴، فروردین و اردیبهشت ۷۴، ص ۲-۱۱.
- ۸۳- _____، «ریشه در آب است / نگاهی به کارنامه کامیاب پیامبران»، کیان، سال پنجم، ش ۲۹، اسفند ۷۴ و فروردین ۷۵، ص ۲-۱۷.
- ۸۴- وحید خراسانی، شیخ حسین، در آستانه مصیبت عظمی شهادت صدیقه کبری (ع)، مدرسه باقرالعلوم (ع)، قم/ بی تا.